

مقدمه‌ای بر تئوری اقتصاد سوسياليسنی

حمید پویا

چاپ سوم

فهرست

۵	پیشگفتار
۹	۱ - کلیاتی در باره مفهوم سوسيالیسم و اقتصاد سوسيالیستی
۴۹	۲ - سوسيالیسم به مثابه روند نابودی تضاد انسان با انسان
۷۳	۳ - شیوه کار در اقتصاد سوسيالیستی
۸۹	۴ - تولید و مبادله کالایی در اقتصاد سوسيالیستی
۱۰۱	۵ - قانون اساسی و عام تولید سوسيالیستی
۱۲۳	۶- ملاحظاتی پیرامون تولید سوسيالیستی و قانونمندی اساسی آن
۱۵۷	۷- مسئله سوسيالیسم در اتحاد شوروی سابق

پیشگفتار

اثر حاضر شامل یک بررسی و تحلیل تئوریک و مقدماتی از اقتصاد سوسيالیستی است که اصلی‌ترین و بنیادی‌ترین ایده در مطالب ارائه شده در آن، که اقتصاد سوسيالیستی را ماهیتاً به مثابه روند مداوم نابودی بقایای شیوه تولید سرمایه‌داری در جامعه سوسيالیستی و ایجاد شیوه تولید کمونیستی محسوب می‌دارد، ایده‌ایست که من در بیش از هفده سال پیش بدان بی‌بردم. بعلاوه خیلی از مطالب و نظرات مختلف دیگری را که در این اثر ارائه نموده‌ام در اساس خود به سال‌های گذشته و تا هفده سال پیش باز می‌گردند که به علی‌من قادر به چاپ و انتشار آنها نشده‌ام. معزالک از این جهت که نظرات ارائه شده در عین حال در خلال مدت زمانی طولانی یعنی در زمان‌های پراکنده در طول هفده سال متدرجاً بیشتر و بیشتر تکمیل شده‌اند، این اثر محصول یک چنین کار طولانی مدت نیز محسوب می‌شود. «درباره چند مقوله اقتصادی»، که در آینده انتشار خواهد یافت، نیز کم و بیش همین خصوصیت را داشته و از این گذشته بخشی از مطالب آن بامطالع و نظرات ارائه شده در اثر حاضر پیوند و ارتباط نزدیکی دارد.

اثر حاضر در حالی که تئوری اقتصاد سوسيالیستی را در سطح مبانی آن و به طور مقدماتی بررسی می‌نماید معزالک، در نوع خود، این تئوری را در سطح امروزی‌اش، یعنی در سطحی مشتمل بر تکامل و توسعه‌ای که تاکنون می‌توانسته داشته باشد، بیان می‌دارد.

مطلوب تئوریک ارائه شده در این اثر بدین علت در سطحی مقدماتی و به نحوی مقدماتی مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته‌اند که نویسنده اولاً طبعاً به فاكت‌های واقعی و داده‌های تجربی متعلق به یک اقتصاد حقیقتاً سوسيالیستی دسترسی نداشته تا آن را در تحلیل و بررسی خود دخالت دهد و درثانی فاقد معلومات و دانش کافی در زمینه جزئیات مربوط به برخی ویژگی‌های اجتماعی و تکنیک‌های رایج در اقتصاد جوامع سرمایه‌داری پیشرفتنه کنونی بوده تا از آن برای توضیح مطالب و ارائه مثال و نمونه استفاده نماید. به همین دلائل شاید پاره‌ای از مطالب تا حدودی غیرملموس و نامشخص به نظر برسند که با تأمل و تفکر در مورد آنها این نقص - چنانچه وجود داشته باشد - عموماً برطرف می‌گردد.

نویسنده در چارچوب نوشه حاضر، طبعاً بنا بر دیدگاه خود و تا آنجا که برایش مقدور بوده، کوشش کرده است که سوسیالیسم راستین یعنی سوسیالیسم منطبق با دیدگاه و خواست طبقه کارگر، سوسیالیسمی که به لحاظ تاریخی ضرورتاً به مثابه مرحله انتقال از سرمایه‌داری به کمونیسم هستی پیدا می‌کند را از انواع «سوسیالیسم»‌های کم و بیش کاذب مشتمل بر «سوسیالیسم»‌های بورژوایی، غیرعلمی، پنداشگرایانه، التقاطی و غیره متمایز سازد و مفهوم حقیقی و واقعی اقتصاد سوسیالیستی را برای خواننده روشن و بیان نماید.

به نظر نویسنده از هم‌اکنون پیش‌پایش ضرورت دارد که درک و شناخت خود را نسبت به اقتصاد سوسیالیستی و سوسیالیسم حتی‌امکان هر چه بیشتر تکامل و ارتقاء بخشیم و حد و مرز خود را با «سوسیالیسم»‌های کم و بیش دروغین روشن و متمایز نموده و در این ارتباط برخی تصورات و برداشت‌های به نوعی بورژوایی و غیرکارگری و یا غیرعلمی، پنداشگرایانه، ذهن‌گرایانه، اراده‌گرایانه و التقاطی و همچنین برخی خوش‌خیالی‌های ساده‌انگارانه را از خود دورنماییم، تا در نتیجه هم نسبت به روندهای تحقق و تکامل اقتصاد سوسیالیستی در جوامع آینده سوسیالیستی و هم در مورد پیش شرط مادی و اجتماعی ضروری برای تحقق بخشیدن پیروزمندانه به سوسیالیسم و لذا در مورد خط مشی مبارزاتی کمونیست‌ها و کارگران در جوامع سرمایه‌داری کنونی از لحاظ انجام انقلاب سوسیالیستی شناخت و دانش صحیح و کافی به دست آوریم و هم بتوانیم مفهوم و برداشتی صحیح و حقیقی از سوسیالیسم و اقتصاد سوسیالیستی را در میان توده‌های کارگر و زحمتکشان ترویج نمائیم.

با توجه به تاریخچه جنبش طبقه کارگر و جنبش کمونیستی و در اوضاع و احوال کنونی این جنبش‌ها، لازم است که نخست در زمینه مفاهیم اولیه و دیدگاه‌های بنیادی و بسیار کلی مطالعه و بازنگری نمود و در این ارتباط ابهامات و ناروشنی‌ها را روشن ساخته و غلطها و عقب‌ماندگی‌ها و نارسایی‌ها را تصحیح و تکمیل کرد و آرمان‌ها و ایده‌ها و نظرات خود را بر پایه واقعاً طبقاتی کارگری و بر پایه شناخت‌های واقعاً درست علمی قرارداده و بر اساس این بنیادها استوار ساخت. باید در این زمینه واقعاً به طور صادقانه و اصولی و با شهامت برخورد کرد و به قدر کافی اندیشید و تعمق نمود.

درست است که همواره اختلاف نظر و اختلاف در دیدگاه‌ها در بین جریان‌های پیشرو (واقعاً یا ظاهرآ) متعلق به طبقه کارگر وجود خواهد داشت ولی معاذلک و به هر صورت ایجاد وحدت در میان این جریان‌ها، به طور اساسی تر از همه، از طریق روشن‌ساختن و تکمیل مفاهیم اولیه

و دیدگاه‌های بنیادی و بسیار کلی و در نتیجه حصول توافق و وحدت در این زمینه‌ها حاصل می‌گردد.

اثر حاضر و همچنین «درباره چند مقوله اقتصادی»، هر یک در حد خود، کوششی در راستای تحقق اهداف مذکور محسوب می‌شوند. اثر حاضر را همچنین می‌توان به عنوان پایه‌ای برای بحث و بررسی درباره اقتصاد سوسياليستی و سوسياليسم تلقی نمود به گونه‌ای که جوانب و جزئیات آن را تا حدودیکه امکان‌پذیر است هر چه بیشتر روشن و تکمیل کرد. بعلاوه دیگر اینکه از هم‌اکنون و پیش‌اپیش لازم است که ساختار و نظام سیاسی سوسياليستی را، که بر اساس مقتضیات روند اقتصاد سوسياليستی و با توجه به ملاحظات ضروری دیگر تعیین می‌یابد، حتی‌الامکان به طور هر چه کاملتر مورد تحلیل و بررسی قرار داد و همچنین حتی‌الامکان در زمینه روند فرهنگ معنوی در جامعه سوسياليستی و روند ساختار خانواده و غیره در این جامعه به مطالعه و بررسی پرداخت.

حمید پویا

۱۳۷۵ دی ماه

باطلاع میرساند که در چاپ دوم تصحیحاتی در مطالب کتاب – هرچند نه در مطلب مرکزی – صورت گرفته و نکاتی بر آنها افزوده شده است.

حمید پویا

۱۳۸۴ آبانماه ۵

برای چاپ سوم نیز تغییرات و اصلاحاتی در برخی مطالب کتاب بعمل آمده است. احتراماً به خواننده توصیه می‌شود، در صورتیکه رجوع یا استناد به این نوشه لازم باشد، فقط کتاب چاپ سوم مورد رجوع یا استناد قرار گیرد چونکه چاپ سوم نسبت به چاپ‌های اول و دوم دارای کمترین اشتباهات و نقصان است.

حمید پویا

۱۳۸۸ اسفندماه ۲۰

λ

هدف ما در اثر حاضر آن است که مفهوم سوسياليسم را در قلمروی شیوه تولید مورد بررسی قرار دهیم و این مفهوم را به طور مقدماتی به صورت یک نظریه عام و عمومی و در سطحی کلی بدون پرداختن به جزئیات مفصل بررسی و ارائه نمائیم. بنابراین ما بررسی سوسياليسم از لحاظ اقتصادی را عموماً در حیطه مفهوم عام آن، به طور تئوریک و در عین حال به نحوی مقدماتی دنبال خواهیم نمود و فقط در بخش آخر یعنی در مبحث هفتم این نظریه را در رابطه با مسئله اقتصاد سوسياليستی در اتحاد شوروی سابق به طور مشخص و کنکرت مورد توجه و بررسی قرار خواهیم داد.

۱- کلیاتی درباره مفهوم سوسياليسم و اقتصاد سوسياليستی

سوسياليسم از یک سوی فرآیند تاریخی نابودی کامل سرمایه‌داری، امحاء کامل طبقات اجتماعی است و از سوی دیگر جامعه‌ای محسوب می‌شود که در آن انسان‌ها از سلطه و حاکمیت سرمایه و روابط کار و سرمایه آزاد گردیده‌اند و همگی در حکم کارکنانی همسان و برابر تلقی می‌شوند که بر حسب توانائی خود کار می‌کنند و مطابق با میزان کار خود از محصولات مصرفی برداشت و استفاده می‌نمایند و تحت شرایط فرهنگی و شرایط سیاسی ای زندگی می‌کنند که توسط خودشان تعین یافته است و منطبق با خواست و نیاز خودشان است. به نظر ما، تولید سوسياليستی ماهیتاً روند نابودی سرمایه‌داری یا امحاء طبقات در قلمروی شیوه تولید (به مفهوم نیروهای مولد و روابط اجتماعی تولید روی هم) است و در عین حال، به عنوان روند کار، همانند کلیه سایر دوران‌های اقتصادی، یعنی به لحاظ وجه مشترک و عام تولید در کلیه اشکال اجتماعی، روند تولید ارزش‌های مصرف مورد نیاز انسان‌ها در جامعه سوسياليستی است. البته در اینجا جامعه به طور معین شکل سوسياليستی دارد و این ارزش‌های مصرف و شیوه اجتماعی توزیع آنها و غیره نیز در اشکال خاصی منطبق با ماهیت اجتماعی تولید سوسياليستی تعین می‌یابد. ماهیت اجتماعی تولید که روند نابودی و امحاء بقایای اقتصاد بورژوازی و طبقات جامعه پیشین است طبعاً شیوه موجود توزیع محصولات مصرفی، شیوه موجود تقسیم کار و غیره راتعین می‌بخشد.

تولید سوسياليستی در حالیکه روند تولید ارزش‌های مصرف مورد نیاز جامعه سوسياليستی است، در عین حال یعنی ماهیتاً فرآیند نابودی بقایای مناسیات تولیدی طبقاتی در این جامعه بمنظور نیل به جامعه کاملاً بدون طبقات کمونیستی می‌باشد. فقط در جامعه کمونیستی یعنی در جامعه بدون طبقات است که تولید ماهیتاً و تماماً و از همه جهات روند تولید ارزش‌های مصرف مورد نیاز انسان‌های اجتماعاً کاملاً برابر و آزاد خواهد بود، در خدمت تأمین کاملاً آزادانه* خواستها و نیازهای مادی و معنوی هم‌سطح و ارتقاء یابنده تمام انسان‌ها خواهد بود (چنانکه می‌دانیم، به جامعه سوسياليستی «مراحل اولیه جامعه کمونیستی» و به جامعه کمونیستی یا بدون طبقات «مراحل بالاتر جامعه کمونیستی» نیز می‌گویند. مارکس در نقد برنامه گوتا، برطبق ترجمه ع -، این واژه‌های دوم را به کار می‌برد و گویا در ترجمه فارسی دیگری از این اثر مارکس به جای «مراحل اولیه جامعه کمونیستی» و «مراحل بالاتر جامعه کمونیستی» به ترتیب «فاز پایینی جامعه کمونیستی» و «فاز بالایی جامعه کمونیستی» گفته شده است. ولی ما، همانگونه که تا حد زیادی رایج نیز هست، جامعه کاملاً بدون بقایای طبقات اجتماعی و بدون آثار و بقایای سرمایه‌داری را جامعه بدون طبقات یا جامعه کمونیستی می‌گوییم و جامعه‌ای را که پس از انقلاب سوسياليستی تا مرحله حصول به جامعه کمونیستی برقرار می‌گردد جامعه سوسياليستی می‌نامیم. توضیح بیشتر مورد نیاز در این زمینه در جاهایی در متن نوشته آمده است).

چنانکه می‌دانیم روند تولید همواره وحدت روند کار به مثابه روند تولید ارزش‌های مصرف و روند ماهیت اجتماعی تولید است. فی‌المثل تولید بورژوازی ماهیتاً روند تولید اضافه ارزش و در عین حال روند تولید ارزش‌های مصرف مورد نیاز تداوم حیات جامعه بورژوازی است. به همینسان روندتولید در جامعه سوسياليستی وحدت روند تولید ارزش‌های مصرف مورد نیاز این جامعه و روند نابودی بقایای مناسیات تولیدی طبقاتی در این جامعه است. زیرا هدف پرولتاریا ایجاد جامعه بدون طبقات یعنی جامعه کمونیستی است؛ جامعه کمونیستی جامعه‌ای است که سرمایه‌داری در آن به طور کامل محو و نابود گردیده و سرمایه‌داری در آن دیگر برگشت‌ناپذیر

* : آزادانه به معنای آزادی انسان از تقسیم طبقاتی کار و آزادی وی از انقیاد و اسارت توسط حرفة و کار و وسیله کار و رهایی او از اعمال ستم بر حیوانات در روند تولید محصول و بالاخره آزادی او از نحوه توزیع این محصول بر طبق میزان انجام کار.

شده است. جامعه‌ای که پس از انقلاب سوسیالیستی از جامعه سرمایه‌داری بیرون آمده به طور وسیع و عمیق آثار و خصوصیات و بقایای جامعه بورژوازی را در خود دارد و تداوم روند نابودی و امحاء سرمایه‌داری یعنی آثار و بقایای جامعه بورژوازی پیشین هم به صورت روند تکامل سوسیالیسم و ایجاد کمونیسم و هم به صورت روند ابقاء کننده و زنده‌نگاهدارنده جامعه تا به حال به دست آمده موجود یعنی سوسیالیسم تا به حال به دست آمده تجلی و هستی می‌باید. این روندهای نابودی و تغییر و تکامل اقتصادی و اجتماعی به گونه‌ای هستند و چنان خصوصیت و سرشتی دارند که فقط در طی یک دوران تاریخی نسبتاً طولانی مدت به طور کامل انجام‌پذیر و تحقق‌پذیر می‌باشند. این دوران تاریخی همان دوران گذار از جامعه سرمایه‌داری به جامعه کمونیستی یعنی دوران سوسیالیسم است.

انقلاب سوسیالیستی نظام سرمایه‌داری را سرنگون و متلاشی می‌سازد، حاکمیت سرمایه و روابط کار و سرمایه را متلاشی و ملغی می‌نماید و ادامه این روند به صورت فرآیند تاریخی نابودی و امحاء آثار و بقایای اقتصادی و اجتماعی سرمایه‌داری و فرآیند تکامل سوسیالیسم در جهت نیل به کمونیسم تجلی می‌باید، به صورت فرآیند مبارزه بین کمونیسم در حال تکوین و سرمایه‌داری در حال نابودی کامل و به صورت تداوم همان مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی در جهت امحاء کامل طبقات اجتماعی و منجمله خود بقایای پرولتاریا و بورژوازی از سوی پرولتاریا و در جهت احیاء سرمایه و بازگرداندن دوباره حاکمیت سرمایه‌داری از سوی بورژوازی متجلی می‌گردد. سوسیالیسم با انقلاب سوسیالیستی آغاز می‌گردد و با انتقال به کمونیسم پایان می‌باید.

در سوسیالیسم ماهیت اجتماعی و هدف اجتماعی تعیین‌کننده در قلمروی تولید و شیوه تولید عبارت از روند تغییرات و تحولات اقتصادی و اجتماعی‌ای است که در جهت تکامل بخشیدن به همان سوسیالیسم و نیل به کمونیسم یعنی جامعه کاملاً آزاد و بدون طبقات انجام می‌پذیرد همچنانکه فی‌المثل ماهیت و هدف اجتماعی تعیین‌کننده در تولید و شیوه تولید سرمایه‌داری را روند تولید اضافه ارزش و ارزش‌افزایی تشکیل می‌دهد. سوسیالیسم به مثابه کلیتی مشکل از یک شیوه تولید معین و روبنای اجتماعی منطبق با آن ماهیتیاً عبارت از فرآیند تغییرات و تحولات اقتصادی و اجتماعی‌ای است که در جهت نابودی و امحاء کامل بقایای سرمایه‌داری و حصول کامل کمونیسم انجام می‌پذیرد و به طور کلی عبارت از جامعه‌ای است که در آن انسان‌ها و توده انسان‌ها از یک سوی از حاکمیت و تسلط اجتماعی سرمایه آزاد گردیده‌اند و خود بر زندگی خود حاکمیت داشته و سرنوشت اجتماعی خویش را تعیین می‌کنند

و از سوی دیگر، متناسب با سطح انکشاف و تکامل معین آن، بیشتر و بیشتر به برابری و آزادی اجتماعی کامل نزدیک می‌شوند، به سوی رهایی کامل از بقایای سرمایه‌داری و ایجاد جامعه فاقد هرگونه ستم و فاقد هرگونه نابرابری و اسارت اجتماعی و هرگونه محرومیت‌ها و نارسایی‌ها و عقب‌ماندگی‌های اجتماعی و انسانی پیش می‌روند.

از آنجا که سوسیالیسم در عین حال دوران گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم است لذا، در ساختار و بافت و سرشت اقتصادی و اجتماعی خود، کلیت معینی است که هنوز بازمانده هائی از سرمایه‌داری گذشته را در خود دارد و به سوی کمونیسم آتی پیش می‌رود و لذا فرآیند نابودی بقایای جامعه بورژوازی و طبقاتی پیشین است به گونه‌ای که، متناسب با درجه تکامل و پیشرفت آن، جنبه‌های بورژوازی‌اش بیشتر تقلیل می‌یابد و جنبه‌های کمونیستی‌اش بیشتر افزایش می‌نماید. سوسیالیسم زمانی به مثابه خودش یعنی به مثابه سوسیالیسم واقعاً تداوم حیات می‌یابد که فرآیند نابودی و امحاء بقایای سرمایه‌داری یعنی فرآیند پیشرفت به سوی کمونیسم باشد.

بنابراین تولید سوسیالیستی ذاتاً و در کنه اجتماعی عام خود روند امحاء کامل طبقات و نابودی کامل سرمایه‌داری در سازمان تولید اجتماعی، در قلمروی شیوه تولید است و در عین حال روند تولید وسایل و خدمات مورد نیاز جامعه سوسیالیستی است، جامعه‌ای که در آن افراد با شیوه در حال تکامل سوسیالیستی زندگی و زیست می‌کنند یعنی جامعه‌ای که از حاکمیت و سلطه مالکیت بورژوازی و روابط کار و سرمایه و تجلیات مختلف آن آزاد بوده و مردم مطابق با خواست خود زندگی و سیر تکامل زندگی اجتماعی و مادی و معنوی خود را را تعیین می‌کنند. اما کمونیسم جامعه‌ای است که در آن جنبه‌های اجتماعی بورژوازی و سرمایه‌داری به طور کامل نیست و ناپدید گردیده‌اند، اثری از تمایزات و اختلافات طبقاتی و طبقات اجتماعی در آن نیست، تولید تماماً و فقط روند تولید و بازتولید وسایل و خدمات مورد خواست و نیاز انسان‌های اجتماعاً کاملاً برابر و آزاد است، دیگر دولت وجود ندارد، در زمینه‌های مادی و معنوی از اشکال گوناگون تسلط انسان بر انسان و اسارت انسان اثری باقی نمانده است، نیروهای مولد و دانش‌های بشری تاحدی پیشرفت و تکامل یافته‌اند که از اشکال مختلف فقر و محرومیت و مشقت و عدم آزادی و اسارت و ناتوانی و عقب‌ماندگی‌های اجتماعی و انسانی گذشته‌ها هیچ چیز وجود ندارد و غیره.

باز دیده‌می‌شود که تقسیم‌بندی واژه‌های سوسیالیسم و کمونیسم بر طبق مفاهیمی که بیان گردید مناسب و درست می‌باشد. این گفته لینین درست است که: «از لحاظ علمی فرق بین

سوسیالیسم و کمونیسم تنها در این است که کلمه اول به معنای نخستین مرحله جامعه نوین است که از درون سرمایه‌داری پدید آمده است و کلمه دوم به معنای مرحله بعدی و عالیتر آن است» (ابنکار عظیم، آثار منتخب لنین، ترجمه فارسی، یک‌جلدی، صفحه ۶۹۶). لازم است به این نکته هم در اینجا اشاره نمود که گفته مارکس در نقد برنامه گوتا* در مورد «فاز بالایی جامعه کمونیستی» - که یک نظریه عام و کلی در این زمینه است - بدون شک بدین معناست

*: «مراحل اولیه جامعه کمونیستی» جامعه ای است که «بر پایه خود نروئیده، بلکه بر عکس از درون جامعه سرمایه‌داری بیرون آمده و ناچار در تمام زمینه‌های اقتصادی، اخلاقی و فکری، هنوز عالم و پژوه جامعه کهنه را که از بطن آن زاده شده داردست». در این جامعه «فرد تولید کننده دقیقاً همان چیزی را از جامعه دریافت میدارد... که به شکل دیگر با نیروی کار به جامعه تحویل داده بود». یعنی «میزان معینی از کار در یک شکل، با همان میزان کار در شکل دیگر مبادله میگردد». «پس در اینجا حقوق مساوی کما کان در اصل همان حقوق بورژواشی خواهد بود». «تنها در مراحل بالاتر جامعه کمونیستی، یعنی پس از اینکه تبعیت اسرارت بار انسان از تقسیم کار پایان گیرد، هنگامیکه تضاد بین کار بدنی و کار فکری از جامعه رخت بندد، هنگامیکه کار از یک وسیله (معاش) به نیاز اساسی زندگی مبدل گردد و بالاخره هنگامیکه نیروهای تولیدی همراه با تکامل همه جانبی افراد جامعه افزایش یابد و سرچشممه های ثروت تعاونی جامعه فوران نماید، تنها در آن زمان می‌توان از افق محدود حقوق بورژواشی فراتر رفت و جامعه خواهد توانست این شعار را بر پرچم خود بنویسد: «از هر کس بر حسب توانائی اش و به هر کس بر حسب نیازش».^{۱۳} (نقد برنامه گوتا، ترجمه ع-م).

در رابطه با این گفته‌های مارکس لازم میدانیم در اینجا یک نکته بسیار مهم را مورد توجه قراردهیم و آن اینکه مارکس که در اینجا به امر «تبعیت اسرارت بار انسان از تقسیم کار» اشاره میکند «تقسیم کار» را تنها از اینجهت در نظر میگیرد و در عین حال از رخت بر بستن تضاد بین کار بدنی و کار فکری - که بیانگر بخشی از کار پایان دادن به تقسیم طبقاتی کار است - بطور جداگانه سخن میگوید و از مسئله سلسله مراتب شغلی بین افراد سخنی بمیان نمیآورد. در حالیکه بنظر ما کلیت تقسیم کار در جامعه بورژواشی و در هر جامعه طبقاتی یک تقسیم کار معین طبقاتی محسوب میشود و در جامعه کمونیستی نیز رهایی از اسرارت و انقیاد مورد نظر مارکس از «تقسیم کار» (که منجمله بصورت رهایی انسان از وابستگی یا مجبوریت همیشگی و مدام عمر به انجام یک حرفة و شغل خاص تجلی میابد) وجود تقسیم کار بمفهوم همه جانبی مورد نظر ما را در این جامعه نفی نمی‌کند. بنظر ما تقسیم کار همواره و در همه جوامع وجود دارد اما در نظام‌های اجتماعی مختلف خصلت آن تفاوت می‌کند. در جامعه

که این فاز از این جامعه پس از اینکه «تبیعت اسارت‌بار انسان از تقسیم کار پایان گیرد» و «تضاد بین کار بدنی و کار فکری از جامعه رخت بندد» و «کار از یک وسیله (معاش) به یک نیاز اساسی زندگی مبدل گردد» و تکامل نیروهای مولد همراه با تکامل همه‌جانبه افراد تاحد ضروری انجام گیرد و چشم‌های ثروت اشتراکی جامعه فوران نماید یعنی پس از تحقق یافتن این روندهای اقتصادی و اجتماعی، بوجود می‌آید؛ نه اینکه این روندها در این فاز بالای تحقق می‌پذیرند. این روندها در دوران سوسیالیسم (یعنی در «فاز پایینی جامعه کمونیستی») تدریجاً تحقق پیدا می‌کنند. البته در واقعیت متناسب با میزان تحقیق و پیشرفت روندهای مزبور، «جامعه کمونیستی» از فاز پایینی به فاز بالایی گذار می‌کند یعنی سوسیالیسم به کمونیسم تبدیل می‌شود؛ تکامل سوسیالیسم به کمونیسم در طول یک فرایند تاریخی و نسبتاً تدریجی انجام می‌پذیرد.

مبحث را به صورت زیر ادامه می‌دهیم:

کمونیستی آینده نیز – از آنجا که مجموعه کارهای مختلفی که هر فرد در هر زمان معین انجام میدهد بهر حال تعداد نسبتاً معددی از کل انواع بسیار زیاد «مشاغل» موجود در جامعه را تشکیل میدهد – تقسیم کار وجود خواهد داشت ولی به شیوه کمونیستی یعنی تقسیم کار کمونیستی(تقسیم کار تحت کنترل و مهار انسانها و موج جایگاههای اجتماعی کاملاً برابر برای آنها). در جامعه سوسیالیستی تقسیم کار سوسیالیستی که یک تقسیم کار معین دائماً در حال تغییر و تحول به سوی تقسیم کار کمونیستی است جاری خواهد بود.

خلاصت تقسیم کار را باید، گذشته از امر مهار یا عدم مهار آن توسط انسان، با توجه کافی به برابری یا نابرابری اجتماعی ناشی از آن نیز در نظر گرفت و در اینصورت این خصلت را بطور کلی میتوان مشتمل بر سه جزء باین شرح دانست: جدائی یا وحدت بین کار فکری و کار جسمی در سطح افراد؛ وجود یا فقدان سلسه مراتب شغلی بین افراد؛ وبالاخره وجود یا فقدان فروdstی و بالادستی در تقسیم کار بین زنان و مردان (به معنای این جزء سوم را میتوان در دو جزء قبلی ادغام نمود و از همان دو جزء نام برد) در تقسیم کار طبقاتی مثلًا بورژوازی، اشکال معینی از بالادستی و فروdstی، از تمایزات طبقاتی و مناسبات طبقاتی بین انسانها وجوددارد در حالیکه در تقسیم کار کمونیستی چنین پدیده هایی کاملاً رخت بررسیته اند و این تقسیم کار مشتمل بر برابری و آزادی کامل اجتماعی در تمامی قلمروی تأثیرگذاری آن می باشد.

ما در تمامی مطالب این کتاب «تقسیم کار» بین افراد را همواره در معنای همه جانبه آن و با مفهوم اجتماعی معین، با خصلت اجتماعی معین و خاصی که دارد یعنی بمفهوم تقسیم کار طبقاتی و بورژوازی یا تقسیم کار سوسیالیستی یا تقسیم کار کمونیستی در نظرداشته ایم.

۱- محتوای اجتماعی و انسانی سوسیالیسم: سوسیالیسم بدؤاً به صورت انقلاب سوسیالیستی آغاز می‌گردد و در تداوم خود در عین حال به صورت فرآیند نابودی بقایای سرمایه‌داری و امحاء طبقات اجتماعی یا به بیان دیگر به مثابه روند ایجاد کمونیسم تا تحقق کامل این هدف ادامه می‌باید.

انقلاب اجتماعی سوسیالیستی عبارت از سرنگونی و تلاشی نظام سرمایه‌داری، تصرف قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر و سازماندهی ابتدایی و مقدماتی اقتصاد سوسیالیستی و روبنای اجتماعی سوسیالیستی است. انقلاب سوسیالیستی حاکمیت سرمایه و تسلط روابط کار و سرمایه را درهم می‌شکند و از میان برمنی‌دارد و به جای آن سوسیالیسم را برقرار می‌سازد. انجام انقلاب سوسیالیستی در زمینه اقتصادی سازماندهی مقدماتی اقتصاد سوسیالیستی محسوب می‌شود، به عبارت دیگر سازماندهی مقدماتی اقتصاد سوسیالیستی مشتمل بر انقلاب اقتصادی سوسیالیستی یعنی انقلاب اقتصادی آغازین است که بوسیله آن از سرمایه‌داران کاملاً سلب مالکیت می‌گردد و نظام کارمزدی و سیستم اقتصادی اجتماعی بورژوازی درهم‌شکسته شده و حتی‌المقدور هر چه بیشتر از میان برداشته می‌شود. «انقلاب سوسیالیستی» در واقع همان امر «برپائی سوسیالیسم» محسوب می‌شود و بر مرحله گذار و انتقال یا تحول از جامعه سرمایه داری به جامعه سوسیالیستی، از سرمایه داری به سوسیالیسم دلالت دارد.

از میان رفن حاکمیت سرمایه و برقراری سوسیالیسم در ابتدا به صورت تلاشی مناسبات کار و سرمایه و به شرح زیر تحقق می‌یابد: نیروی کار به مثابه کالا، کالایی که ارزش مصرف آن عبارت از تولید ارزش و اضافه‌ارزش است، و منطبق با آن مالکیت سرمایه‌دارانه بر وسائل تولید و مبادله از میان برداشته می‌شوند و این وسائل در مالکیت همگانی اجتماع تحت نظارت و رهبری دولت پرولتاریا درمی‌آید. این جریان بدین معناست که اولاً کارگر (مشتمل بر خود کارگران و تا حدودی کسان دیگری که تا حدودی در حکم کارگر هستند) دیگر با چنان وضعی مواجه نیست که در آن فردی محسوب می‌شود که مجبور است نیروی کار خود را به مالکان و در اختیار دارندگان وسائل تولید بفروشد و بدینگونه تحت اسارت و انقیاد آنها باشد و ثانیاً بخشی از کار وی توسط این کسان تصاحب نمی‌شود و بدینگونه استثمار نمی‌گردد. الغاء کارمزدی و مالکیت بورژوازی بر وسائل تولید و معاش در مراحل آغازین سوسیالیسم در اشکالی از این قبیل به شرح زیر متجلی می‌گردد:

گذشته از اینکه تمامی نقش ها و تأثیر گذاری های کاپیتالیستی جامعه در سیستم جهانی سرمایه داری و در رابطه با کشورهای سرمایه داری جهان از میان برداشته میشود، در داخل جامعه دیگر مالکان وسایل تولید و معاش به صورت افرادی بیگانه و مسلط بر کارگر و در تقابل با او وجود ندارند؛ در جامعه به او همچون فردی محروم و جدا از وسایل تولید و مجبور به فروش نیروی کار خود نمی نگرند؛ کسی مجبور نیست به مثالبه کارگر در پی آن باشد و تلاش نماید تا نیروی کار خود را خریداران آن بفروشد و افراد این گرفتاری و این نگرانی و تشویش را ندارند که آیا بتوانند یا نتوانند نیروی کار خود را بفروشدند و غیره؛ بیکاری ها و صدمات و ناراحتی هایی که برای کارگر و خانواده او ایجاد می کنند و نگرانی های مربوط بدان از میان برداشته شده اند؛ اشتغال به کار و تامین معاش به نحوی غیر کاپیتالیستی برای تمام افراد تحقق پیدا می کند؛ افراد در روندهای کار با رهبری و مدیریتی بیگانه و حاکم یعنی با کسانی بیگانه و مسلط بر آنها و صاحب قدرت بدانگونه که در تولید سرمایه داری به صورت خود سرمایه دار و نمایندگان و عوامل وی وجود دارند مواجه نمی باشند؛ در روندهای مزبور تمام افراد حتی المقدور در رهبری و هدایت امور شرکت و دخالت داشته و این افق و دورنمای واقعاً برای آنها وجود دارد که آنها هم دانش های فنی و علمی مورد نیاز برای داشتن مشاغل فکری و رهبری و برای داشتن تسلط بر ابزار و وسایل تولید را خواهند آموخت و بقایای تمايزات و اختلافات طبقاتی اشان با کارکنان فکری و دارندگان مشاغل رهبری از میان خواهد رفت و بقایای تقسیم کار بورژوازی کاملاً محو خواهد شد و غیره؛ نوع و کیفیت و کمیت وسائل و خدماتی که تولید میگرددند دیگر نه بهیچوجه در تطابق با نفع و نیاز سرمایه و روند انباست آن بلکه تماماً منطبق با نیاز روند تکامل سوسیالیسم و خواست و نیاز انسانهای جامعه سوسیالیستی تعین میشوند و تغییر و تحول میابند؛ و بالاخره اینکه تمام افراد عموماً مطابق با مقدار کاری که انجام می دهند می توانند از محصولات مصرفی استفاده کنند، برابر با میزان ارزش کارشان منهای کسورات معین مورد نیاز جامعه سوسیالیستی به آنها پرداخت می گردد، از آنها اضافه کار بیرون کشیده نمی شود و از آنها اضافه ارزش تصاحب نمی شود (معذلک بقایای شیوه توزیع بورژوائی محصولات به صورت حق بورژوازی یعنی به صورت شیوه توزیع سوسیالیستی به هر کس بر حسب میزان کارش البته به نحوی دائماً کاهش بابنده در طول دوران سوسیالیسم باقی می ماند و فقط با گذار به شیوه توزیع کمونیستی به هر کس مطابق با نیازش بطور کامل املاه می گردد، همانطور که بقایای معینی از شیوه کار(معنای مجموع شرایط فنی کار و نحوه تقسیم کار

در بین افراد در روندهای کار) و تقسیم کار بورژوازی البته دائماً بطور کاهش یابنده در طول دوران سوسياليسیم وجودداشته و با گذار به شیوه کار و تقسیم کار کمونیستی بطور کامل امحاء میباشد).

با انجام انقلاب سوسيالیستی یعنی تحولات مذکور، دگرگونی اقتصادی آغازین فرآیند تاریخی سوسيالیسم تحقق میپذیرد و اقتصاد جامعه به طور مقدماتی به صورت سوسيالیستی سازمان داده میشود و بدینگونه گذار اقتصادی از جامعه سرمایهداری به جامعه سوسيالیستی انجام میپذیرد. طبعاً این تحول و گذار در عین حال در روساخت اجتماعی، در قلمروی ایدئولوژیک و حاکمیت سیاسی نیزانجام میگیرد.

به نظر ما، با انجام انقلاب سوسيالیستی، سرمایهداری در قلمروی اقتصادی سرنگون و متلاشی و به جای آن سوسيالیسم برقرار میگردد و از این زمان به بعد تولید اضافه ارزش و ارزش افزایی به مثابه ماهیت اجتماعی تولید و قانون عام و تعیین کننده روند تولید به کلی متوقف میگردد و از حیات باز میایستد و فرآیند نابودی بقایای سرمایهداری و امحاء بقایای طبقات و ایجاد کمونیسم در قلمروی شیوه تولید به مثابه ماهیت اجتماعی روند تولید و قانون عام و تعیین کننده آن متجلی گشته و ظهور مییابد.

از این زمان به بعد فرآیند مزبور، به مثابه روند ماهوی و تعیین کننده اقتصاد سوسيالیستی، در اشکال معینی و طی مراحل معینی تا نابودی کامل همه و هرگونه بقایای اقتصادی (و فرهنگی و معنوی) جامعه سرمایهداری و تالمحاء کامل همه و هرگونه بقایای طبقات

*: بدینهی است که از همان بدو آغاز سوسيالیسم در عین حال نوعی شیوه توزیع بر حسب نیاز(و نه بر حسب کار) برای تأمین نیازهای مادی خاص معلولان ، بیماران، افراد فاقد توانایی کار، بیکاران و غیره در جامعه برقرار میگردد ولی این نوع توزیع بر حسب نیاز هم جبهه فرعی و جانبی دارد و هم اینکه چیز دیگری غیر از توزیع کمونیستی و عمومی بر حسب نیاز است.

نکته دیگر اینکه ممکن است کشورهایی در همان دوران سرمایه داری البته در آینده ها بلحاظ ظرفیت و توان تولیدی به سطحی برسند که پس از گذار به سوسيالیسم از همان ابتدا در آنها شرط فور کافی وسائل و خدمات مصرفی برای اجرای اصل «به هر کس بر حسب نیازش» فراهم شده باشد، لیکن با این وجود در این جوامع نیز بعلت فقدان سایر پیش شرط های لازم برای تحقق پایدار و کامل این اصل، بنظر ما، در دوران سوسيالیسم - البته در سیری کاهش یابنده و امکاناً کوتاه تر- باز هم اصل «به هر کس بر حسب کارش» بجز در بخش های ابتدا نسبتاً محدودی از اقتصاد اجتماعی عموماً حکم فرماخواهد بود. در باره این مطلب در مبحث ۴ در زیر نویس مربوطه بیشتر توضیح داده خواهد شد.

اجتماعی یا به عبارت دیگر تا ایجاد جامعه کمونیستی تداوم و ادامه می‌باید. و اثرات و پیامدهای مرحله‌ای پیشرفت این فرآیند از یک سوی به مثابه پیشرفت بیشتر و بیشتر به سوی هدف نهایی یعنی ایجاد کمونیسم تظاهر می‌باید و از سوی دیگر به مثابه پیشرفت‌ها و بهبودی‌های نسبی بیشتر و بیشتری ظاهر می‌گردد که در زمان‌های مختلف و لحظات معین در جامعه یعنی در شرایط اجتماعی و در زندگی مادی و معنوی افراد بوجود می‌آیند.

فرآیند نابودی بقایای سرمایه‌داری و جامعه طبقاتی پیشین یعنی تداوم انقلاب سوسیالیستی یا روند تکامل سوسیالیسم را می‌توان مشتمل بر چندین روند کلی به شرح زیر در نظر گرفت: نابودی بقایای مالکیت‌های بورژوازی و طبقاتی بر وسائل تولید و معاش؛ نابودی بقایای اشکال بورژوازی و طبقاتی تقسیم کار در سازمان تولید و اقتصاد اجتماعی؛ امحاء شرایط فنی پیشین در روندهای کار به مفهوم ازیمان بردن اسارت و انقیاد انسان توسط کار و وسائل کار و از میان بردن کارهای پست و فرسوده‌کننده و طاقت‌فرسا و غیره؛ پایان دادن به بقایای شیوه بورژوازی توزیع اجتماعی محصولات مصرفی؛ و نابودی بقایای تولید و مبادله کالا‌بی. ذیلاً به طور مختصر به شرح هر یک از آنها می‌پردازیم:

مالکیت در جامعه سوسیالیستی به طور کلی شکل سوسیالیستی به خود می‌گیرد یعنی به مفهوم عام قدرت و توانایی کاربرد و استفاده از وسائل تولید و معیشت در جهت بازتولید مناسبات تولیدی و شیوه تولید بورژوازی متلاشی می‌گردد و شکل نوین سوسیالیستی پیدا می‌کند ولی هنوز آمیخته به اشکال بورژوازی است: به لحاظ کاربرد وسائل تولید در روند کار تا حدودی کمتر یا بیشتر به صورت تقسیم بورژوازی و طبقاتی کار وجود داشته و هنوز جنبه‌های بورژوازی دارد، به لحاظ تملک بر محصولاتی که تولید می‌شوند یعنی از حیث شیوه توزیع محصولات مصرفی هنوز آغشته به جنبه‌های اجتماعی بورژوازی است و غیره. در حقیقت همه اشکال مختلف بقایای اقتصاد بورژوازی به صورت بقایای مالکیت‌های بورژوازی و طبقاتی پیشین تجلی و تبلور پیدا می‌کنند. به علاوه بخشی از مالکیت‌های خرد بورژوازی و کوچک متعلق به اقشار اجتماعی میانی جامعه پیشین را ممکن است نتوان بدؤاً و به طور فوری مانند سایر وسائل تولید به صورت مالکیت همگانی و عمومی سوسیالیستی تحت نظارت دولت پرولتاریا درآورد و ممکن است لازم شود که آنها ابتدا تا مراحلی در اشکال معین فرعی دیگری سازمان داده شوند. روند نابودی بقایای مختلف اقتصاد بورژوازی و متعلق به جوامع پیشین در

عین حال به صورت فرآیند امحاء بقایای مالکیت‌های بورژوازی و طبقاتی، تکامل مالکیت‌های سوسیالیستی و تکوین و تحقق مالکیت کمونیستی تجلی و تبلور می‌یابد.

در جامعه سوسیالیستی هر میزان و هر شکل از وجود تقسیم کار به صورت جدایی کار فکری از کار جسمی در میان افراد یعنی به صورت وجود گروه‌های مختلف و متمایز شاغل در کار جسمی یا فکری و همچنین به صورت وجود مراتب و درجات مختلف اجتماعی از کارهای فکری یا رهبری، از بقایای خصوصیات اقتصادی و اجتماعی جامعه سرمایه‌داری می‌باشد. این تقسیم کار، تا میزانی که هنوز وجود دارد، به طور ناگزیر کمتر یا بیشتر برای صاحبان مشاغل فکری و رهبری مواضع و جایگاه‌های برتر و بالاتری در سازمان تولید و کار اجتماعی، در تقابل با توده افرادی که کار جسمی یا کار فکری در سطح پایین و یا این دو نوع کار اخیر را در تلفیق با هم انجام می‌دهند، ایجاد می‌کند و اشکالی از سلسه مراتب شغلی طبقاتی بوجود می‌آورد. وجود اینچنین جایگاه‌های برتر و بالاتر امکاناً تا در جاتی کمتر یا بیشتر موجب می‌گردد که صاحبان مشاغل فکری رهبری و مدیریت تولید و امور اجتماعی را در انحصار خود گیرند و همچنین مانع جدی برای اجرای اصل سوسیالیستی به هرکس مطابق با میزان کارش در مورد این افراد می‌باشد یعنی این گونه افراد خواهان برداشت ویژه و بیشتر از میزان کار خود از ثروت اجتماعی می‌باشند؛ جایگاه‌های ممتاز و برتر مجبور به خود حاکی از وجود بقایای نابرابری‌های آنها به لحاظ دانش‌های فنی و علمی است و مانع در راه این تکامل و استعداد و توانایی‌های محسوب می‌شود و غیره. به گونه‌ای که بقایای تقسیم کار گذشته (چنانچه اقتصاد سرمایه‌داری جامعه پیشین به قدر کافی رشد و تکامل یافته باشد) عموماً مهمترین و موثرترین بقایای اقتصادی و اجتماعی جامعه سرمایه‌داری و مهمترین عامل به لحاظ حفظ و احیاء جنبه‌های بورژوازی جامعه و بازگشت حاکمیت سرمایه به حساب می‌آید. فرآیند امحاء این آثار و بقایای بورژوازی مهمترین تجلی تداوم مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی در جامعه سوسیالیستی، مبارزه برای ابقاء و تکامل سوسیالیسم و مبارزه بین کمونیسم در حال تکوین و سرمایه‌داری در حال نابودی کامل است. در طی پیشرفت این فرآیند، تقسیم کمونیستی کار تکوین و تحقق پیدا می‌کند. روند پایان دادن به بقایای تقسیم کار جامعه پیشین عموماً روند نابودی مهمترین پایگاه اجتماعی و مادی بورژوازی در جامعه سوسیالیستی محسوب می‌شود؛ در طی تحقق این روند بقایای تمایزات طبقاتی و نابرابری‌های اجتماعی منطبق با آن در قلمروی تولید یعنی تولید محصول و انعکاس این بقایا در قلمروی توزیع و سایر حیطه‌های

اجتماعی پایان می‌بایند و منطبقاً اسارت و انقیاد انسان توسط شغل و حرفه‌اش و بازتاب‌های اجتماعی آن از میان می‌رود.

تکامل سوسياليستي شرایط فني کار جزئی از اجزاء متشكله روند تکامل شيوه کار محسوب می‌گردد. روند امحاء تقسيم بورژوايی کار جزء ديگر روند تکامل سوسياليستي شيوه کار را تشکيل می‌دهد. اسارت و انقیاد انسان توسط شغل و حرفه‌اش و توسط وسائل کار وجود لطمات و زيان‌های جسمی و روحی ناشی از ابزار و وسائل تولید وجود کارهای پست و فرسوده‌کننده و طاقت‌فرسا از ضمائيم و متعلقات تولید بورژوايی و عقب‌ماندگی‌های تاریخي و اقتصادي و اجتماعي جامعه بورژوايی است. فرآيند امحاء و نابودی اينها نيز جزئی از روند نابودی آثار و بقایاي اقتصاد و جامعه سرمایه‌داری است و اين فرآيند با روند پيشروفت و تکامل وسائل کار و مکانيسم فني توليد و همچنین مانند تقسيم کار با روند تکامل افراد به لحاظ فراگيری دانش‌های فني و علمي و غيره ارتباط می‌يابد. در طی پيشروفت اين فرآيند، وسائل کار و توليد به لحاظ حرکت و تعبيير و تبديل در روندهای کار و از لحاظ كاربرد فني آنها بيشرter و بيشرter به صورت وسائلی در می‌آيند که صرفاً تحت نظارت و تسلط تمام افراد عمل می‌کنند و لطمات و زيان‌های ناشی از عملکرد آنها از میان می‌رود و کارهای پست و نامطبوع و طاقت‌فرسا و غيره هرچه بيشرter و بيشرter اين جنبه‌های خود راaz دست می‌دهند و به نحوی طبيعی و ارگانیك بين تمام افراد توزيع و تقسيم می‌شوند و انقیاد و اسارت انسان توسط شغل و حرفه‌اش تا حدی که به شرایط فني کار مرتبط می‌گردد نيز از میان می‌رود.

در شيوه توزيع محصولات مصرفی، اصل سوسياليستي به هر کس مطابق با ميزان کارش هنوز جنبه بورژوايی دارد و زمانی جنبه بورژوايی خود را از دست می‌دهد که به اصل کمونيستی به هر کس مطابق با نيازهایش تبديل گردد. تحت شرایط اخير هرکس به طور کاملاً آزادانه و مطابق با نياز و توانايي و علاقه خود - که با نيازهای جامعه کاملاً انطباق دارد - کار می‌کند و مطابق با خواست و نياز خود به طور کاملاً آزادانه از محصولات توليد به مثابه محصولات مصرفی استفاده می‌نماید. تحقق تقسيم کار کمونيستی، تکامل هم سطح و همه‌جانبه افراد، افزایش نيري بارآوري کار و در نتيجه ايجاد وفور وفراوانی کافی در مقدار محصولات و خدمات مصرفی و غيره شرایط ضروري برای تحقق شيوه توزيع کمونيستي محصولات مصرفی را تشکيل می‌دهند. گذشه از شيوه توزيع سوسياليستي که هنوز خصوصيتی بورژوايی دارد ممکن است در جامعه غير از مالکيت عمومي سوسياليستي بروسائل توليد اشكال معين ديگري از مالکيت سوسياليستي بر وسائل توليد و در نتيجه اشكال ديگري از توزيع محصولات

مصرفی نیز هنوز تا حدودی وجود داشته باشد که اینها نیز بالطبع خصوصیت بورژوازی و طبقاتی دارند. فرآیند نابودی تمام این جنبه‌ها و خصوصیت‌های بورژوازی و طبقاتی و گذار به شیوه توزیع کمونیستی روند نابودی بقایای جامعه سرمایه‌داری در حیطه توزیع اجتماعی محصولات مصرفی را تشکیل می‌دهد.

و بالاخره وجود بقایای سرمایه‌داری به صورت بقایای تولید و مبادله کالایی در جامعه سوسیالیستی. در شیوه توزیع سوسیالیستی، اینکه هر کس مطابق با مقدار کاری که انجام می‌دهد یعنی بنا بر میزان ارزش کارش می‌تواند از محصولات مصرفی برداشت کند خود حاکی از وجود مبادله کالایی و عملکرد قانون مبادله کالاهاست. بعلاوه ارتباط بین اقتصاد سوسیالیستی عمومی و اشکال فرعی اقتصاد سوسیالیستی، که ممکن است هنوز در جامعه وجود داشته باشد، به صورت مبادله کالایی انجام می‌پذیرد. با حذف این اشکال فرعی اقتصادی، مبادله کالایی در این زمینه‌ها ناپذید می‌شود. همچنین روابط اقتصادی بین جامعه سوسیالیستی و جوامع سرمایه‌داری جهان به سهم خود به نحوی موجب ابقاء و تداوم حیات مبادله کالایی در جامعه مزبور می‌شود. از این گذشته، ارتباط بین موسسات و بخش‌های مختلف اقتصاد عمومی سوسیالیستی در زمینه تولید و تأمین وسایل کار و مواد خام مورد نیاز یکدیگر از طریق مبادله کالایی انجام می‌گیرد، به این دلیل که ارزش محصولات مصرفی ای که تولید می‌شوند – یعنی محصولاتی که با رشتۀ‌های تولید وسایل تولید کاملاً پیوند دارند – از لحاظ مبادله با مقادیر کار افراد لازم است محاسبه و تیمین گرددند (در اقتصاد کمونیستی و شیوه توزیع کمونیستی این ضرورت از میان می‌رود و تأمین وسایل کار و مواد خام به طور آزادانه و بحسب نیاز انجام می‌یابد). فرآیند امداده اشکال مختلف بقایای مبادله کالایی در جامعه سوسیالیستی روند نابودی بقایای سرمایه‌داری در این زمینه را تشکیل می‌دهد.

چنانکه دیده می‌شود تحقق اقتصاد سوسیالیستی و روندهای تداوم و تکامل آن از جمله مستلزم آن است که نیروهای مولد به مثابه وسایل کار و تولید و دانش‌های فنی و علمی بشر در زمینه تولید مادی پیش از آن در جوامع سرمایه‌داری تا مراحل بالای پیشرفت و تکامل یافته باشند به گونه‌ای که تحقق این اقتصاد و این روندهای تغییر و تحول تکنولوژیک و اقتصادی امکان‌پذیر گرددند و با سهولت و سرعت ضروری و کافی انجام گیرند.

نکته دیگر اینکه ما این روندهای تغییر و تحول و تکامل را تغییر و تحول یا تکامل «سوسیالیستی» نامیده‌ایم در حالیکه آنها روندهای تغییر و تحول و تکامل به سوی کمونیسم محسوب می‌شوند. ما آنها را سوسیالیستی نامیده‌ایم زیرا که آنها در دوران سوسیالیسم انجام

می‌پذیرند و خواسته‌ایم آنها را از روندهای تغییر و تحول اقتصادی و اجتماعی متعلق به دوران بعدی یعنی دوران کمونیسم متمایز سازیم.

در تطابق با این فرآیندهای تغییر و تحول سوسیالیستی در شیوه تولید، روندهای تغییر و تحول معینی در زمینه‌های معنوی، ایدئولوژیک و روساخت اجتماعی انجام می‌پذیرند. این روندها بدواً با سرنگونی و تلاشی دولت بورژوازی و حاکمیت نهادهای ایدئولوژیک و ایدئولوژی‌های بورژوازی و غیربرولتری و برقراری دولت پرولتاریا و روبنای اجتماعی سوسیالیستی آغاز می‌گردد و به طور کلی به صورت فرآیند نابودی تمام بقایای ایدئولوژیک و معنوی جامعه بورژوازی و طبقاتی پیشین و بالنتیجه تکامل روساخت و ایدئولوژی کمونیستی تا مرحله امحاء کامل خود دولت پرولتاریا و نهادهای متعلق بدان و ایدئولوژی‌های مربوط پیش می‌رود. بقایای ایدئولوژیک و روبنای اجتماعی سرمایه‌داری در جامعه سوسیالیستی به صورت زیر وجود دارد: خود دولت سیاسی پرولتاریا تا حدی که هنوز وجود دارد - که بیانگر حاکمیت طبقه‌ای است که اساساً متعلق به جامعه طبقاتی پیشین است؛ سایر نهادهای سیاسی و ایدئولوژیک سوسیالیستی که فی نفسه تا حدود معینی جنبه بورژوازی و طبقاتی دارند؛ ایدئولوژی‌های فلسفی، حقوقی، اخلاقی و هنری به صورت تفکر و اخلاق و خصوصیات معنوی افراد و گروههای مختلف مردم تا حدودی که بقایای ایدئولوژیک جامعه سرمایه‌داری و طبقاتی پیشین محسوب می‌شوند. اینها به مثابه بقایای روبنای گذشته‌ها و تا حدی که بورژوازی و طبقاتی هستند طی روندهای معینی در راستای تحقق کامل کمونیسم نابود و امحاء می‌گردند. همانگونه که مارکس می‌گوید: جدایی تولیدکننده از وسائل تولید، از مالکیت بر وسائل تولید است که مناسبات سرمایه‌داری را ایجاد می‌کند، روندی که از یک سوی وسائل تولید و معاش را به سرمایه تبدیل می‌کند و از سوی دیگر تولیدکننده را به کارگر و کار آنها رابه کار مزدی مبدل می‌نماید. تولید سرمایه‌داری تنها عبارت از تولید کالا نیست بلکه ماهیتاً روند تولید اضافه ارزش است. کارگر نه برای خود بلکه برای سرمایه‌دار تولید می‌کند. در شیوه تولید سرمایه‌داری، محصولی که کارگر تولید می‌کند نه تنها پیوسته به کالا تبدیل می‌شود بلکه به سرمایه یعنی به ارزشی مبدل می‌گردد که نیروی تولیدکننده را به خود می‌کشد، به وسائل معیشتی بدل می‌شود که انسان‌ها را می‌خرد، به صورت وسائل تولیدی در می‌آید که تولیدکننده را اجیر می‌کند. بنابراین کارگر خود دائمًا ثروت مادی را به صورت سرمایه یعنی به قدرتی تولید می‌کند که از او بیگانه است، بر او حکومت می‌کند و او را مورد بهره‌کشی قرار می‌دهد و سرمایه‌دار نیز دائمًا نیروی کار را به مثابه منبع ثروتی که از وسائل تحقیق و تجسم

خویش جدا گشته است و صرفاً در وجود کارگر جای دارد تولید می‌نماید یا به عبارت دیگر کارگر مزدی و کار مزدی ایجاد می‌کند.

در شیوه تولیدسرمایه‌داری، پیشرفت نیروهای مولد و افزایش نیروی بارآوری کار قبل از همه در افزایش شدت استثمار و افزایش انواع مشقت برای کارگر تجلی پیدا می‌کند. نیروهای فکری روند تولید به صورتی جدا از کار جسمی وجود داشته و به صورت نیروهایی بیگانه و مسلط، در تضاد و تقابل با آن قرار دارند؛ مشاغل فکری و رهبری تولید به صورت مشاغل برتر و بالاتر در اختیار و در احصار نمایندگان و عوامل سرمایه‌داران و بورژوازی بوده و وسیله اعمال سلطه و حاکمیت سرمایه بر کار در روندهای کار می‌باشند. این‌ها نیز خود شکلی از اشکال جدایی تولیدکننده از وسایل تولید محسوب می‌شود. بعلاوه وسایل کار به صورت قدرتی بیگانه و مسلط بر کارگر تجلی پیدا می‌کند به گونه‌ای که وی به لحظات کلی و در روند کار تابع و تحت سلطه و انتقاد این وسایل قرار دارد و این نیز شکل دیگری از جدایی و تقابل بین کارگر و وسایل تولید است. در شرایط سرمایه‌داری افراد در اسارت شغل و حرفة خود می‌باشند وغیره وغیره.

در سوسیالیسم جدایی کاپیتالیستی تولیدکننده از وسایل تولید، به مثابه شرایط حاکم، درهم شکسته و از میان برداشته می‌شود و وحدت بین او و این وسایل هرچه بیشتر و بیشتر تکامل پیدا می‌کند. تمام افراد به تولیدکنندگان و کارکنان آزاد و برابر تبدیل می‌شوند و هر چه بیشتر و بیشتر در این جهت و در این راستا اکشاف و تکامل می‌یابند. وسایل تولید و معاش به مثابه سرمایه از هستی ساقط می‌گردد و کار به مثابه کار مزدی ملغی می‌شود و این روند هر چه بیشتر و بیشتر در جهت از میان رفتن بقایای این شکل از هستی وسایل تولید و در جهت از میان رفتن جدایی تولیدکننده از وسایل تولید و تحقق وحدت بین تولیدکننده با وسایل تولید و وحدت انسان با شرایط مادی تولید و بازتولید حیات‌اش تکامل و ارتقا می‌یابد. تولید سوسیالیستی تنها تولید وسایل و خدمات مادی مورد نیاز این جامعه نیست بلکه ماهیتاً روند نایابدی بقایای سرمایه‌داری و طبقات اجتماعی در قلمروی تولید و شیوه تولید است. در شیوه تولید سوسیالیستی، فعالیت افراد در حیطه تولید عبارت از فعالیت انسانهایی است که از تسلط و حاکمیت سرمایه‌هایی یافته‌اند و به شیوه‌ای منطبق با شرایط و خواست و نیاز خود وسایل مورد نیاز خویش را تولید می‌کنند و در عین حال این شیوه تولید خود را هر چه بیشتر و بیشتر ارتقاء و تکامل می‌بخشند و به آثار و بقایای اشکال هستی سرمایه‌دارانه کار و وسایل تولید و معاش هر چه بیشتر و بیشتر پایان می‌دهند. در اینجا وسایلی که تولید می‌شوند وسایل

بهره‌کشی از نیروی کار و وسایلی نیستند که تولیدکننده را اجیر می‌کنند و انسان‌ها را می‌خرند و به صورت قدرتی بیگانه که بر تولیدکننده حکومت و او را استثمار می‌کند درنمی‌آیند، بلکه تنها به صورت وسایلی هستند که تحت اختیار و کنترل تمامی افراد می‌باشند و صرفاً جهت تأمین نیازهای مادی و معنوی آنها تولید می‌شوند و هر چه بیشتر و بیشتر در این راستا پیشرفت و تکامل پیدا می‌کنند.

در سوسياليسم، پیشرفت و تکامل نیروهای مولد و نیروی بارآوری کار تنها و تماماً در راستای شکوفایی و بهبود بیشتر و بیشتر زندگی مادی و معنوی و زندگی اجتماعی و فردی تمام انسانها و در راستای از میان رفتن هر چه بیشتر و بیشتر بقایای تمایزات طبقاتی و جنبه‌های اجتماعی بورژوازی و عقبماندگی‌ها و نارسایی‌های انسانی و اجتماعی تجلی می‌یابد و فقط و تماماً این چنین حاصل و نتیجه می‌بخشد. همه تولیدکنندگان و کارکنان و عموم مردم به نحوی کاملاً دموکراتیک در روند هدایت و رهبری تولید و امور اجتماعی واقعاً شرکت دارند و از این طریق بقایای جدایی و تضاد بین کار فکری و جسمی و سلسله مراتب شغلی به نحوی سوسياليستی تقلیل یافته و مهار می‌گردد؛ و مهمتر و اساساً اینکه این جدایی و تقابل و این سلسله مراتب شغلی از طریق تکامل سوسياليستی تقسیم کار، ادغام کار فکری و رهبری امور و کار جسمی به طور اجتماعاً هم‌سطح در سطح هر فرد، تکامل همه‌جانبه افراد به لحاظ دانش‌های فنی و علمی، تکامل مکانیسم فنی روند کار و افزایش نیروی بارآوری کار و غیره سیر واقعاً نابودشوندهای را طی می‌کند؛ هر چه بیشتر جامعه سوسياليستی حیات و تکامل می‌یابد، جدایی و تقابل و سلسله مراتب مزبور نیز همانقدر بیشتر تقلیل یافته و امحاء می‌گردد. تسلط وسایل کار بر انسان و اسرارت وی بوسیله کار و حرفة‌اش در طی فرآیند تکامل سوسياليسم از طریق تغییر و تکامل وسایل کار و مکانیسم فنی تولید و تکامل همه‌جانبه افراد و تکامل تقسیم کار هر چه بیشتر و بیشتر تقلیل یافته سرانجام به طور کامل امحاء می‌گردد و غیره.

۲ - سوسياليسم به مثابه روند امحاء طبقات اجتماعی: سوسياليسم همانگونه که روند پایان دادن به حیات سرمایه‌داری است در عین حال روند پایان بخشیدن به وجود طبقات اجتماعی است. امحاء طبقات اجتماعی و نابودی سرمایه‌داری دو بیان متفاوت از یک پدیده واحدند، هر دو بیانگر فرآیند نابودی جامعه طبقاتی سرمایه‌داری و ایجاد جامعه بدون طبقات کمونیستی می‌باشند. به هر درجه که در روند نابودی سرمایه‌داری پیشرفت حاصل شده باشد به همان درجه در روند امحاء طبقات پیشرفت حاصل گردیده است و بالعکس.

طبقات اجتماعی همواره در اشکال اجتماعی معینی: طبقات اجتماعی نظام بردهداری، نظام فتوالی،... و بالاخره نظام سرمایه‌داری وجود پیدا می‌کنند. بقایای اقتصادی و ایدئولوژیک و سیاسی جوامع پیشین در جامعه سرمایه‌داری متناسب با میزان پیشرفت و تکامل این جامعه از میان می‌روند و یا به نحوی با نظام اجتماعی بورژوازی تلفیق و ادغام می‌یابند. به گونه‌ای که در دوران سوسیالیسم، بقایای طبقات اجتماعی بقایای متعلق به نظام معین سرمایه‌داری - که شکل اجتماعی تاریخاً بالافصل پیشین است - و امکاناً تا حدودی مشتمل بر بقایای اجتماعی دیگری است که از زمان‌های ماقبل سرمایه‌داری باقی مانده‌اند و هنوز به طور کامل نابود نشده و یا با نظام سرمایه‌داری پیشین ادغام نشده‌اند. سوسیالیسم ماهیتاً روند نابودی طبقات اجتماعی در شکل سرمایه‌داری آن، روند نابودی جامعه طبقاتی سرمایه‌داری به مثابه آخرین نظام طبقاتی در حیات بشری است و از آنجا که روند پایان دادن به هر نوع استثمار انسان توسط انسان و هر نوع مالکیت طبقاتی و هر گونه تمایزات و اختلافات طبقاتی و روند ایجاد جامعه بدون طبقات کمونیستی است لذا فرآیند امحاء طبقات اجتماعی در هر نوع و شکل آن است.

در دوران سوسیالیسم، طبقات و بقایای طبقات اجتماعی در قلمروی اقتصادی، سیاسی، فکری و معنوی - به هر اندازه و به هر شکل که وجود دارند - چیزی جز بازمانده‌های نظام اجتماعی سرمایه‌داری و امکاناً تا اندازه نسبتاً محدودی از بقایای نظام‌های ماقبل سرمایه‌داری نیستند و پایان دادن به طبقات اجتماعی چیزی جز روند نابودی جامعه بورژوازی و بقایای این جامعه و چیزی جز روند ایجاد کمونیسم نیست و نمی‌تواند باشد.

از آنجا که اشکال مختلف مبارزات طبقاتی شامل مبارزات بین طبقات مختلف یا بین افشار و گروه‌های مختلف یک طبقه اجتماعی است و از سوی دیگر سوسیالیسم ماهیتاً روند تاریخی نابودی همه و هر گونه طبقات اجتماعی است، لذا سوسیالیسم فرآیند پایان دادن به همه و هر گونه مبارزه طبقاتی است؛ و از آنجا که دولت و نهادهای دولتی و اشکال مختلف نیروهای مسلح و احزاب سیاسی و غیره وسایل اعمال سلطه و حاکمیت طبقه‌ای بر طبقه دیگر و وسائل اعمال سلطه درون طبقاتی و وسایل مبارزه طبقاتی هستند، لذا سوسیالیسم فرآیند پایان دادن به دولت و هر گونه نهاد سیاسی است. در طی پیشرفت روند نابودی و امحاء طبقات، دولت پرولتاریا و تمام نیروهای وابسته و نهادهای سیاسی آن به عنوان آخرین جنبه‌های سیاسی در حیات بشری ضرورت وجودی خود را از دست می‌دهند و زوال می‌یابند و جامعه کمونیستی بدون دولت و بدون هر گونه خصوصیت سیاسی بوجود می‌آید. مبارزات اجتماعی نیز چیزی جز

اشکال مختلف مبارزه طبقاتی نیستند و در مرحله‌ای از رشد خود به طور ناگزیر جنبه سیاسی پیدا می‌کنند، لذا در طی روند تاریخی امحاء طبقات اجتماعی هرگونه مبارزات اجتماعی (یعنی مبارزه انسان با انسان در شکل اجتماعی و جمعی اش نه مبارزه انسان با طبیعت) نیز از میان می‌رود. همچنین اشکال مختلف مبارزات فردی (مبارزه فرد با فرد)، که یا مستقیماً تجلیات معینی از مبارزه طبقاتی هستند و یا از ساختارهای طبقاتی جوامع نشأت می‌یابند، در طی روند ایجاد جامعه بدون طبقات ناپدید می‌شوند.

پس از انقلاب سوسیالیستی و سازماندهی مقدماتی اقتصاد سوسیالیستی مشتمل بر خلع مالکیت از سرمایه‌داران و انجام انقلاب اقتصادی آغازین، طبقات اجتماعية هنوز بدین صورت وجود دارند: کارکنان فکری و امور رهبری تولید و سایر امور اجتماعی در اشکال و سطوح مختلف. گروههای مختلف کارکنان یدی و جسمی یعنی کارگران سابق. امکان اشاره اجتماعی دیگری چون دهقانان و پیشه‌وران که در اشکال اقتصادی فرعی دیگری سازمان یافته‌اند. افراد نیروهای مسلح و افراد مربوط به نهادهای صرفاً سیاسی و ایدئولوژیک، تا حدی که آنها صرفاً بدین صورت وجود می‌یابند، نمایندگان ووابستگان سیاسی و ایدئولوژیک پرولتاپی حاکم و جامعه سوسیالیستی محسوب می‌شوند و در عین حال بخش‌هایی از آنها در مشاغل اجتماعی رهبری کننده برتر و بالاتری قرار گرفته‌اند. و امکان‌تا حدودی گروهها و نهادهای سیاسی و ایدئولوژیک مستقل و وابسته به بورژوازی و اشاره اجتماعی غیرکارگر دیگر. روند پایان دادن به این تمایزات طبقاتی و طبقات اجتماعی - که بازمانده‌های جامعه سرمایه‌داری پیشین هستند - به صورت زیر انجام می‌گیرد: تغییر و تکامل سوسیالیستی تقسیم کار و از میان بردن جدایی بین کار فکری و کار جسمی و از میان بردن درجات مختلف کارهای فکری و رهبری در شکل سلسه مراتب شغلی طبقاتی، از طریق تکامل هم سطح و همه‌جانبه تمام افراد به لحاظ دانش‌های فنی و علمی و تغییر و تکامل سوسیالیستی وسائل کار و مکانیسم فنی کار و غیره؛ حذف اشکال فرعی اقتصادها و مالکیت‌های سوسیالیستی و ادغام آنها در اقتصاد عمومی و واحد سوسیالیستی؛ از میان بردن و حذف هرگونه نهادها و مشاغل سیاسی، نظامی، قضایی و نظائر آنها؛ و تحقق بخشیدن به شیوه کمونیستی در توزیع محصولات مصرفی همراه با پیشرفت در روندهای مذکور.

وجود ملت‌های مختلف در جوامع سوسیالیستی مختلف یا به بیان دیگر وجود جوامع سوسیالیستی مختلف و جداگانه نیز به خودی خود حاکی از وجود اشکالی از بقایای جوامع سرمایه‌داری یا طبقاتی پیشین است. فی المثل وجود این چنین سرزمین‌های مختلف و جداگانه

به صورت نوعی اختلاف و نابرابری در مالکیت برمبنای و وسائل تولید تجلی می‌یابد یعنی حاکی از مالکیت انحصاری برخی از جوامع مزبور بر منابع و وسائل تولید غنی‌تر و بهتر و غیره و بر سرزمین‌های مسکونی وسیع‌تر و محرومیت جوامع دیگر از این گونه منابع و وسائل و اراضی می‌باشد؛ تفاوت در میزان و تراکم جمعیت در جوامع مختلف مزبور حاکی از احتیاج برخی از آنها به سرزمین‌های بعضی دیگر است. اختلاف در سطح تکامل اقتصادی و اجتماعی جوامع مختلف و جداگانه سوسیالیستی نیز در مواردی می‌تواند موجب بروز اختلافاتی گردد که چیزی جز شکلی از بقایای تمایزات و اختلافات طبقاتی متعلق به گذشته‌ها نیست. این گونه تمایزات و اختلافات همچنین ممکن است به لحاظ حفظ و ابقاء دولتها و نیروهای مسلح جوامع سوسیالیستی یعنی این نوع بقایای جوامع سرمایه‌داری و طبقاتی موثر واقع گردد. وجود زبان‌های مختلف و فراغیری و استفاده از زبان‌های مختلف و متعدد مورد نیاز هم به خودی خود یک مشکل اجتماعی محسوب می‌شود و هم به سهم خود، به واسطه جذب بخشی از نیرو و وقت انسان‌ها، به صورت مانع در راه پیشرفت و تکامل به سوی تولید و جامعه کمونیستی تجلی می‌یابد و غیره. لذا در مراحلی از روند توسعه و پیشرفت سوسیالیسم در سطح جهانی، از میان بردن کامل مرزهای ملی و جوامع سوسیالیستی جداگانه و زبان‌های جداگانه و غیره – به مثابه چیزهایی زائد و مشکل‌ساز و مانع پیشرفت سیر تکامل معین انسان – و تحقق بخشیدن به جامعه واحد جهانی کمونیستی مطرح گردیده و تحقق پیدامی‌کند.

خود وجود ملت‌ها و ملیت‌های مختلف بیانگر بقایایی بورژوازی و متعلق به دوران تاریخی و طبقاتی بورژوازی گذشته و به سهم خود بیانگر فقدان وحدت و یگانگی اجتماعی در میان انسان‌هاست. «ملت‌ها» اشکالی از واحدهای اجتماعی سرمایه‌داری هستند و بقایای معین آنها در جوامع سوسیالیستی و در سوسیالیسم، چیزی جز اشکالی از بقایای نظام بورژوازی نیست و لذا دوران سوسیالیسم در عین حال فرآیند تاریخی پایان دادن به هر گونه بقایای ملی و ساختار ملی و گذرا به جامعه واحد جهانی کمونیستی است.

بنابراین در طی فرآیند تکامل و پیشرفت سوسیالیسم، اشکال مختلف بقایای تقسیم جامعه به طبقات یعنی به گروه‌های اجتماعی نابرابر، متضاد، مالک و فاقد مالکیت، استثمارگر و استثمارشونده، غنی و فقیر، مسلط و تحت سلطه، بالادست و فروdest، رهبری‌کننده و رهبری‌شونده... به طور کامل ناپدید می‌گردد و موقعیت و نقش تمام انسان‌ها و تمام افراد در سازمان اجتماعی تولید به طور کامل هم‌طراز و هم سطح می‌گردد. در طی پیشرفت این فرآیند مرحله‌ای فرامی‌رسد که تمامی بقایای تمایزات طبقاتی و تضادهای اجتماعی محو می‌گردد و

تمام انسان‌ها به لحاظ اجتماعی به انسان‌هایی کاملاً برابر و آزاد ارتقاء می‌یابند، به انسان‌هایی اجتماعاً واحد و دارای وحدت اجتماعی کامل تبدیل می‌شوند. در جامعه کمونیستی – که در عین حال جامعه‌ای در مقیاس کامل جهانی خواهد بود – آزادی اجتماعی کامل انسان‌ها تحقق می‌یابد لکن آزادی‌ای که در عین حال مبتنی و متکی بر برابری اجتماعی کامل آنان است.*

۳ - سوسياليسم به مثابه روند تحقیق یافتن رهایی و آزادی بشریت به لحاظ اجتماعی و در قبال طبیعت: از آنجا که سوسياليسم ماهیتاً فرآیند پایان دادن به هرگونه ستم انسان بر انسان، حکومت و بالادستی انسان بر انسان، استثمار انسان بوسیله انسان و اسارت انسان بوسیله انسان و تجلیات مختلف آنها و مشقات گوناگون ناشی از آنها است و حیات اجتماعی تمامی بشریت را از کلیه اینگونه پدیده‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیک، اخلاقی و معنوی پاک می‌سازد لذا سوسياليسم فرآیند تحقیق بخشیدن به رهایی و آزادی اجتماعی بشریت است. پدیده‌های اجتماعی مزبور نه تنها زندگی طبقات تحت سلطه و استثمار را مملو از زجر و رنج و مشقت و تباہی می‌سازد بلکه سایر طبقات و گروههای اجتماعی را نیز عموماً از جهاتی و تا حدودی کمتر یا بیشتر اینچنین تحت تاثیر قرارداده و زندگانی آنها را توان با فشار و آمیخته با رنج و ناراحتی و فساد و تباہی می‌نماید. طبقات اجتماعی و بالنتیجه ستم و حاکمیت طبقاتی و مبارزه طبقاتی همراه با اشکال مختلف زجر و رنج و مشقت و تباہی خاص خود در دوران‌های معینی از تکامل اقتصادی و اجتماعی انسان به طرزی ناگزیر پدید می‌آیند و به طور ناگزیر در دوران معینی و طی فرآیندهای معینی یعنی در دوران سوسياليسم ناپدید می‌گردند.

سوسياليسم همچنین روند تحقیق واقعی رهایی بشریت در قبال طبیعت است. تا دوران

* «آزادی» اولاً همواره مضمون اجتماعی معین و مشخصی دارد و بطور معینی مقید و مشروط است و ثانیاً از نقطه نظر انسانی تا آنجا مطلوب و درست است که در عین حال مبتنی بر عدم ستمگری باشد و برابری یا عدالت را نقض ننماید. فی المثل آزادی اعمال سلطه بر حیوانات و کشتن و زجردادن آنها، آزادی استثمار انسانها، آزادی وجود طبقات و گروه‌بندیهای طبقاتی و تقسیم بندیهای ستمگرانه ملی و قومی، آزادی فرو دستی زن و مردسالاری، آزادی خرافات و موهومات مذهبی و غیره و آزادی های ناشی از اینها و منطبق با اینها متعلق به دورانهای معینی هستند و مضامین خند انسانی معینی دارند و به انجاء معینی بر ضد برابری و عدالت و ستم آمیز می‌باشند. فقط برایه انسانیت و برابری و عدالت معنای واقعی است که آزادی معنای انسانی و درست یعنی بمفهوم کاملاً کمونیستی تحقق پیدا می‌کند.

سرمایه‌داری و در این دوران نیروهای مولد و دانش‌های بشری در زمینه رابطه انسان با طبیعت ممکن است بسیار رشد و تکامل پیدا کنند لیکن فرآیند این رشد و تکامل اولاً به طور واقعی کم و بیش تحت اختیار و در تطابق با خواست و منافع بخش نسبتاً قلیلی از انسان‌ها می‌باشد یعنی کسانی که کم و بیش رهبری و هدایت روند کاربرد وسایل تولید و نیروهای مولد و امور جامعه را در انحصار خود دارند و ثانیاً درجه این رشد و تکامل هم بواسطه حاکمیت روابط سرمایه‌داری و طبقاتی از حدود معینی نمی‌تواند تجاوز کند. در حالیکه سوسیالیسم قید و بندنا و موانع اجتماعی و طبقاتی رشد و تکامل نیروهای مولد و دانش‌های بشری در قبال طبیعت را از میان بر می‌دارد و این علوم و دانش‌ها را در روابط واقعی تمام انسان‌ها با طبیعت متجلی و متبلور و متحقق می‌سازد و این روند رشد و تکامل را تا درجات بسیار بالایی از تسلط انسان یعنی تمام انسان‌ها بر طبیعت (از لحاظ بهره گیری از امکانات طبیعت و از حیث مهار و مقابله با فجایع و زیانهای طبیعی) و تا سطح ایجاد روابط نامخرب و ناظالمانه با آن (از لحاظ عدم تخرب محیط طبیعی زیست و از جهت عدم اعمال ستم بر حیوانات) واقعاً تحقق می‌بخشد.

دوران جوامع اشتراکی ابتدایی، با وجودیکه در آن جامعه به طبقات تقسیم نشده است، به واسطه عقب‌ماندگی‌های انسان در قبال طبیعت و رنج‌ها و مشقت‌های ناشی از آن، دوران چندان خوبی برای بشریت به شمار نمی‌رود. اما جامعه کمونیستی آینده جامعه‌ای است که در آن نیروهای مولد و دانش‌های بشری در قبال طبیعت و تسلط انسان بر طبیعت تا درجات بسیار بالایی رشد یافته‌اند؛ نیروی بارآوری کار فوق العاده افزایش پیدانموده و وسایل تولید و وسایل زندگی و محصولات مصرفی به لحاظ کمیت به حد وفور و فراوانی نسبتاً بدون محدودیتی رسیده و به لحاظ کیفیت تا درجات بسیار بالایی ارتقاء یافته است؛ طبیعت تا درجات بسیار بالایی توسط انسان‌ها تسخیر گردیده و محدودیت‌های مکانی محیط زیست و حرکت انسان به حداقل رسیده است؛ کنترل انسان بر عملکردهای طبیعت در زمینه ایجاد بیماری‌ها و معلولیت‌ها و همچنین فجایع طبیعی فوق العاده ارتقاء یافته است و غیره و غیره. زیرا، چنانکه تا به حال دیده‌ایم، اینچنین پیشرفت و تکامل نیروهای مولد و دانش‌های بشری در قبال طبیعت بنیان مادی و شرط ضروری و لاینک فرآیند نابودی سرمایه‌داری و امحاء طبقات و ایجاد کمونیسم را تشکیل می‌دهد و در طی روندهای تکامل سوسیالیسم شرایط مساعدی برای تحقق این پیشرفت و تکامل بوجود می‌آید.

در اینجا می‌خواهیم به طور ویژه و جداگانه رابطه انسان با طبیعت را تنها از لحاظ مناسبات انسان با حیوانات و روند تکامل این مناسبات مورد توجه قراردهیم، با کمال تاسف ما دیر توجه کردیم و نتوانستیم در طول تمامی متن ارائه شده، هرگاه که لازم یا مناسب باشد، به این مسئله، که به نظر ما دارای بالاترین جنبه انسانی است، اشاره نماییم و لذا آن را به طور جداگانه و عمدتاً در همینجا از نظر می‌گذرانیم:

نخست مناسبات کنونی انسان با حیوانات را به طور بسیار اختصار بدین شرح مورد توجه قرارمی‌دهیم؛ در هر روز انسان‌ها، بنابر خواست و نیاز خود، به منظور تهیه گوشت و محصولات دیگر، میلیون‌ها گاو، گوسفند، بز، خوک، انواع ماهی، مرغ، خروس، اردک، غاز، بوقلمون و پرندگانی دیگر و بعضی حیوانات دیگر مانند اسب و شتر و خرگوش و غیره را، امکاناً در حالیکه بخش عده عمر طبیعی آنها باقی‌مانده و زجرهای زیادی را تحمل کرده‌اند، می‌کشند. به این حیوانات اکثراً فقط به این منظور حیات و زندگی می‌دهند و آنها را از همان بدو تولد فقط با این هدف و تحت شرایطی منطبق با خواست و منافع خود نگاهداری می‌کنند. و به طور مداوم صدها میلیون رأس از حیواناتی مانند گاو و گوسفند یا مانند مرغ را برای استفاده از شیر یا از محصولات دیگرشان چون تخم مرغ، تحت شرایطی که خود تعیین می‌کنند و وسیعاً توان با بی‌رحمانه‌ترین اعمال و رفتارها نسبت به آنها: چون جدایکردن بچه‌های آنها از آنها و زجر و گرسنگی دادن اینها و کشتن اینها و یا نگاهداشتن آنها در سخت‌ترین و بدترین وضع ممکن و توان با انواع دیگری از زجردادن آنها، نگاهداری می‌کنند و سرانجام و در روز آخر نیز آنها را عموماً در حالیکه هنوز بخش عده عمر طبیعی آنها باقی‌مانده و در حالیکه تمام توان و نیروی خود را از دست داده‌اند می‌کشند. تعداد زیاد دیگری از حیوانات چون اسب و الاغ و شتر و گاو و غیره را هنوز به طور مدام و با تحمیل شرایط خود بر آنها برای اهداف خویش به کار و امیدارند و از آنها کم و بیش شدیداً کارمی‌کشند و در حیطه‌هایی از این بهره‌کشی مانند تمرین‌های سوارکاری یا در رشته‌های نظامی آنها را همچنین به کشتن می‌دهند. به تمام حیوانات فوق‌الذکر فقط به منظور بهره‌برداری و بهره‌کشی از آنها اینچنین مطابق با خواست و منافع ستمگرانه و جنایتکارانه خویش و اینچنین به طور بی‌رحمانه و ظالمانه و زورگویانه زندگی می‌دهند یا از آنها این زندگی را می‌گیرند و شیوه و نحوه حیات و زندگی آنها را تعیین و مقرر و دیکته می‌نمایند. محیط زیست انواع مختلف حیواناتی را که به طور آزاد و به اصطلاح وحشی زندگی می‌کنند مطابق با خواستها و نیازهای خود تغییر می‌دهند و از میان می‌برند و یا تحت تصرف انحصاری خویش درمی‌آورند و شرایط خود را به آنها دیکته می‌کنند و بدینگونه شرایط

زندگی و تداوم حیات آنها را محدودتر و سختتر می‌نمایند و در مواردی مانند آزمایش سلاح‌های هسته‌ای یکجا و در یک لحظه تعداد بیشماری از آنها را نیز نابود می‌کنند. نگاهداری و پرورش زجردهنده حیوانات و کشنن آنها برای استفاده از پوست اشان شکل دیگر، شکار حیوانات به اصطلاح وحشی جنبه‌ای دیگر و استفاده از حیوانات برای انجام آزمایش‌های فوق العاده زجردهنده و کشننده پژوهشی و علمی - که امروزه سالیانه بالغ بر دهها و دهها میلیون حیوان می‌شود - بخش دیگری از مناسبات ستمگرانه انسان با حیوانات را تشکیل می‌دهد و کشنن فجیعانه حیوانات در بعضی مراسم و اعياد مانند مراسم حج اسلامی در عربستان سعودی جزء دیگری از این مناسبات می‌باشد ... و این روابط انسان با حیوانات لائق در طول دوران‌هائی طولانی از موجودیت و حیات انسان، البته با تغییراتی از لحاظ کمی و کیفی، همواره و به طور پیوسته اساساً وجود داشته است و در زمان حاضر از جهاتی نیز به مراتب برای حیوانات بدتر و رنج‌آورتر و زجردهنده‌تر گشته است. به نظر ما می‌توان گفت که ستم انسان بر حیوانات دهشتناک‌ترین و بزرگ‌ترین ستم در میان انواع مختلف ستم‌هایی است که در مجموع قلمروی زندگی انسان وجود دارند و بدست بشر صورت می‌گیرند.

اما از سوی دیگر حیوانات گیاه‌خواری که به طور آزاد زندگی می‌کنند مانند آهو یا گاو کوهی در معرض خطر شکارشدن توسط حیوانات درنده و گوشتخوار هستند و زندگی اشان همواره بدینگونه تهدید می‌شود و به طور مدام تأم با تشویش و مشقت است. حیوانات به اصطلاح وحشی همچنین در برابر بیماری‌ها و عوامل بیماری‌زا کاملاً عاجز و ناتوان هستند، همچنانکه در برابر عوامل جوی چون سرماهای شدید نیز ممکن است آسیب‌پذیر بوده و در معرض خطرات گرسنگی یا تشنگی نیز قرار داشته باشند.

تا آنجا که ما می‌دانیم: حداقل در مهره‌داران - که حیوانات مورد نظر ما راهم در بر می‌گیرند - دردهای جسمانی در اساس خود به طور کامل همانند انسان و رنج‌های روحی و روانی اساساً همانند انسان ولی عموماً به طور کمتر تکامل یافته و با دامنه محدودتری وجود دارند؛ این دردها و رنج‌ها طبعاً بیانگر واکنش‌های ناخواهای این حیوانات در قبال اعمال دیگران و عوامل محیط می‌باشند؛ بنابراین حیوانات مانند اجسام بی‌جان یا مانند گیاهان نیستند بلکه دارای آنچنان ساختمان احساسی و روانی هستند که اساساً همانند انسان درد و رنج یا شادی را لمس و احساس می‌کنند و همانند انسان بر حسب چگونگی اعمال و رفتارهای سایرین و بر حسب نوع موقعیت‌ها و چگونگی عوامل پیرامون رنج می‌برند و دردمی کشند یا احساس شادی و مسرت می‌نمایند. حیوانات نه مانند اجسام بی‌جان یا گیاهان بلکه اساساً

همانند انسان دارای احساس های درد و رنج و شادی و شخصیت زنده ای مبتنی بر این احساس هاستند. (گیاهان البته موجودات زندهای هستند و حتی دارای بعضی حسیات و کنش ها و واکنش های بسیار عجیب و دقیق و ظریفی می باشند معذالک تا حدیکه ما فعلاً می دانیم آنها نسبت به آن اعمال و رفتارهای دیگران و در برابر آن عوامل مادی و طبیعی که برای حیوانات رنج دهنده و دردآور یا شادمان کننده است اگر چه از لحاظ حیات خود تحت تاثیر قرار گرفته و واکنش نشان می دهنند و دچار تغییراتی می شوند و غیره ولی از لحاظ احساس درد و رنج یا شادی خشی و بی تفاوت می باشند؛ اگر هم در نزد گیاهان احساس های درد و رنج یا شادی وجود داشته باشند، در مجموع چیز کاملاً ناچیزی را تشکیل میدهند و با آنچه که در نزد حیوانات مهره دار وجود دارد مطلقاً قابل قیاس نیستند بطوریکه در صورت صحیح بودن این حالت نیز میتوان گفت که گیاهان تقریباً فاقد احساس درد و رنج یا شادی و از این لحاظ تقریباً همانند اجسام بیجان بی تفاوت و خشنی هستند). و امر بنیادی و تعیین کننده طبعاً در اینجا نهفته است، این وجود مشترک انسان و حیوانات است که، در زمینه مناسبات انسان با حیوانات و وضع حیوانات در این مناسبات، به طور واقعی قابل استناد و قابل اثکاء و تعیین کننده هست. سایر اختلافات و اختلافات طبیعی بین انسان و حیوان در این زمینه، قبل از هر چیز و اساساً، از لحاظ امر تکوین و تکامل انسانیت و موازین انسانی در افراد بشر و بدینگونه از لحاظ تکوین و تکامل رفتارهای انسانی و عاری از ستم از سوی این افراد با حیوانات مورد توجه قرار می گیرد و در غیر این صورت صحبت از اینگونه اختلافات امکاناً وسیله ای برای طفره روی از اصل مطلب و عدم مواجه با حقیقت و وسیله ای برای توجیه خودخواهانه و خودپرستانه موضوع می باشد.

ما انسان هستیم و از این نتیجه می شود که اصل مورد رجوع ما همچنین در رابطه با حیوانات انسانیت و فرهنگ انسانی تکامل یافته است و نه توحش طبیعی. انسان بودن ما چنین ایجاد می کند که ما نسبت به حیوانات اساساً از موضع انسانیت تکامل یافته و نه از موضع توحش طبیعی برخورد نماییم.

این وجود مشترک انسان با حیوانات، حیوانات را نیز همانند انسان مطرح می نماید و آنها را نیز در زمرة نوع انسان قرار می دهد، بدین معنا که روابط انسان با حیوانات را از لحاظ خصلت و خصوصیت ستمگرانه یا غیرستمگرانه اش همانند مناسبات بین خود انسان ها مطرح و متجلی می سازد و روابطی انسانی و غیرستمگرانه را از سوی انسان برای حیوانات طلب می کند و مناسبات ستمگرانه و ضد انسانی او با آنها را نفی می نماید.

حیوانات نیز درست همانند انسان دارای حق زندگی کردن و حق استفاده از محیط زیست هستند و نیازمند و سزاوار یک زندگی عاری از ظلم و ستم و بدون درد و رنج می باشند؛ و تنها در صورتی حق زندگی کردن آنها و حق آنها به داشتن زندگی عاری از ستم و عاری از رنج میتواند زیرسؤال رود و یا نفی شود که آنها موجب ظلم و ستم نسبت به سایر حیوانات و انسانها گردند و بدینگونه برای اینها ناراحتی و آزار یا زیان یا خطر جانی ایجاد کنند. و این امر که درواقع تمامی انواع حیوانات چه تکامل یافته و چه ابتدائی مشمول آن میشوند نیز البته باید از سوی انسان اولاً حتی الامکان با روشهای صحیح و انسانی پیشگیرانه مورد برخورد قرار گیرد و ثانیاً تنها درصورت عدم امکان اجرای اینگونه پیشگیری هاست که ممکن است با حیوانات مزبور مقابله شود.

پس با کمی توجه و هنوز هم با کمال سرمداری غالباً حداقل در وهله نخست باید گفت با صرف کمی توجه، کاملاً معلوم و آشکار می شود که رابطه انسان با حیوانات، وسیعاً و در تمام تار و پود هستی خود، مملو از ستمگری و اعمال سلطه، مملو از اگوئیسمی کشیف، مملو از بهره کشی و جنایت است! مناسبات انسان ها با حیوانات وسیعاً و عمیقاً مناسباتی ستمگرانه و جنایتکارانه و خودخواهانه و خویشتن پرستانه است. این مناسبات بربایه بعضی توانایی ها و برتری های انسان نسبت به حیوانات بوجود آمده و لذا بر اساس زورمندی انسان بنا نهاده شده و کاملاً منطبق با قانون جنگل و توحش و خلاف انسانیت و موازین انسانی، خلاف اخلاق و عواطف و تفکر انسانی است. این مناسبات ستمگرانه و ضد انسانی با حیوانات عموم افراد پسر را دربرمی گیرد و به همه انسان ها مربوط می شود. بسیار حیرت انگیز و شرم آور است که هنوز هم، در علوم یا اکثر موارد، اشکال مختلف روابط ستمگرانه و ضد انسانی فقط در محدوده مناسبات میان خود انسانها به تنها یی محاکوم و علیه آن مبارزه می شود و رابطه انسان ها با حیوانات را دربرنمی گیرد!

می دانیم که ستمگرانه ترین و خدالسانی ترین نظام اجتماعی یعنی مجموعه روابط بین انسان ها که در تاریخ بشریت وجود داشته است قطعاً نظام برده داری است. اگر بيرحمانه ترین و بدترین شکل ممکن از نظام برده داری را در تصور خود در نظر بگیریم، باز هم چنین شکلی شاید نتواند عمق و شدت ستمگری و ضد انسانیت نهفته در رابطه انسان با حیوانات را در اکثر موارد بازگو و توصیف نماید. باید خود را با تمام وجود، تصوراً و احساساً، در بدترین و بيرحمانه ترین شکل ممکن از نظام برده داری و در جای بردگانی قرارداد که در این شکل همچون اشیایی بی جان تحت سیطره و تملک کامل برده داران قرار داشته و اینگونه نگاهداری

می‌شوند و اینگونه به آنها حیات و زندگی داده می‌شود و اینگونه به طور مدام کودکانشان را از آنها جدا کرده و گرسنگی و زجر می‌دهند و به قتل می‌رسانند و اینگونه به طور معمول خودشان را می‌کشند و اینگونه مطابق میل خود از آنها استفاده می‌کنند و اینگونه از آنها کار می‌کشند و اینگونه... و اینگونه... تا اینکه بتوان تا حدودی وضع حیوانات تحت سلطه و تملک انسان را احساس و درک نمود! برای درک موضوع همچنین می‌توان تصور و تجسم نمود که چنانچه فرضًا در جهان به طور کاملاً وسیعی حیوانات بسیار قوی‌تری از انسان وجود می‌داشتند که با انسان، مانند رفتار کنونی وی با حیوانات به اصطلاح اهلی و غیره، رفتار می‌کردند و وی قادر به دفاع از خود در برابر آنها نمی‌بود، آنگاه انسان‌ها چه حال و وضعی می‌داشتند!

اگر انسان هر گونه مناسبات اجتماعی ستم‌آمیز را نفی می‌کند و لذا برای خودخواهان مناسبات تکامل‌یافته کمونیستی است، پس همچنین نباید رفاه و آسایش و خوشی خویش را بر اساس ظلم و ستم بر حیوانات بنا نهند. اگر انسان چنین اعمال و روابطی را برای خویش نمی‌پسندد، پس باید آن را در رابطه‌اش با حیوانات نیز به همینسان نپسندد! بنابراین دیده می‌شود که بشریت تاکنونی و کنونی به طور اعم در عین حال چه موجود واقعًا ستمگر و جنایتکار و اگوئیست و پلیدی بوده و هست! و دیده می‌شود که زندگی در مفهوم وسیع مشتمل بر زندگی انواع مختلف حیوانات و از جمله انسان سراسر مملو از زورگوئی و ستمگری و بیدادگری و زشتی و پلیدی بوده و هنوز هست. و در این ارتباط فقط حیواناتی که صرفاً گیاهخوار هستند و فقط از محصولات گیاهی استفاده می‌کنند اساساً فاقد سبیعت و درنده‌خوئی و رفتار ستم‌آمیز و جنایت‌آمیز بوده و معصوم می‌باشند.

انسانها نمی‌توانند به تمام ستم‌ها و تمام درد و رنج‌های موجود در روابط و مناسبات بین خودشان کاملاً پایان بخشنند یعنی به انسانهای نوین متعلق به جامعه کاملاً کمونیستی ارتقاء یابند اما در حالیکه از سوی دیگر هنوز ستمگر باشند یعنی بر حیوانات ظلم و ستم نمایند! این دو باهم در تضاد و تناقض قراردرند.

این فکر و این استدلال به ظاهر درست و فربیننده که انسان بنا بر ساختمان و سرشت طبیعی خود به محصولات دامی و حیوانی از قبیل گوشت و شیر و تخم مرغ احتیاج داشته و لذا برای تولید مواد غذایی و خوراکی مورد نیاز خویش ناگزیر به کشتن حیوانات و پرورش و نگاهداری آنها و استفاده از محصولات آنها می‌باشد، نمی‌تواند اعمال ستم‌آمیز و ستمگری و اگوئیسم پلیدانه وی را نسبت به حیوانات نفی کرده و ضد انسانیت عمیق و وسیع نهفته در روابط انسان با حیوانات را توجیه و تبرئه نماید. بعلاوه این فکر و استدلال در این شکل در

حقیقت غلط و نادرست است. انسان قبل از همه نه به خاطر نیازمندی‌های مادی و طبیعی اش به معنای واقعی «نیازمندی» - که در اعصار بسیار دور دراکثر موارد میتوانسته و دورانهای طولانی است که دیگر تماماً میتواند به وسیله محصولات گیاهی تأمین شود - بلکه از یکسوی بر مبنای زورمندی‌اش یعنی به واسطه توانایی‌اش در اینزارسازی و کاربرد ابزار و برخی توانایی‌ها و برتری‌های دیگری که نسبت به حیوانات دارد و ازسوی دیگر بعلت عدم ارتقاء‌اخلاق و تفکر انسانی‌اش، با آنها مطابق با قانون جنگل و به شیوه‌ای تماماً قلدرانه و خودپرستانه و بیرحمانه و خدابذلکه می‌کند و از ناتوانی و مخصوصیت طبیعی حیوانات سوء استفاده می‌نماید. انسان اگر فاقد این زورمندی بود نمی‌توانست و لذا در بی‌آن نبود که از محصولات حیواناتی که از طریق کشنن آنها و استفاده ستمگرانه و ظالمانه از آنها به دست می‌آید برای خویش خوراک و غذا فراهم نماید و فقط به محصولات گیاهی بسته می‌کرد و اگر به جای توسل به قانون زور و قانون جنگل، قانون انسانیت را مد نظر قرار می‌داد و خود را جای حیوان قرارداده و حال و وضع حیوان را هم واقعاً در نظر می‌گرفت، آنگاه به استفاده از محصولات گیاهی قناعت می‌نمود. و بعلاوه از به کار واداشتن حیوانات واستفاده یا کار کشیدن ستمگرانه از آنها و از به کشنن دادن آنها در جنگها و غیره خودداری می‌کرد وغیره. در حقیقت نیاز و احتیاج انسان به حیوانات بر مبنای قوی‌تر بودن او نسبت به آنها - که بیانگر حاکمیت توحش است - و بر مبنای عدم تکامل و تعالی انسانیت و اخلاق انسانی در او شکل گرفته و بوجود آمده است.

انسان از زمانی که واقعاً انسان شد، چنانچه اگر نه قانون زورمندی و قانون عالم توحش و قانون جنگل بلکه قانون انسانیت و موائزین انسانی را در پیش می‌گرفت، دیگر، برای تامین نیازهای خود یا به بیانی روشن‌تر برای تامین رفاه و آسایش و خوشی خویش، به حیوانات ستم نمی‌کرد، آنها را نمی‌کشت، از آنها مطابق میل خود استفاده نمی‌کرد، از آنها کار نمی‌کشید، آنها را مورد اذیت و آزار قرار نمی‌داد، ... و بلکه برای تامین احتیاجات غذایی خویش و سایر نیازهای خود فقط از محصولات گیاهی استفاده می‌کرد و توانایی‌های فکری و اینزارسازی خود را برای تکامل روندهای تغییر و تبدیل محصولات گیاهی و عمل آوردن این محصولات به کار می‌گرفت و غیره و شیوه زندگی و ساختار اجتماعی و کثرت جماعات خود را همچنین با توجه به این امر تعیین و تنظیم می‌نمود. اما متسافنه چنین خواست و آرزوئی با واقعیت رفتار انسان و تکامل این رفتار وفق نیافافه و نمی‌باید و بلکه رفتار انسان به مثابه تجلی سطح معنوی و خصیصه‌های انسانی وی در عالم واقع قانونمندی معین دیگری دارد و به گونه‌ای است که

فقط به نحو معینی متناسب و منطبق با سطح تکامل مادی و اجتماعی یعنی سطح توانایی و پیشرفت وی در امر ابزارسازی و در حیطه نیروهای مولده و سطح تعالی اجتماعی وی تعین می‌یابد. واقعیات نشان می‌دهند که انسان در قبال حیوانات هنوز هم وسیعاً و عمیقاً از عالم وحش طبیعی جدانگشته و هنوز هم به همینسان به طور وسیع و عمیق ویژگی انسانی اش کمال‌نیافته و بلکه، درست برخلاف انسانیت و اخلاق و منش انسانی، اسیر خودگرانی و خویشتن‌پرستی بوده و از قانون زورمندی و قانون جنگل متابعت می‌نماید. مناسبات اجتماعی خود انسان‌ها در جوامع طبقاتی‌ای که تا به حال وجود داشته و دارند نیز به طور کامل موبد و بیانگر همین امر هستند. «قانون انسانیت» و «قانون زورمندی» بنیاداً و ذاتاً دو طبیعت متفاوت داشته و در تقابل با یکدیگر قرار دارند. (اگرچه اعمال قهر در موارد ضروری علیه ستمگر و طبقات حاکم ستمگر، خود عملی علیه قانون زورمندی و لذا عملی انسانی و درست است.). انسان از زمانی که به سطح معینی از اعتلاء انسانی دست یابد، از زمانی که به لحظه انسانیت تا درجه معینی رشد و ارتقاء یابد، طبعاً و ضرورتاً نه تنها به تمامی مناسبات ستمگرانه درون خود نوع انسان بلکه به تمامی روابط ستمگرانه‌اش با حیوانات هم پایان خواهد داد. این سطح معین از کمال معنوی و انسانی ضرورتاً در مرحله‌ای از سیر تکامل و تعالی مادی و اجتماعی انسان (یعنی قاعدتاً در مراحل سوسیالیسم و آنگاه کمونیسم) وجود خواهد یافت. ترقی و تعالی مادی و معنوی انسان - که یک روند تاریخی نسبتاً مداوم و طبیعی و اجتناب‌ناپذیر است، اگر چه البته امکاناً توأم با پیچیدگی‌ها و توقف‌ها و حتی پسرفت‌های تاریخاً موقتی زیادی - قطعاً در مرحله‌ای از سیر پیشرفت خود تمامی روابط ستمگرانه انسان با حیوانات را نیز از سر راه خود برخواهد داشت و به چنین روابطی کاملاً پایان خواهد داد و بلکه همچنین در راستای از میان بردن سایر دردها و رنج‌های موجود در عالم حیوانات پیش خواهد رفت.

در گذشته‌ها تا دوران‌هایی بسیار طولانی عقب‌ماندگی انسان و بقایای تعلقاتش به عالم وحش و در مراحل بعدی هم نظام‌های طبقاتی حاکم و هم عقب‌ماندگی مادی انسان یعنی عقب‌ماندگی وی در زمینه وسائل تولید و نیروهای مولده در راه پایان‌گیری مناسبات ستمگرانه‌اش با حیوانات مانع ایجاد کرده‌اند. در دوران حاضر مهمترین مانع تکامل مادی و اجتماعی و انسانی و معنوی بشریت در راستای پایان‌دادن به روابط ستمگرانه خود با حیوانات در عین حال همین حاکمیت نظام سرمایه‌داری است.

«انسانیت» در مفهوم خاص به مجموع آن خصایص اخلاقی و عاطفی و فکری و ارزش‌های معنوی انسان‌ها اطلاق می‌شود که نه تنها مغایر با هر گونه ستم و ستمگری در

روابط بین تمام انسان‌ها و نوع انسان - مشتمل بر هر گونه استشمار و بهره‌کشی و هرگونه نابرابری اجتماعی و هرگونه سلطه انسان بر انسان و اسارت انسان توسط انسان - بوده و معطوف به رفع هرگونه دردها و آلام بشری است بلکه همچنین معطوف به رفع هرگونه ستم و ستمگری انسان نسبت به حیوانات و پایان‌گیری درد و رنج در عالم زندگی حیوانات است. «انسانیت» به مفهوم وسیع‌تر، علاوه بر مفهوم خاص که بیان‌گردید، همچنین برآن حقوق و قوانین و ضوابط و هنجارهای اجتماعی دلالت می‌نماید که نافی هرگونه اعمال ستم‌آمیز و بر ضد هرگونه اعمال ستمگرانه در روابط بین انسان‌ها و در روابط انسان‌ها با حیوانات و لذا موید و بیانگر آنگونه مناسباتی در بین انسان‌ها و در رابطه انسان‌ها با حیوانات است که عاری از هر نوع و هرگونه ستم و ستم‌گری باشد. پس انسانیت متناسب با میزان پیشرفت و تحقق واقعی خود، که بر اساس سیر تاریخی ضروری و نسبتاً مداوم و گریزناپذیر تکامل و ترقی مادی و معنوی انسان انجام می‌پذیرد، هر چه بیشتر و بیشتر در چنان مناسباتی بین انسان و انسان و بین انسان و حیوانات و حتی بین خود حیوانات تجلی پیدا می‌کند که عاری از هرگونه ستم و ستمگری باشند. بدین معنا انسانیت در این سیر تاریخی بصورت مناسبات و رفتارهای نهاده شونده هرچه وسیع‌تر و عمیق‌تر عاری از ستم، عاری از اعمال سلطه و بهره‌کشی و نابرابری تجلی و مادیت می‌باید.

رابطه ستمگرانه انسان با حیوانات، از دیدگاه تفکر و نگرش علمی، با روند تکامل و تعالیٰ نسبتاً مداوم و گریزناپذیر مادی و معنوی انسان از مرحله معینی به بعد به طور اساسی در تضاد قرار می‌گیرد. زیرا که این رابطه هم به طور فی‌نفسه و به خودی خود و هم به لحاظ اثراش مغایر و متضاد با انسانیت، ارزش‌های معنوی انسانی، اخلاق و تفکر انسانی، شأن انسانی و وجود انسانی بوده و مغایر و متضاد با سیر روند ترقی و تعالیٰ معنوی و بالتبیه مادی برای انسان است، و روندهای تکامل و تعالیٰ نسبتاً مداوم و طبیعی و ضروری و اجتناب‌ناپذیر مادی و معنوی انسان روندهایی هستند که در عین حال با یکدیگر پیوند و واستگی جدال‌ناپذیری داشته و بر یکدیگر تاثیر متقابل می‌گذارند و علاوه سیر پیشرفت این روندها از مرحله معینی به بعد امکاناً به نحو خاص و بسیار زیاد و فزاینده‌ای شتاب پیدا می‌کند. تضاد بین رابطه ستمگرانه انسان با حیوانات و سیر ترقی و تعالیٰ طبیعی و ضروری انسان - سیری که سرانجام مراحل سوسیالیسم و کمونیسم را طی خواهد نمود و در جامعه‌ای طبقه کمونیستی نیز همچنان به طور کمونیستی و به طور مدام تداوم خواهد داشت - در دوران سوسیالیسم به طور هر چه بیشتر و اساسی‌تر و همه‌گیرتر تجلی و نمود پیدا خواهد نمود و قاعده‌تاً بالآخره در

مرحله‌ای در جامعه سوسياليستی آینده با پایان‌گیری تمامی روابط و اعمال ستمگرانه و غيرإنسانی انسان با حیوانات، به مثابه یک شرط تکوین انسان نوین کمونیستی، به طور کامل از میان خواهد رفت و ناپدید خواهد شد. سوسياليسم فرآیند تاریخی پایان دادن به هرگونه ستم و ستمگری در کلیه حیطه‌های زندگی انسان و لذا همچنین فرآیند تاریخی و نهایی پایان دادن به هرگونه ستمگری انسان بر حیوانات است. اما بدیهی است که پایان‌گیری رابطه ستمگرانه انسان با حیوانات از همه جهات و بویژه از لحاظ فرآیند تاریخی تدارک مادی و علمی و تکنولوژیک ضروری برای پایان نهایی این رابطه، از هم اکنون و در مرحله کنونی از فرآیند تکامل انسانی باید آغاز گردد.

البته تاکنون و همچنین بالنسبه هم‌اکنون یعنی در عصر حاضر، به علت سطح نازل بارآوری کار و سطح نازل تکنیک در تولید از یکسوی و اسارت‌ها و اجبارها و گرفتاری‌های اجتماعی زندگی از سوی دیگر، فرصت و مجال کافی برای بیدار شدن وجودان خفته بشری و رشد و اعتلاء انسانیت و خصیصه‌های انسانی در زمینه رابطه با حیوانات، در سطح عموم انسان‌ها، بوجود نیامده است لیکن این امکان و مجال از هم‌اکنون به مثابه تجلی ضروری سیر تکامل و تعالی انسانی به صورت جوانه‌های پراکنده بروز پیدا کرده است* و طبعاً در جامعه سوسياليستی آینده، در نتیجه تکامل هر چه بیشتر دانش‌های بشری و شیوه فنی تولید و رفع هر چه کاملتر اسارت‌ها و اجبارهای نابرابری‌های اجتماعی و از لحاظ ضرورت ارتقاء به مرحله بالاتر یعنی جامعه کاملاً انسانی کمونیستی، به طور کامل و عمومی و همه‌جانبه تحقق پیدا خواهد نمود. به گونه‌ای که در دوران سوسياليسم هم وجودان بشری و اخلاق و عاطف و افکار انسانی برای نفی کامل هر گونه روابط ستمگرانه با حیوانات واقعاً مهیا و آماده خواهد گردید و هم پیشرفت‌های مادی و علمی و تکنیکی در زمینه تولید محصولات مورد نیاز انسان‌ها صرفاً از مواد گیاهی و استفاده از روش‌های دیگر بجای حیوان واقعاً و کاملاً تحقق خواهد پذیرفت. روابط ستمگرانه انسان‌ها با حیوانات بر پایه مادی امر تولید محصولات مورد نیاز آنان صرفاً از مواد گیاهی و استفاده از روش‌ها و تکنیک‌های دیگر بجای استفاده از حیوان بطورنهائی و برای

*: البته توجه واقعی علیه ستمگری انسان بر حیوانات در دوره هایی مشتمل بر قرن های متعدد بنحوی نسبتاً عمومی و وسیع در مناطقی از شرق آسیا وجود داشته و فی المثل در آین بودیسم انکاس یافته است ولی این امر که یک دلیل و مدرک واقعی و بسیار مهمی در جهت تأثیر امکان رشد موثر و تعیین کننده توجه عموم انسانها علیه ستم بر حیوانات میباشد طبعاً پدیده ای بالنسبه استثنائی و در خارج از سیر تاریخی تکامل معنوی و مادی و عمومی ای محسوب میشود که مورد نظر ما هست.

همیشه پایان خواهد گرفت. زیرا که امر استفاده از محصولات حیوانی و استفاده از حیوان به طور تاریخی با سابقه‌ای اگر نه به قدمت تمامی دوران حیات بشر لاقل از زمان کشف آتش تا کنون و به طور بنیادی و همه‌جانبه با شیوه زندگی انسان‌ها پیوند خورده و یک رکن اساسی از شیوه زندگی و زیست آنان را تشکیل می‌دهد و لذا نفی واقعی آن در عین حال همچنین مستلزم جانشین کردن محصولات حیوانی با محصولات غیرحیوانی دیگری است که از لحاظ امکان و سهولت در تولیدشان و فور و فراوانی و در دسترس بودنشان و به لحاظ طعم و مزه، خواص، قابلیت تغییر و تبدیل و غیره واقعاً همانند محصولات حیوانی و حتی در مراحل تکامل یافته‌تر بعدی برتر و بهتر از آنها باشند و همچنین مستلزم جانشین سازی استفاده از حیوان توسط روش‌ها و تکنیک‌های دیگر است. اینچنین تولید و تامین محصولات مورد نیاز انسان‌ها صرفاً از مواد گیاهی و جانشین سازی استفاده از حیوان توسط روش‌های دیگر طبعاً در مراحل تاریخی معینی از تکامل علم و تکنیک در زمینه ابداع روش‌ها و ابزارهای تولید مورد نیاز و در مراحل معینی از تکامل اجتماعی انسان به طور کامل تحقق خواهد پذیرفت. با تحقق و تکامل امر جایگزین کردن واقعی محصولات حیوانی با محصولات صرفاً گیاهی و روش‌ها و تکنیک‌های دیگر بجای استفاده از حیوان از یکسوی و در اثر رشد و تعالی معنوی و اخلاقی عموم انسان‌ها از سوی دیگر، روابط ستمگرانه تاکنونی و کنونی انسان با حیوانات به طور کامل پایان خواهد پذیرفت و بدین‌گونه جریان وسیع‌آ و عمیقاً و مداماً ستمگرانه و جنایتکارانه استفاده از محصولات حیوانات و حیوانات تماماً و برای همیشه از قلمروی زندگی انسان‌ها بیرون رانده خواهد شد.

عقب‌ماندگی تاکنونی تئوری مارکسیسم و ایدئولوژی طبقه کارگر در زمینه رابطه ستمگرانه انسان با حیوانات، که یک عقب‌ماندگی تمام و کمال و فوق العاده شکفتانگیز و شرم‌آور است، قبل از همه ناشی از همان فقدان تاکنونی امکان و مجال تعالی و اعتلاء انسانی توده انسان‌ها در این زمینه است.

می‌توان بر مجموع روابط انسان با طبیعت و روابط انسان‌ها با یکدیگر، روی هم و در کلیت خود و از لحاظ نوع و چگونگی اش، «ساختار عام بشریت» اطلاق نمود. دیده می‌شود که این مقوله بر چگونگی موجودیت نیروهای مولده و موجودیت اجتماعی و موجودیت معنوی بشریت روی هم و به مثابه یک کلیت دلالت می‌نماید. ساختار عام و کلی بشریت، بنابراین، از اجزاء مختلف معنی تشکیل می‌گردد که در روابط معینی با یکدیگر قرار دارند و فی‌المثل خصوصیت ابزارسازی انسان، به مثابه تعیین‌کننده رابطه وی با طبیعت و بیانگر سطح تکامل نیروهای

مولده، بنیادی ترین و تعیین‌کننده‌ترین جزء از این اجزاء را تشکیل می‌دهد و وجودان بشری و خصوصیات معنوی انسان جزء معین دیگری از این ساختار را تشکیل می‌دهند که به نحو معینی توسط سایر اجزاء تعیین می‌یابند و در عین حال متقابلاً به سهم خود اجزاء مزبور را تعیین می‌نمایند. ساختار عام بشریت، در سیر نسبتاً مداوم و ضروری و گریزانپذیر تکامل خود، که امکانآ در عین حال توأم با پیچیدگی ها و توقف ها و پسرفت های گذرائی میباشد، متناسب با میزان معین این تکامل، همواره در شکل معینی تجلی پیدا می‌کند و لذا در هر مرحله معین با شکل و سطح معینی از وجودان بشری و خصایص معنوی انسانی مطابقت دارد. البته خصوصیت ابزارسازی انسان و سیر تاریخی تکامل آن و سپس خصوصیت اجتماعی بودن وی - که خود بر بنیاد روند ابزارسازی و کاربرد ابزار تکوین یافته است - و سیر تاریخی تکامل این موجودیت اجتماعی وی عوامل بنیادی و اساسی‌ای را تشکیل می‌دهند که وجودان بشری و اخلاق و عواطف و ارزش‌های معنوی انسان را شکل و تعین می‌بخشنده و ارتقاء و تکامل می‌دهند لیکن رابطه و پیوند بین این اجزاء مختلف رابطه و پیوندی ساده و مکانیستی یا صرفاً یک طرفه و یکسویه نیست بلکه خصوصیتی پیچیده و دیالکتیکی داشته و حاوی تاثیرات متقابل و به هم پیوسته است.

هر سطح معین از تکامل ساختار عام بشریت بیانگر سطح معین یا درجه معینی از ترقی و تعالی مادی و معنوی انسان است. این ساختار در سیر تکامل و تحولاتی که طی می‌کند سرانجام به کمال انسانی به معنای واقعی حصول می‌یابد: بدینگونه که تمامی نابرابری‌های اجتماعی و اسارت‌های اجتماعی در میان تمامی نوع بشر پایان می‌پذیرد و آزادی و برابری اجتماعی کامل و جامع به صورت نظام کمونیستی جهانی برای تمام بشریت بلاه استثناء تحقق پیدا می‌کند و همچنین بدینگونه که به تمامی روابط ستمگرانه انسان با حیوانات و تمامی رنج‌های عالم حیوانات - به مثابه موجوداتی که وجود مشترک انسانی معینی با انسان داشته و لذا بدین لحظ انسان محسوب می‌شوند - از سوی انسان و با دلالت فعل وی پایان داده می‌شود. بالنتیجه از این پس دیگر فقط انسان، صرفاً منطبق با ویژگی خاص به حد کمال رسیده انسانی خویش، نظام روابط بین انسان‌ها و بین آنها و حیوانات و بین خود حیوانات و بین حیوانات و سایر موجودات عالم را در قلمروی در دسترس خود تعیین می‌کند.

بنابراین قاعده‌تاً تقابل از تحقق جامعه کمونیستی آینده، زمانی فراخواهد رسید که انسان به ابزارها و وسائلی دست می‌یابد که بوسیله آنها از علوفه و مواد گیاهی چیزهایی مانند گوشت، شیر، لبینیات، تخم مرغ و سایر محصولاتی که امروزه از حیوانات به دست می‌آید (مانند چرم،

پوست، پشم و غیره) تولید می‌نماید و بجای استفاده از حیوان تماماً از روشها و تکنیک‌های دیگر استفاده می‌کند به گونه‌ای که در عین حال از هرگونه محصولات دامی و حیوانی بی‌نیاز خواهد شد و از کشن حیوانات و سایر ستمگری‌ها نسبت به آنها به طور کامل دست خواهد کشید. اگر نه تنها انگیزه لاقل انگیزه و نیروی محرک اصلی انسان‌ها از پیشبرد علم و تکنیک در این راستا و ابداع و اختراع چنین ابزارها و روشها و توسعه و تداول عمومی کاربرد آنها، همان وجودان بیدارشده و تکامل‌یافته انسانی و خصیصه‌ها و ارزش‌های تکامل‌یافته معنوی انسانی خواهد بود. همچنین امکان‌لزوم صرفه جوئی اقتصادی در تولید محصولات غذائی، حفاظت از محیط زیست، تعییر و بهبود در شرایط روند کار، افزایش نیروی بارآور کار، ارتقاء کیفیت محصولاتی که تولید می‌شوند، تاثیر خودبه‌خودی پیشرفت علوم و تکنیک و غیره و غیره عوامل و انگیزه‌های دیگر روند تاریخی ابداع و اختراع ابزارها و روشاهای مزبور را تشکیل می‌دهند. البته دست‌آوردها و پیشرفت‌های علمی و تکنیکی تاکنونی و تا قبل از آن زمان نیز طبعاً عوامل ضروری در فرآیند تاریخی دستیابی انسان به آن وسایل تولید و آن روشها را تشکیل می‌دهند. و به همین‌گونه انسان برای از میان بردن بقایای اشکال دیگر اعمال ستم بر حیوانات را حل پیدا خواهد نمود و آن را تحقق واقعی خواهد بخشید و به کلیه عرصه‌های دیگر ستم انسان بر حیوانات بطور کامل خاتمه خواهدداد. (و البته از هم‌اکنون کاملاً روشن است که تکامل و توسعه مدام وسائل حمل و نقل و ابزارهای کار ماشینی سرانجام به هر نوع کارکشیدن از حیوانات و کاربرد آنها به عنوان ابزار کار به طور کامل پایان خواهد داد).

نه تنها این، بلکه انسان سپس و در مراحل بعدی با پیشرفت‌ها و توانایی‌های مادی‌ای که به دست خواهد آورد، قادر خواهد شد که در راستای پایان دادن به سایر رنچ‌ها و دردهای عالم حیوانات عمل نماید و (غیر از آنچه که از هم‌اکنون می‌توان در این زمینه انجام داد) از جمله به حیات تمامی حیوانات درنده و گوشتخوار، برای رهایی حیوانات مظلوم و ضعیف و معصومی چون آهو و گورخر و گاو کوهی و بز کوهی و حیوانات مختلف دیگرحتی ماهی، یک بار برای همیشه پایان خواهد داد و یا اینکه خوراک مورد نیاز آنها را از همان طریقی که برای خود مواد گوشست‌مانند تولید خواهد نمود تأمین خواهد کرد و غیره. هر حیوان درنده مانند شیر یا بیر یا پلنگ یا گرگ یا تماسح در طول عمر خود لاقل صدھا حیوان صرفاً گیاه خوار چون آهو یا گوزن یا گورخر یا بز کوهی یا خرگوش را میدارد و می‌کشد. پس بجای این همه حیوان بیگناه که دریده و کشته می‌شوند، امر انسانی و عادلانه آنست که خود آن حیوان درنده را فقط یکبار

از بین برد و به زندگی آن و نوع آن برای همیشه پایان داد و اگر در نتیجه این عمل اختلالاتی طبیعی و زیست محیطی بوجود آمد برای رفع آن چاره اندیشید و راه پیدا نمود و از جمله اینکه پس از امضاء جانوران درنده و گوشتخوار، در موارد لازم، جمعیت حیوانات گیاهخوار را اما با روشهای انسانی و مطلقاً بدون کشتن یا رنج دادن آنها کنترل نمود.(بديهي است که حیوانات باصطلاح «اهلی» و «مفید» نیز، باپایان گیری ستم انسان بر حیوانات، عموماً دیگر ضرورت هستی و حیات خود را از دست خواهند و فقط شاید رموارد لحاظی موردنیاز - لحاظی که فاقد هیچگونه ستمگری خواهد بود - معمولاً به تعداد بسیار محدودی وجود خواهد داشت.)

باید به هرگونه ستمگری و ستمکشی نه تنها در قلمروی جوامع انسانها و در مناسبات بین خود افراد بشر و بین آنان و حیوانات بلکه همچنین در حیطه طبیعت و در روابط بین حیوانات پایان داد.

بعلاوه امکاناً زمان‌هایی فراخواهد رسید که انسان در مورد حیوانات تکامل نیافته و ابتدائی و گیاهان عنوان موجوداتی ذیحیات نیز بطور جدی چاره جوئی خواهد کرد ولذا برای ممانعت از آزار و کشنن اینگونه حیوانات و صدمه زدن به گیاهان و نایبود کردن آنها توسط افراد بشر اقدام خواهد نمود.

زمانی که انسان به سطح کمال انسانی نائل می‌گردد، دیگر توانایی‌های خود را، که آن هم به طور واقعی و بالفعل به چنان مرحله‌ای از کمال رسیده است، نه در جهت انقیاد حیوانات و ستمگری بر آنها به منظور استفاده از آنها و محصولات و فرآورده‌های آنها بلکه برای رهایی کامل و نهایی آنها از این ستمگری و برای رفع هرگونه درد و رنج در زندگی آنها به کار خواهد گرفت. انسانیت، که خود بر بنیاد روند تکامل توانایی‌های مادی انسان تکامل و تعالی می‌باشد، بالاخره به مرحله‌ای می‌رسد که دیگر بر قانون زورمندی و قانون جنگل و توحش، که بیانگر کاربرد توانایی‌های انسان در جهتی ستمگرانه و ضد انسانی است، کاملاً فائق می‌گردد و آن را کاملاً از میان می‌برد.

بنابر قانون جنگل و توحش و قانون زورمندی که آدمی نیز بدواند در روند خلقت خویش آن را از طبیعت در خود گرفته است، انسان نفع و نیاز خویش را مقدم بر همه چیز قرار می‌دهد و حتی الامکان بدون رعایت حال و وضع سایرین به هر طریق که قدرت آن را داشته باشد برای تأمین این نفع و نیاز عمل می‌نماید. اما انسان در عین حال دارای این خصوصیت است که در سیر تکامل و تعالی مادی و معنوی خود، که بویژه همان سیر تکامل و تعالی انسانیت و خصیصه‌های انسانی در تمام جوانب آن است، به نحو معینی بیشتر و بیشتر از آن طبیعت اولیه

خودش گسست پیدا می‌کند و با ویژگی خاص انسانی خود درمی‌آمیزد. به گونه‌ای که سرانجام به صورت موجودی تماماً انسان و بدین معنا به صورت موجودی حقیقتاً و تماماً اجتماعی هستی پیدا می‌کند.

انسان که خود تکامل‌بافته‌ترین موجود ذیحیات طبیعت است، در سیر طبیعی و ضروری و گریزناپذیر تکامل و تعالی مادی و معنوی و بالنتیجه انسانی ویژه خویش بالاخره به مرحله‌ای می‌رسد که موازین حقیقتاً انسانی ویژه خویش را نه تنها در حیطه روابط درونی خود بلکه همچنین به طور کامل در تمام عالم حیوانات بر تمامی حیطه‌هایی از طبیعت - کره زمین و شاید سیاراتی دیگر - که در دسترس وی قرار خواهد داشت اعمال می‌نماید. بدین معنا که خود را کاملاً از تمامی خصوصیات غیرانسانی و ستمگرانه و زورمندانه، که در اصل متعلق به عالم جنگل و عالم وحش است، رها می‌سازد و در عوض خصوصیات کاملاً تعالی‌یافته انسانی و اجتماعی ویژه خود را بر تمامی عالم طبیعت در حوزه دسترس خویش مستقر می‌نماید. و بدین مفهوم، انسان که خود از طبیعت بوجود آمده و مخلوق آن است، سرانجام برای همیشه همین طبیعت را کاملاً در حیطه اختیار ویژه انسانی خویش درمی‌آورد و به خالق انسانی آن تبدیل می‌گردد و بدینگونه به هر نوع ستمگری و روابط ستم‌آمیز در زندگی تمامی موجودات ذیحیات به طور کامل و برای همیشه پایان می‌بخشد و بر این اساس به دردها و رنج‌های موجود در زندگی آنان پایان می‌دهد.

البته بی‌نهایت تاسف‌آور است که پایان اساسی و نهائی روابط ستمگرانه انسان‌ها با حیوانات و سایر رنج‌های عالم حیوانات، بنا بر نظر ما و تا حدیکه به نظر ما می‌رسد، قاعدتاً به زمانی در آینده و به لحاظ تاریخی شاید نسبتاً دور، به مراحلی از تکامل انسان در جوامع سوسیالیستی و کمونیستی آینده موکول می‌شود. اما این به هیچوجه نافی این امر نیست که از هم‌اکنون باید برای بهانجام رساندن بهبودهایی جدی و هر چه بیشتر در رفتارهای انسانها نسبت به حیوانات و تقلیل درد و رنج آنها به سطح حداقل ممکن و برای بیدار کردن هر چه بیشتر وجودان خفته انسان‌ها و برانگیختن توجه آنان نسبت به حیوانات... و... فعالیت و مبارزه نمود. و از هم‌اکنون باید در زمینه پیشبرد علوم و تکنیک مشخصاً در جهت و در راستای ابداع ابزارها و وسائلی که بتوانند از طریق تغییر و تبدیلات در مواد گیاهی، گوشت و شیر و لبیات و تخم مرغ و سایر محصولات حیوانی تولید کنند و ابداع روشهای و تکنیک‌های جایگزین کامل استفاده از حیوان، گام‌های ابتدایی و مقدماتی جدی برداشته و از هم‌اکنون در این زمینه هر چه بیشتر پیشرفت نمود... و... و بعلاوه در زمان‌های قبل از مرحله ابداع و کاربرد واقعی ابزارها و وسائل و

روشهای مزبور، توسعه گیاهخواری و گیاهخوار شدن عموم انسان‌ها و امتناع آنها از استفاده از محصولات حیوانی و فرآورده‌های آزمایش شده بر روی حیوان در شرایط اجتماعی و معنوی معینی ممکن است کاملاً عملی و انجام‌پذیر گشته و به طور واقعی تحقق پیدا نماید. و از این گذشته از هم‌اکنون هر کسی که به رابطه ستمگرانه انسان با حیوانات واقعاً توجه کند باید سعی نماید که گیاهخوار شود و از استفاده از گوشت و سایر محصولات حیوانی و فرآورده‌های تولید شده با آزمایش بر روی حیوان و خدمات تولید شده با بهره گیری ستمگرانه از حیوان اجتناب کند تا این که هم به سهم خود در این ستمگری و جنایت انسان‌ها شرکت نداشته باشد و هم بدین وسیله به طور واقعی و عملی علیه این ستمگری و جنایت اعتراض نماید و هم بدین‌گونه حتی‌الامکان در راه پایان دادن به آن گام بردارد وغیره.

همچنین لازم است در اینجا متذکر گردیم که در جنبش حمایت از حیوانات این نظریه تا حدودی عمومیت دارد که راه اساسی و نهایی پایان دادن به ستمگرانه انسان بر حیوانات صرفاً عبارت از گیاهخوار شدن انسان‌ها در همین شرایط اجتماعی و سطح کنونی تکامل وسائل تولید و بدین‌گونه استفاده نکردن تمام انسان‌ها از محصولات حیوانی و محصولات تولید شده با آزمایش بر روی حیوان است. بدین‌سان این باور وجود دارد که امکاناً از این راه به تنها بی‌بالاخره تمام انسان‌ها استفاده از محصولات حیوانی را کاملاً کنار خواهند گذاشت و در نتیجه روابط ستمگرانه انسان با حیوانات به طور کامل پایان خواهد گرفت (و البته ستمگری‌های دیگر، مانند شکار حیوانات و «قربانی» کردن آنها و نگاهداری آنها در باغ‌های وحش یا استفاده از آنها در سیرک و غیره وغیره، نیز در ضمن آن و همراه آن از میان خواهند رفت). اما در مرور د راهی که این نظریه برای پایان دادن به ستمگری انسان بر حیوانات ارائه میدهد باید گفت که واضح است که پیشرفت واقعی و کامل در این راه مستلزم تکامل و تعالی معنوی و اخلاقی عموم بشریت تا سطحی است که وجود اعموم افراد نسبت به رابطه ستمگرانه انسان با حیوانات کاملاً بیدارگردد و اخلاق انسانی و خصیصه‌های معنوی انسانی واقعاً نفی‌کننده این رابطه در عmom آنان بسیار رشد نماید. ولی چنین تکامل و تعالی معنوی و اخلاقی انسان، بر طبق آنچه بررسی گردید، با تبلیغ و ترویج صرف امکان‌پذیر نیست و بلکه اساساً در مراحل معینی از روند تاریخی تکامل و تعالی مادی و اجتماعی وی و در پیوند با این روند تاریخی و بر مبنای آن می‌تواند تحقق پیدا کند. و این امر بیانگر آنست که پایان گیری واقعی و کامل ستمگری انسان بر حیوانات نیازمند تحقق مراحل معینی از سیر تاریخی تکامل اجتماعی و مادی انسان – که انتظاراً و قاعدهاً همان مراحل سوسیالیسم و کمونیسم را تشکیل می‌دهند –

می باشد. گذشته از اینکه فرضًا اگر ستمگری انسان بر حیوانات بدینگونه صرفاً از طریق توسعه و رشد گیاهخواری و امر عدم استفاده از محصولات حیوانی و غیره به طور کامل پایان گیرد باز هم به هر حال امر تولید محصولات گیاهی حقیقتاً واقعًا جانشین محصولات حیوانی و امر استفاده از تکنیک های پیشرفت نوین بجای استفاده از حیوان کاملاً تکامل و توسعه خواهد یافت و این بدين معناست که ابزارها و وسایل و روشهای مورد نیاز برای این تولید و این جایگزینی کاملاً تکامل و توسعه و کاربرد عمومی خواهد یافت. وانگهی پایان دادن به سایر دردها و رنج های موجود در زندگی حیوانات عموماً همچنین مستلزم تکامل و رشد بسیار زیاد توانایی مادی و علمی و تکنیکی و بالنتیجه عملی انسان است که اینها هم بالطبع تنها در آن مراحل معین می توانند به طور قطعی تحقق پیدا کنند.

۴- سوسیالیسم به مثابه یک شکل اجتماعی خاص و جداگانه: سوسیالیسم به مثابه یک نظام اجتماعی معین در ساختار و سرشت خود در حقیقت جمع معین و متغیری از سرمایه داری و کمونیسم است و جز این نمی تواند باشد، جمع معینی از دو شکل متضاد مذکور که یکی از آنها در حال زوال کامل و دیگری در حال تکوین و تکامل کامل است. سوسیالیسم از یک جهت در حال نابودی و از جهت دیگر در حال تکوین و تکامل است. به عنوان کمونیسم در حال پدیدآمدن و به عنوان سرمایه داری در حال ناپدید شدن است. در طول این دوران گذار، هر چقدر پیشتر برویم سرمایه داری بیشتر تقلیل و کمونیسم بیشتر انکشاف می یابد، در هر مقطع زمانی معین از پیشرفت این دوران نسبت به مقطع زمانی معین پیشین بقایای سرمایه داری یا به بیان دیگر بقایای تمایزات و اختلافات طبقاتی و گروه بندی های اجتماعی متضاد به میزان معینی کمتر می گردد.

جامعه سوسیالیستی در مراحل نسبتاً بالایی از سیر پیشرفت و تکامل خود ماهیتاً هستی دو گانه ای پیدا می کند: نخست مشتمل بر جامعه ای است که در آن روند نابودی بقایای سرمایه داری و تمایزات و اختلافات طبقاتی در شیوه تولید ماهیت اجتماعی و قانون عام و تعیین کننده روند تولید را تشکیل میدهد و مشخصه خاص آن به مثابه جامعه سوسیالیستی است و سپس جامعه ای است که در آن تأمین کاملاً آزادانه نیازهای مادی و معنوی تمام افراد قانون عام و تمام تولید اجتماعی محسوب می شود و بیانگر این است که گذار از سوسیالیسم به کمونیسم در حیطه های معین یا تاحدود معینی تحقیق بافته است. این گذار همچنان بیشتر و بیشتر تحقیق پیدا می کند و زمانی پایان می یابد که جامعه به طور کامل به جامعه کمونیستی ارتقاء و تبدیل یافته باشد و دیگر اثری از سوسیالیسم باقی نبوده باشد یا به

بیان دیگر بقایای سرمایه‌داری و گروه‌بندی‌های طبقاتی و فرآیندهای نابودی آنها به طور کامل پایان یافته باشند. جامعه کمونیستی کاملاً بدون طبقه و انسانی طی چنین فرآیندی پا به عرصه وجود می‌گذارد. لذا مراحلی فراخواهد رسید که جامعه کمونیستی هنوز به طور کامل تحقق نیافته و سوسياليسم موجود است لیکن شرایط اجتماعی واقعی به جامعه کمونیستی بسیار نزدیکتر است تا به جامعه سوسياليستی. کمونیسم از یکسوی به مثابه محصول مرحله معین بالایی از تکامل سوسياليسم تجلی می‌یابد و از دیگر سوی به مثابه نفی سوسياليسم و شکل اجتماعی جانشین آن محسوب می‌گردد.

اما همانگونه که پیش از این نیز گفته شد در نظام سوسياليستی، در جامعه سوسياليستی حاکمیت سرمایه و تسلط روابط کار و سرمایه به کلی از میان برداشته شده و قانون برابری و آزادی تمام انسان‌ها به مثابه کارکنانی که مطابق با توانایی خود کار می‌کنند و مطابق با کار خود از محصولات مصرفی برداشت می‌نمایند حکمرانی گردیده است. در این شکل اجتماعی، انسان‌ها که از سلطه و حاکمیت سرمایه رهایی یافته‌اند خود شیوه زندگی و سرنوشت اجتماعی خود را تعیین می‌کنند و در کلیه حیطه‌های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی امور را، در چارچوب امکانات تاریخی موجود، به شیوه ای تماماً منطبق با عدالت و برابری و بطوروافقاً دموکراتیک اداره و رهبری مینمایند. ولی این فقط یکی از دو جنبه کلی و عام سوسياليسم و جنبه باصطلاح ایستای آنرا تشکیل میدهد؛ جنبه عام و کلی دیگر سوسياليسم که جنبه باصطلاح پویای آن و همچنین جوهر اجتماعی یا ماهیت اجتماعی ویژه آن محسوب می‌شود عبارت از فرآیند پیوسته و مداوم نکمال بسوی کمونیسم یعنی جامعه کاملاً بی‌طبقه و آزاد از ستم می‌باشد. حاکمیت انسان‌ها بر سرنوشت اجتماعی خود و در تعیین شیوه زندگی خود در عین حال به صورت همان فرآیند نابودی بازمانده‌ها و بقایای جامعه طبقاتی سرمایه‌داری گذشته تا حصول به آزادی و رهایی کامل تجلی پیدا می‌کند، فرآیندی که در سیر پیشرفت خود نسبتاً به طور مدام در هر مرحله و لحظه معین و مشخص اصلاحات و پیشرفت‌های معینی را در حیات اجتماعی و زندگی مادی و معنوی افراد وجود می‌آورد.

۵ - سوسياليسم بمثابه روند بلاقطع و انقلابی نابودی سرمایه‌داری و ایجاد کمونیسم: سوسياليسم به مثابه فرآیند تغییرات و تحولات اقتصادی و اجتماعی مذکور روندی نسبتاً مداوم و بلاتوقف و روندی انقلابی است. از آنجا که ادامه انقلاب سوسياليستی آغازین محسوب می‌شود و هدف و عملکرد آن عبارت از نابودی و امحاء کامل سرمایه‌داری و بقایای نظام طبقاتی بورژوازی و ایجاد نظام کمونیستی است نه هدف و عملکردی که معطوف

به تغییراتی رفورمیستی در چارچوب نظام سرمایه‌داری بوده باشد لذا همواره و در هر مرحله و لحظه روندی انقلابی است و خصلتی انقلابی دارد.

تولید سوسیالیستی ماهیتاً فرآیند نابودی بقایای اقتصاد سرمایه‌داری و ایجاد شیوه تولید کمونیستی است و این ماهیت اجتماعی سوسیالیسم همانند کلیت هستی آن هستی و موجودیتی پیوسته و دائمی دارد یعنی همواره و در هر زمان وجود دارد. تولید سوسیالیستی همواره و در هر زمان به مثابه روند تولید وسائل مادی مورد نیاز این جامعه و به مثابه روند نابودی بقایای شیوه تولید سرمایه‌داری و ایجاد شیوه تولید کمونیستی تحقق پیدا می‌کند. لذا فرآیند نابودی بقایای سرمایه‌داری و ایجاد کمونیسم در شیوه تولید فرآیندی نسبتاً مداوم و بلاتوقف محسوب می‌شود. این روند از یک سوی تداوم همان مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی در حیطه شیوه تولید و از سوی دیگر فرآیند تغییر و تکامل معین نیروهای مولد و روابط تولیدی است. تغییر و تکامل نیروهای مولد و روابط تولیدی در مراحل تاریخی نابودی سرمایه‌داری و ایجاد کمونیسم روندی است که به طور نسبتاً مداوم و بلاقطع انجام می‌یابد و توقف در آن پدیدهای گذرا و اتفاقی است. تداوم مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی در دوران سوسیالیسم هستی و حیاتی مداوم و دائمی دارد. در روند مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی، بین کمونیسم و سرمایه‌داری، قطع مبارزه یعنی توقف در روند تغییر و تحولات مزبور و آزادگاردن دشمن، تا زمانی که سوسیالیسم هنوز به سطح معین و بالایی از توسعه و تکامل نرسیده است، به مفهوم ایجاد فرصت و امکان برای رشد دوباره بورژوازی و احياء سرمایه و حاکمیت سرمایه‌داری است. ایجاد کمونیسم، که از طریق فرآیندهای معین نابودی بقایای جامعه سرمایه‌داری و تکامل نیروهای مولد و مناسبات تولیدی و روساخت اجتماعی انجام می‌پذیرد به صورت هدف عمومی و معین و مشخص و آگاهانه‌ای متجلی می‌گردد و لذا این هدف یعنی روند تغییرات و تحولات مزبور با بیشترین کوشش ممکن دنبال می‌شود و به صورت روندی نسبتاً مداوم و بلاقطع درمی‌آید.

سرمایه‌داری و بنابراین بورژوازی به مثابه طبقه اجتماعی نماینده و مدافعانه و نظام اجتماعی سرمایه‌داری با انجام انقلاب سوسیالیستی و سازماندهی مقدماتی اقتصاد و روبنای سوسیالیستی سرنگون و درهم‌شکسته و مغلوب می‌شوند ولی فقط در طی روندهای پیشرفت و تکامل سوسیالیسم و ایجاد جامعه کمونیستی است که، به مثابه بقایای اقتصادی و اجتماعی‌ای که ممکن است از نو تجدید حیات و رشد و حاکمیت پیدا کنند، نابود و املاه می‌گردند و به طور برگشت‌ناپذیر ریشه‌کن می‌شوند. و این روندها از نقطه‌نظر پرولتاریای حاکم - تا هر اندازه

که هنوز به صورت پرولتاریای حاکم وجود دارد - و برای جامعه سوسیالیستی به صورت اهداف اجتماعی و مادی و معنوی تعیین کننده و معین و مشخص و آگاهانه‌ای مطرح می‌گردند که باید به طور پیوسته و مدام و با بیشترین تلاش پیگیری شوند و مضمون سیاسی آنها هم چیزی جز همان تداوم مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی نیست، مبارزه‌ای که از سوی پرولتاریا در راستای روند اتحاد کامل بقایای بورژوازی و جامعه بورژوازی و تحقق جامعه کمونیستی دنبال می‌شود و از سوی بورژوازی به متابه وسیله و تلاشی تلقی می‌گردد که وی برای جلوگیری از پیشرفت و تکامل سوسیالیسم و برای تجدید حیات سرمایه و رشد و تکوین حاکمیت دوباره خویش بدان متولّ می‌گردد و بنابراین مبارزه‌ای که تمام ویژگی‌ها و کارکردهای خاص خود را در وضعیت جدید و در اشکالی جدید دارا می‌باشد.

به طور اختصار، هدف تاریخی نهائی پرولتاریا و اقتدار واقعاً متحد وی عبارت از نابودی جامعه سرمایه‌داری و ایجاد جامعه کمونیستی کاملاً بدون طبقه و آزاد از ستم است و این امر طبعاً در طول یک روند تاریخی معین تحقق می‌پذیرد که با انجام انقلاب سوسیالیستی آغاز می‌گردد و یک دوران تاریخی متمایز و نسبتاً کاملی را دربرمی‌گیرد که سوسیالیسم نامیده می‌شود و این روند به نظر ما جریان نسبتاً پیوسته و مداومی را در این دوران تشکیل می‌دهد؛ و از آنجا که این روند مداوم، در محتوای خود، عبارت از نابودی تام و تمام کلیت نظام سرمایه‌داری و ایجاد جامعه نوین کمونیستی است و روندی نیست که هدف و محتوای آن انجام اصلاحاتی در محدوده نظام و جامعه سرمایه‌داری باشد لذا، در مفهوم عام، روندی مداماً انقلابی است.

۲ - سوسياليسم به مثابه روند نابودی تضاد انسان با انسان*

سوسياليسم فرآيند نابودی تضاد انسان با انسان، نابودی تضادهای اجتماعی (و از جمله تضادهای فردی به مثابه مورد ویژه‌ای از تضادهای اجتماعی) است. اثبات این مطلب مستلزم بررسی تضاد انسان با انسان و روشن‌ساختن این مفهوم است. لذا این مبحث را به بررسی و توضیح مفهوم این تضاد - که بیانگر نظر ما در این زمینه است - اختصاص داده‌ایم.

بدوآ لازم است به این نکته اشاره کنیم که ما اصطلاح «تضاد انسان با انسان» را از آن جهت برگزیده‌ایم که به نظر ما این مقوله تضادهای جوامع بشری، تضادهای طبقاتی و ناشی از ساختارهای اجتماعی طبقاتی را در تمامی سطوح و حیطه‌های مناسبات انسان‌ها با یکدیگر و به لحاظ محتويات و تاثيرات انسانی آنها و از حیث روند نابودی قطعی و نهایی آنها که طی فرآيند تکامل سوسياليسم انجام می‌پذيرد، به نحوی کاملتر و راستر بازگو و بیان می‌نماید.

عرصه مناسبات اجتماعی عرصه برخورد و ارتباط انسانها با یکدیگر یا می‌توان گفت عرصه برخورد و ارتباط انسان با انسان به مفهوم وسیع آن است. بدیهی است که این ارتباط در درجه نخست و به لحاظ بنیادی مناسبات اقتصادی بین انسان‌ها و آنگاه سایر روابط بین آنها را دربرمی‌گیرد. جامعه اجتماع نسبتاً وسیع و معینی از افراد یا گروههای افراد محسوب می‌شود که با یکدیگر در مناسبات معینی قرار دارند. این مناسبات اجتماعی بر حسب نوع جامعه به طور معینی آمیخته به تضاد یا وحدت است. این مناسبات و این تضاد یا وحدت نه تنها در درجه اول و اساساً کلیت گروه یا گروههای معین نسبتاً وسیع متشکله جامعه را دربرمی‌گیرد بلکه بالطبع هر نوع افراد منفرد محدود از جامعه را نیز شامل می‌گردد. وحدت یا تضاد بین هر دو فرد یا بین هر دو جمع محدود خصوصی نیز در عین حال محصول یا تجلی ویژه‌ای از شرایط و مناسبات وحدت یا تضاد آمیز موجود در مقیاس جامعه هست و چیزی جز این نمی‌تواند باشد؛ تضادهای فردی نیز طبعاً منشاء اجتماعی دارند و نمی‌توانند بدون پایه و ریشه اجتماعی و ارتباط

*: این مبحث را همچنین می‌توان بطور جداگانه پس از اتمام سایر مباحث مطالعه نمود.

اجتماعی یعنی برای خود مستقل و قائم با لذات باشند.

رابطه انسان با انسان، رابطه اجتماعی زمانی و تا حدودی آمیخته به تضاد است که این رابطه به نحوی و تا حدودی حاوی دوگانگی اجتماعی بین انسان‌ها باشد. دوگانگی اجتماعی در محتوای عام خود به مفهوم حاکمیت انسان بر انسان، اعمال سلطه انسان بر انسان است. پس دوگانگی اجتماعی، بنا بر مقصود ما، بر دو انسان حاکم و محکوم، مسلط و تحت سلطه دلالت می‌دارد. دوگانگی اجتماعی، حاکمیت انسان بر انسان بر اساس نابرابری اجتماعی در رابطه با وسائل تولید و معاش یعنی بر اساس مالکیت در مقابل فقدان مالکیت بر این وسائل یا تفاوت در میزان این مالکیت تکوین می‌یابد. در دورانهای بردۀ داری و فنودالیسم، در هر یک به شکل معین و بمیزان معینی، مالکیت گروه قلیل حاکم بر وسائل تولید تا حد مالکیت بر خود انسانها و لذا تا درجات بالاتری از سلطه و حاکمیت انسان بر انسان بسط پیدا می‌کند.

دوگانگی اجتماعی به مفهوم دو جایگاه اجتماعی مسلط و تحت سلطه و یگانگی اجتماعی به مفهوم فقدان جایگاه‌های اجتماعی مسلط و تحت سلطه، به مفهوم یکسانی در جایگاه اجتماعی انسان‌ها است. یگانگی و دوگانگی اجتماعی، یگانه و دوگانه بودن انسان‌ها به لحاظ اجتماعی اساساً از یگانگی و دوگانگی در حیطه مالکیت، از رابطه آنها با وسائل تولید و معاش نشأت می‌باید و آنگاه در تمامی سایر عرصه‌های اجتماعی و زندگی مادی و معنوی گسترش و هستی پیدا می‌کند. در دوگانگی اجتماعی، افراد حاکم شیوه حیات اجتماعی و شرایط زندگی مادی و معنوی انسانهای محکوم را بنحوی مطابق با خواست و نفع خویش تعیین می‌کنند.

دوگانگی اجتماعی بر پایه نابرابری اولیه یعنی نابرابری در مالکیت بر وسائل تولید و معاش شکل می‌گیرد و آنگاه شامل اشکال مختلف نابرابری و ستم در حیطه‌های مختلف مناسبات و زندگی اجتماعی می‌گردد.

نابرابری اولیه عنصر بنیادین تشکیل‌دهنده دوگانگی اجتماعی است و سایر نابرابری‌ها اجزاء تبعی آن محسوب می‌شوند. برابری اجتماعی به طور کلی به معنای یکسان و یکی بودن مقام و مرتبه اجتماعی یعنی همسطح بودن جایگاه و مکان و موقعیت اجتماعی افراد است و می‌دانیم که برابری و نابرابری در زمینه مالکیت نیز رابطه انسان با وسائل تولید و معاش را از دیدگاه اجتماعی ملحوظ می‌نماید.

حاکمیت و محکومیت بیانگر شکل عمومی و عام تمام ستم‌ها و نابرابری‌ها و انقیادهای نهفته در دوگانگی اجتماعی است. زیرا در دوسوی این دوگانگی یعنی این تضاد، هر گروه اجتماعی و هر انسان اجتماعی و هر حالتی که وجود داشته باشد، رابطه بین این دو سوی به

صورت نوعی رابطه سلطه‌آمیز و حاکمیت و محکومیت تجلی پیدا می‌کند، که جنبه اساسی و مشترک و عمومی دوگانگی در حالات مختلف را تشکیل می‌دهد. بالادست و فرودست، برتر و کهتر، رهبری‌کننده و رهبری‌شونده و امثال آن بیانگر اشکال مشترک ممکن رابطه سلطه‌آمیز بین افراد در درون هر طبقه و در مناسبات بین طبقات مختلف است. اما رابطه سلطه‌آمیز در مناسبات بین طبقات حاکم و محکوم، قبل از همه و اساسی تراز همه، به صورت بهره‌کشی در روند تولید تجلی پیدا می‌کند و سایر اسارت‌ها و نابرابری‌ها و ستم‌ها در انطباق با این رابطه اخیر بوجود می‌آید.

نکته دیگر اینکه تضاد و ستم و نابرابری و انقیاد همواره به صورت مستقیم و به صورت نتیجه مستقیم دوگانگی اجتماعی و دوگانگی در حیطه مالکیت متجلی نمی‌گردد و چه بسا ممکن است حالات غیرمستقیم و پیچیده نیز وجود داشته باشد. فی‌المثل دوگانگی و تضادهای بین کارگران و سرمایه‌داران از انواع مستقیم دوگانگی اجتماعی محسوب می‌شوند لیکن تضادهای بین خود کارگران یا بین اعضاء خانواده کارگر ممکن است به طور غیرمستقیم و پیچیده از دوگانگی بین بورژوازی و پرولتاریا ناشی شده باشد.

اما هر یگانگی یا دوگانگی عام و کلی، که در سطح کلیت جامعه صدق می‌کند، در موارد مشخص به صورت یگانگی‌ها و دوگانگی‌های جزئی و مشخص بین افرادی مشخص تجلی پیدا می‌کند. تضادهای عام و کلی در سطح جامعه به صورت تضادهای جزئی و مشخص بین افرادی مشخص متجلى می‌شود. درواقع یگانگی عام یا دوگانگی و تضاد عام هستی خود را در اشکال مشخصی از وحدت یا در تضادهای مشخص و جزئی نمودار می‌سازند. تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا و بین بورژوازی و اقشار خردببورژوازی پدیده‌ها یا روندهای اجتماعی عام و کلی در سطح جامعه بورژوازی است لیکن تضادهای بین پرولتاریا و بورژوازی در فلان موارد معین و مشخص سیاسی یا اقتصادی یا بین گروههایی از کارگران و سرمایه‌داران در مواردی مشخص و یا بین قشری از سرمایه‌داران و گروههایی از خردببورژوازی در موارد معین سیاسی و اجتماعی و یا... اشکال مشخص تجلی و بروز تضادهای عام مزبور محسوب می‌شوند. بدیهی است که هر مورد یا هر شکل مشخص و جزئی از تضادهای اجتماعی تجلی مشخص یک یا چند تضاد عام و کلی است و در محدوده موجودیت این تضاد یا تضادها هستی دارد.

دوگانگی اجتماعی بر دو جایگاه اجتماعی دوگانه به معنای: مالک و فاقد مالکیت، حاکم و محکوم، استثمارگر و استثمارشونده، ستمگر و تحت ستم، غنی و فقیر، برتر و کهتر، بالادست و فرودست، رهبری‌کننده و رهبری‌شونده، پیشرفته و عقبمانده... دلالت می‌نماید یا به بیان

دیگر حاکی از دو مکان و جایگاه اجتماعی نابرابر است. یگانگی اجتماعی بر نقش‌ها و موقعیت‌ها و جایگاه‌های اجتماعی یگانه یعنی هم‌سطح و همطراز دلالت دارد. دوگانگی اجتماعی حاوی تضاد و یگانگی اجتماعی حاوی وحدت و فاقد تضاد است. تضاد انسان با انسان محتوا دوگانگی اجتماعی آنها و وحدت انسان با انسان همان یگانگی اجتماعی آنها می‌باشد.

در رابطه با دوگانگی اجتماعی، در مواردی که هر یک از دو سوی دوگانه می‌باشد در نحوی اساسی از دیدگاه درون مکان اجتماعی خودش مورد سنجش و ارزیابی قرار می‌دهد، مقوله «بیگانگی» به میان می‌آید. پس دوگانگی اجتماعی وقتی که به نحو مذبور خصوصیت اساسی پیدا کند حاکی از وجود بیگانگی و تعلق هر یک از دو طرف به غیر و بیگانه است. بیگانگی به مفهوم از خودی نبودن و تعلق به غیر می‌باشد. دوگانگی بین کارگر و بورژواه حاکی از بیگانگی آنها نسب به یکدیگر است ولی دوگانگی‌های بین خود کارگران، چنانچه رخ دهد، تاحد بیگانگی بین آنها نیست و یا ممکن است نباشد. البته همانگونه که هردوگانگی یا یگانگی معین مضمون و محتوا معین و مشخصی دارد، بیگانگی اجتماعی نیز بر حسب مورد مضمون معین و خاصی را دارا هست.

همانگونه که بیان‌گردید انسان‌های دوگانه و متضاد: حاکم و محکوم، استثمارگر و استثمارشونده، ستمگر و تحت ستم، آزاد و ناازاد، غنی و فقیر، پیشرفت‌هه و عقب‌مانده، بالادست و فرودست، برتر و کهتر و نظائر آن، به لحاظ مضمون عمومی و عام خود، به صورت حاکم و محکوم و مسلط و تحت سلطه متجلی می‌شوند؛ بهره‌کشی، اسارت، فقر، عقب‌ماندگی، فرودستی، بیگانگی و...، که به صورتی با دو سوی متقابل تجلی می‌یابند، اجزاء ممکن و مشکله این حاکمیت و محکومیت محسوب می‌گردد. به بیان دیگر پدیده‌های اجتماعی اخیرالذکر اجزاء مختلف یک کلیت واحد را تشکیل می‌دهند که دوگانگی اجتماعی نامیده می‌شود و به طور ناکریز حاوی تضاد بین دو سوی دوگانه است و به طور اعم و به لحاظ مفهوم عمومی‌اش در رابطه سلطه‌آمیز و حاکمیت و محکومیت متجلی می‌گردد. این پدیده‌ها در مفهوم و مضمون مشترک و عمومی خود به صورت تجلیات حاکمیت و محکومیت ظاهر می‌گرددند زیرا که، در هر مورد کلی یا جزئی و در هر سطح و حیطه معین، یک سوی از دو سوی دوگانه به نحوی و تا اندازه‌ای در تعیین سرنوشت اجتماعی و زندگی مادی و معنوی سوی دیگر مطابق با خواست خود اختیار و تسلط دارد و روابط بین آنها به نوعی و تا حدودی بدینصورت تجلی می‌باید.

از آنچه گفته شد دیده می‌شود که- از زمانیکه طبقات بوجود آمده اند- دوگانگی اجتماعی در اشکال مختلف خود فقط عبارت از دوگانگی طبقاتی یا ناشی از آن است و چیزی جز اشکال مختلف دوگانگی طبقاتی و یا چیزی جز ناشی از این دوگانگی نمی‌تواند باشد. تضاد انسان با انسان، تضاد اجتماعی عبارت از تضاد طبقاتی و تضاد ناشی از ساختار اجتماعی طبقاتی است. جامعه بدون طبقات جامعه‌ای بدون تضاد و فقط دارای یگانگی و وحدت اجتماعی است. سوسیالیسم در عین حال و ماهیت‌آفرینند نابودی و زوال دوگانگی اجتماعی و تضاد انسان با انسان یعنی تضادهای اجتماعی (و منجمله تضادهای فردی به مثابه مورد ویژه‌ای از تضادهای اجتماعی) و روند تکوین و تحقق یگانگی و وحدت کامل اجتماعی است.

مبحث را با بررسی و تحلیل مختصر مطالب مختلف ذیل ادامه می‌دهیم: اضداد و رابطه بین آنها، انواع مختلف تضاد انسان با انسان، محتوای انسانی تضاد، آنتاگونیسم، مبارزه بین اضداد، و تضاد انسان با طبیعت.

۱ - اضداد و رابطه بین آنها: هر دوگانگی اجتماعی دارای دو سوی معینی است که دو سوی تضاد یا در اصطلاح اضداد محسوب می‌شوند. همانگونه که در پیش گفته شد، ضدیت انسان‌ها با یکدیگر از دوگانگی آنها در رابطه با وسائل تولید و معاش یا به بیان دیگر از نابرابری اجتماعی آنها در رابطه‌اشان با این وسائل نشأت می‌یابد و در اشکال معینی در تمام حیطه‌های روابط اجتماعی گسترش و هستی پیدا می‌کند. هر تضاد معین از دوگانگی اجتماعی معینی در زمینه رابطه معین و تاریخاً معین انسان‌ها با وسائل تولید و معاش بوجود می‌آید و مشتمل بر اضداد معینی است. این تضاد امکاناً در تمام حیطه‌های زیرساخت و روساخت اجتماعی به صورت ضدیت بین اضداد مذبور یعنی به طور مستقیم و یا به صورت تضاد بین اضدادی دیگر یعنی به طور غیرمستقیم و پیچیده تجلی و تظاهر پیدامی کند. بدینسان هر تضاد معین در اشکال مشخص و مختلفی متجلی و متظاهر می‌گردد. به عنوان مثال تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا به بیان دیگر بین سرمایه‌دار و کارگر تضاد معین و تاریخاً معینی است که در اشکال مختلف و مشخصی در حیطه‌های مناسبات اقتصادی و روابط سیاسی و معنوی مستقیماً بین سرمایه‌دار و کارگر متجلی می‌شود ولی این تضاد (به طور جدا از تضاد ذاتی داخلی بورژوازی) ممکن است در مواردی درگیری‌هایی را نیز بین اضدادی دیگر - که در این رابطه به صورت اضداد ظاهر شده‌اند - مثلاً بین خود کارگران یا بین خود سرمایه‌داران یا بین عوامل و وابستگان سرمایه‌داران ایجاد نماید یعنی به طور غیرمستقیم تظاهر پیداکنند. تضادهای بیانگر ناسیونالیسم، راسیسم، شوینیسم، توسعه نامتوازن کشورها، مردسالاری و غیره را می‌توان

محصول غیرمستقیم تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا (یا در مواردی محصول تضادهای داخلی بورژوازی) دانست. هر تضاد یک روند معین و عام اجتماعی است که در اشکال و صور مشخص گوناگونی تظاهر می‌یابد. البته هر مورد مشخص و خاص در حالیکه تظاهری از تضاد عام و کلی است و همان تضاد است که بدینصورت تجلی یافته است در عین حال، به لحاظ شکل ویژه خودش، به مثابه پدیده یا روندی با وجودی بالنسبه مستقل تجلی می‌یابد و مورد توجه قرار می‌گیرد. تضاد بین کارگران و سرمایهداران مشخص در فلان مورد مشخص سیاسی یا اقتصادی در حالیکه تجلی مشخصی از تضاد عام و عمومی بین آنهاست در عین حال بر روند اجتماعی ویژه‌ای با هستی خاص و بالنسبه جدآکنه‌ای دلالت دارد. این تضاد مشخص بین کارگران و سرمایهداران جائی در خارج از چارچوب تضاد عام بین بورژوازی و پرولتاریا ندارد ولی در عین حال به صورت پدیده‌ای با هستی بالنسبه مستقل و جدآکنه بروزیافته و مطرح می‌گردد، پدیده‌ای که ممکن است ویژگی‌های خاصی متفاوت از ویژگی‌های بروز تضاد عام مزبور در موارد مشخص دیگر داشته باشد.

دوگانگی اجتماعی در دوگانگی متصاد یا ناسازگاری در منافع، خواستها و گرایشات انسان‌ها متجلی می‌گردد. یگانگی اجتماعی در وحدت و یگانگی یعنی در فقدان تضاد و ناسازگاری در منافع، خواستها و گرایشات آنها متجلی می‌شود. دوگانگی اجتماعی بر دو انسان دوگانه دلالت می‌دارد که مناسباتی منطبق با این دوگانگی بین آنها وجود یافته است. این مناسبات حاوی خصوصیت معینی مشتمل بر تقابل و تخلف بین دو انسان دوگانه است که همان تضاد است. یگانگی اجتماعی بر انسان‌های اجتماعاً یگانه و واحد دلالت می‌دارد به گونه‌ای که مناسباتی که بین آنها بوجود می‌آید فاقد تقابل و تخلف یعنی تضاد است. تضاد اجتماعی یک روند عینی و واقعی است که بین انسان‌های دوگانه به عنوان دو سوی تضاد یا اصطلاحاً اضداد یا ضدین برقرار می‌گردد و مناسبات بین ضدین را به مثابه مناسباتی به نوعی خصوصت‌آمیز دربرمی‌گیرد. وجود تضاد بیانگر وجود اضداد و نوعی رابطه خصوصت‌آمیز بین این اضداد است.

دوگانگی اجتماعی و تضاد منطبق با آن همواره در شکل معینی و طی روندهای تاریخی معینی تکوین و تکامل می‌یابند و آنگاه از میان می‌روند. در قلمروی مالکیت بر وسایل تولید و معاش و در تمامی جیوه‌های مادی و معنوی زندگانی افراد و مناسبات آنها با یکدیگر هستی و تجلی پیدا می‌کنند. دوگانگی و تضاد اجتماعی به مثابه محصول تحولات معینی در شرایط و مناسبات اجتماعی معین وحدت‌آمیز یا تضاد‌آمیز پیشین بوجود می‌آیند و تکامل می‌یابند و

نابودی آنها منجر به ایجاد مناسبات معین وحدت‌آمیز یا تضاد‌آمیز دیگری می‌گردد. چندگانگی و تضادهای جامعه بردهداری از روند تغییر و تحول طبقاتی معینی در شرایط اجتماعی وحدت‌آمیز و بدون تضاد در جامعه اشتراکی بوجود می‌آید و تضاد اجتماعی در شیوه تولید فنودالی - تا حدی که ما می‌دانیم - عموماً محصول تغییر و تحول در شیوه تولید تضاد‌آمیز بردهداری پیشین می‌باشد.

اضداد به مثابه طبقات اصلی نظام طبقاتی فقط به صورت اضداد هستی و وجود می‌باشدند به بیان دیگر دوگانگی و تضاد بین دو طبقه اصلی هر نظام اجتماعی طبقاتی دوگانگی و تضادی مطلق است. اما تضاد بین اقسام مختلف هر طبقه و تضاد طبقات فرعی نظام اجتماعی - چنانچه این طبقات وجود داشته باشند - با طبقات اصلی تضادی نسبی است یعنی اضداد در اینجا فقط اضداد نیستند بلکه از یک جهت معین دو سوی تضاد معینی را تشکیل می‌دهند و از جهت دیگر فاقد خصوصیت اضداد بوده و در رابطه معین وحدت‌آمیزی با یکدیگر قرار دارند. وحدت بین انسان‌ها در جامعه کمونیستی آینده وحدتی مطلق است. سوسیالیسم فرآیند تکوین و تحقق وحدت مطلق و جاودانی بین تمام انسان‌ها می‌باشد. بنابراین تضاد یا وحدت انسان با انسان تضاد یا وحدتی مطلق یا نسبی است. تضاد مطلق بدین معنا که دو سوی تضاد از لحاظ ذات خود تماماً در دو سوی متقابل یکدیگر قرارداشته و لذا تماماً بر ضد یکدیگر هستند. و مقصود از نسبی بودن تضاد این است که دو سوی تضاد از جهتی ذاتاً ضدین یکدیگر بوده و از جهت دیگر با هم وحدت داشته و در یک سوی قرار می‌گیرند. وحدت مطلق به مفهوم فقدان مطلق تضاد است و بدان معناست که تمام انسان‌ها از همه جهات در یک سوی قرار داشته و هیچگونه دوگانگی و ضدیت بین هستی اجتماعی آنها یعنی بین آنها وجود ندارد. وحدت نسبی خود به مفهوم وجود تضاد نسبی نیز هست. وحدت نسبی یا تضاد نسبی، که هر کدام حاکی از وجود دیگری است، به صورت آمیزه‌ای از وحدت و تضاد پدید می‌آید. البته مطلق یا نسبی بودن هر تضاد همواره مضمون و محتوای معین و مشخصی دارد.

تضاد مطلق در موارد بروز و تجلی مشخص خود ذاتاً مطلق است و فقط تحت تأثیر عواملی دیگر ممکن است در عین حال شکلی وحدت‌آمیز نیز به خود بگیرد و یا بدون اینکه رفع شده باشد موقعتاً فیصله پیدا کند. جریان‌های اعتصابات کارگران در کارخانه‌ها علیه سرمایه‌داران نمونه‌هایی از این تظاهر و تجلی تضاد مطلق بین بورژوازی و پرولتاریا هست.

یکی از اضداد یا هر دوی آنها ممکن است در دو یا چند رابطه تضاد‌آمیز جداگانه و در هر یک از آنها به مثابه یکی از اضداد قرارگیرند. مانند بورژوازی در روابط همزمان خود با پرولتاریا

و طبقات دیگر جامعه بورژوازی. در این صورت در رابطه با هر یک از اضداد ما با تعدادی تضادهای جداگانه مواجه می‌باشیم، و چندگانگی‌ای که در این صورت مشاهده می‌گردد در حقیقت از تعدادی دوگانگی تشکیل می‌یابد. چندگانگی‌ها و گروه‌بندی‌های طبقاتی در عرصه‌های مختلف اجتماعی همواره به طور مستقیم یا غیرمستقیم از تعدادی دوگانگی‌های اجتماعی و قبل از همه و بنیاداً از دوگانگی‌های اجتماعی در رابطه انسان‌ها با وسائل تولید و معаш بوجود می‌آیند.

هر شیوه تولید طبقاتی به لحاظ ساختار اصلی اجتماعی خود بر اساس یک دوگانگی اجتماعی تشکیل می‌یابد که همان دوگانگی میان دو طبقه به کلی متمایز و متقابل یعنی دو طبقه اصلی است و سایر دوگانگی‌های اجتماعی در این شیوه تولید دوگانگی‌های فرعی یا درون طبقاتی است. به لحاظ تاریخی در ابتدا - البته صرف‌نظر از دوگانگی بین قبایل - یگانگی اجتماعی بر شیوه تولید حکم‌فرماس است اما نیروهای مولد در مراحلی از روند تکامل خود ضرورتاً به صورت نیروهای مولد طبقاتی پدیدار می‌گردد و در اشکال طبقاتی معینی پیشرفت و تداوم حیات می‌یابد. در این دوران‌ها طبقات حاکم در تقابل با اکثریت انسان‌ها، که به مثابه طبقات محکوم هویت اجتماعی می‌یابند، به عنوان نماینده و مدافعان شیوه تولید و تحمل‌کننده خواست و نفع خویش بر روند حیات و پیشرفت نیروهای مولد و روابط تولیدی تجلی پیدا می‌کنند. شیوه تولید در دوران سوسیالیسم هر چه بیشتر و بیشتر یگانگی اجتماعی به خود می‌گیرد و به مثابه شیوه تولیدی که توده انسان‌ها و تمام آنها نماینده و مدافعان آن می‌باشند تداوم حیات و پیشرفت و تکامل می‌یابد تا اینکه در جامعه کمونیستی کاملاً بدون طبقه و کاملاً انسانی ساختار اجتماعی کاملاً و تماماً یگانه و واحدی پیدا می‌کند و بدینسان دوران‌های نسبتاً موقتی و گذرای شیوه‌های تولید طبقاتی و جوامع طبقاتی به طور برگشت‌ناپذیری پایان می‌گیرند.

البته نه تنها طبقات متعلق به هر شیوه تولید معین بلکه طبقات مختلف نماینده یا متشکل در شیوه‌های تولید مختلف نیز، در زمان‌هاییکه دو یا چند شیوه تولید با هم و هم‌زمان با هم حیات دارند، امکان‌اً به صورت اضداد و خدین یکدیگر هستی پیدا می‌کنند. تضاد بین شیوه‌های تولید مختلف به صورت تضاد بین طبقات مختلف متعلق به آن شیوه‌ها تجلی پیدا می‌کند.

نکته آخر اینکه می‌توان گفت که یگانگی و دوگانگی اجتماعی به صورت تطابق و تقابل در پویش‌های رشد و تکامل هستی اجتماعی و زندگانی انسان‌ها تجلی پیدامی کند. بر حسب نوع معین این تطابق و تقابل، نوع معینی از وحدت یا تضاد بوجود می‌آید. فی‌المثل رشد و شکوفایی شرایط اجتماعی و زندگی کارگران بنیاداً در تقابل و در تضاد با تداوم و تکامل حیات بورژوازی

است و یا در شیوه تولید کمونیستی روند رشد و تکامل زندگی مادی و معنوی تمام انسان‌ها توأم با تطابق و وحدت کامل بین تمام آنان می‌باشد. همچنین می‌توان گفت که یگانگی و دوگانگی اجتماعی، تطابق و تقابل در روند تکامل زندگی و هستی اجتماعی انسان‌ها به صورت دیگری نیز بیان می‌یابد و آن وجود برابری و نابرابری اجتماعی است. برابری اجتماعی به طور اختصار به معنای یکسان و یکی بودن مقام و مرتبه اجتماعی یعنی همسطح بودن موقعیت و جایگاه اجتماعی افراد است و نابرابری اجتماعی بر فقدان آن دلالت دارد. بنابراین هرگونه تفاوت و نایکسانی اجتماعی حاکی از نابرابری اجتماعی نیست. اشکال معینی از نایکسانی‌ها و ناهمانندی‌ها در موقعیت و مکان اجتماعی افراد (مانند داشتن تخصص‌ها و فعالیت‌های مولد) اجتماعی مختلف به علت گسترش سیار زیاد این تخصص‌ها و فعالیت‌ها از لحاظ نوع و تعداد ضرورتاً و قطعاً در جامعه کمونیستی آینده نیز وجود خواهد داشت بدون اینکه حاکی از نوعی نابرابری یعنی عدم یکسانی در مقام و مرتبه اجتماعی و همسطح و هم‌طراز نبودن جایگاه و موقعیت اجتماعی افراد باشد.

۲- انواع مختلف تضاد انسان با انسان: تضادهای انسان با انسان یعنی تضادهای اجتماعی، تضادهای افراد یا گروه‌های افراد با یکدیگر - اگر از جوامع اشتراکی اولیه تا حدودی صرف‌نظر کنیم - تقریباً همگی تضادهای طبقاتی و تضادهای ناشی از ساختارهای اجتماعی طبقاتی هستند. تضادهای اجتماعی در وهله نخست به مثابه تضادهای مستقیم به دو بخش تقسیم می‌شوند: تضادهای بین طبقات اجتماعی مختلف و تضادهای بین اعضاء هر طبقه اجتماعی یا تضادهای درون طبقاتی. در جوامع طبقاتی انسان‌ها بر اساس برابری و نابرابری در جایگاه اقتصادی و اجتماعی خود در وهله نخست به طبقات اجتماعی مختلف و تمایز از یکدیگر تقسیم می‌گردد. تضادهای اجتماعی در درجه نخست از تضادهای میان این طبقات مختلف و تمایز از یکدیگر تشکیل می‌یابد و بویژه تضاد بین دو طبقه اصلی جامعه یعنی تضاد اصلی این جامعه را دربر می‌گیرد. تضاد بین طبقات مختلف در اشکال مشخص خود ممکن است به صورت تضاد میان کلیت یک طبقه اجتماعی و کلیت طبقه اجتماعی دیگر و یا در اشکال دیگر و رشد نیافته‌تر به صورت تضاد میان افراد و گروه‌هایی از طبقات مختلف تجلی پیداکند. از این قبیل است تضادهای میان بورژوازی و پرولتاریا، میان فئodalها و دهقانان وابسته، میان بورژوازی و خردببورژوازی و غیره در عرصه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی و معنوی.

پس از آن، تضادهای داخلی طبقه اجتماعی توجه ما را به خود جلب می‌کند. تضادهای درون طبقاتی نیز محصول دوگانگی و نابرابری در جایگاه اقتصادی و اجتماعی اعضاء طبقه اجتماعی است. افراد تشکیل دهنده هر طبقه اجتماعی در حالیکه، نسبت به اعضاء طبقه معین دیگر، از یگانگی اجتماعی معینی برخوردارند و بدین لحاظ به عنوان طبقه‌ای خاص از طبقات دیگر تمایز می‌گردند در عین حال خود آنان نیز از جهات معینی فاقد یگانگی بوده و به اقتدار و افرادی دوگانه و دارای جایگاه‌های اقتصادی و اجتماعی نابرابر تقسیم می‌گردند. و از اینجا تضادهای درون طبقاتی تکوین پیدا می‌کند. تضادهای درون طبقاتی البته بسته به اینکه چه طبقه اجتماعی‌ای مورد نظر باشد به لحاظ مضمون و عمق و سمعت تفاوت می‌نماید و همواره مضمون و محتوای معین و مشخصی دارد. فی‌المثل تضادهای درونی طبقه کارگر (نه تضادهای ناشی از نفوذ ایدئولوژی‌های دیگر و یا صفت‌بندی‌های طبقاتی دیگر در میان کارگران) دامنه محدودی را در برمی‌گیرد و نسبتاً ناچیز است و خصلت خاص خود را دارد. تضادهای درون طبقاتی محصول وجود دوگانگی اجتماعی در بین اعضاء طبقه در رابطه با وسائل تولید و معاش و منابع اقتصادی و در رابطه با سطح تکامل اقتصادی است و تا حدودی نیز امکان‌آور از دوگانگی‌های معنوی و سیاسی و دوگانگی در میراث‌های خاص فرهنگی و معنوی تاثیر پذیرفته و بوجود می‌آید. این تضادهای درون طبقاتی فی‌المثل و به عنوان یک نمونه برجسته در روابط بین طبقات و اقتشار مختلف بورژوازی در سطح جهانی مشاهده می‌شود. در دوران‌های جوامع اشتراکی ابتدائی، اعمال خشونت انسانها نسبت به یکدیگر و جنگ‌های خونینی که بین این جوامع به منظور تصرف اراضی و قلمروی طبیعی تحت اختیار یکدیگر بوجود می‌آمده است، از دوگانگی بین جوامع مزبور به لحاظ رابطه با وسائل تولید و معاش و احتیاج آنها به این وسائل و منابع نشأت می‌یافته که بنوعی مشابه اختلاف و تضاد طبقاتی و چیزی ناسانی در روابط بین آنها محسوب می‌شده و بهر حال محصول عقب‌ماندگی شدید آنها به لحاظ سطح تکامل وسائل تولید و در قالب طبیعت بوده است.

گذشته از تضادهای بین طبقات مختلف و تضادهای درون طبقاتی که جلوه‌های مستقیم تضاد طبقاتی هستند، تضادهای دیگری در روابط بین افراد در جامعه طبقاتی ممکن است ظاهر یابند که مستقیماً از دوگانگی‌های اجتماعی و اقتصادی نشأت نمی‌یابند و محصول غیرمستقیم تضادهای طبقاتی یا به بیان دیگر محصول غیرمستقیم ساختار اجتماعی طبقاتی می‌باشند. این تضادها از شرایط محیط کار یا زندگی و یا شرایط اجتماعی افراد به خودی خود ناشی می‌گردند. آنها تجلیات غیرمستقیم و پیچیده تضادهای برون‌طبقاتی و درون‌طبقاتی

محسوب می‌شوند. فی‌المثل اشکال معینی از ناسازگاری‌ها، خشونت‌ها، خصومت‌ها، برخوردهای تند و مبارزات بین خود کارگران و بین آنها و اعضاء خانواده‌اشان دیده می‌شود که از شرایط سخت و نامناسب محیط کار و از شرایط زندگی دشوار، مشقت‌بار، فقیرانه و محروم آنان حاصل می‌گرددند و درواقع جلوه‌های غیرمستقیم از تضادهای مستقیم بین پرولتاریا و بورژوازی می‌باشند یا به بیان صحیح‌تر به طور غیرمستقیم از دوگانگی اجتماعی بین این دو طبقه نشأت می‌یابند. یا مثلاً تضادهای بین خود کارگران و بین اعضاء خانواده آنان ممکن است ناشی از تفکرات و اخلاقیات و علائق و تمایلات غیرانسانی و نادرستی باشد که بمثابة محصولات معنوی خودبخودی و طبیعی شرایط اجتماعی نظام طبقاتی سرمایه داری درآنان بوجود‌آمده اند. یا فی‌المثل نابرابری بین زنان و مردان یا راسیسم، نژادپرستی یا ناسیونالیسم یا مذاهب یا توسعه نامتوازن کشورها و غیره و تضادهای بیانگر آنها محصول ضمنی ساختارها و نظامهای طبقاتی به طور اعم و نظام بورژوازی به عنوان نظام طبقاتی مورد نظر ما می‌باشند. این تضادهای غیرمستقیم نیز طبعاً، چه به مثابة محصول ضمنی نظام سرمایه‌داری و یا چه به مثابة محصول شرایط زندگی دشوار و مشقت‌بار و چه به مثابة محصول شرایط فنی عقب‌مانده کار و غیره، از آثار و تبعات وملزومات و محدودیت‌های مادی و اجتماعی و تاریخی جامعه بورژوازی بوده و در طی دوران سوسیالیسم سرانجام به طور کامل امحاء و نابود می‌گردد.

۳- محتوای انسانی تضاد: ناخشنودی‌های انسانی، خصومت انسان نسبت به انسان و مبارزه بین انسان‌ها محتویات انسانی تضاد انسان با انسان را تشکیل می‌دهند. ناخشنودی بر اشکال مختلف ناخوشحالی و رنجش و عدم رضایت دلالت می‌دارد. می‌توان گفت که تمام محتویات انسانی تضاد در ناخشنودی انسان‌ها خلاصه می‌شود. خصومت انسان نسبت به انسان حاکی از اشکال و درجات مختلف خشم و دشمنی انسان‌ها نسبت به یکدیگر است. مبارزه انسان با انسان یعنی مبارزه اجتماعی بر اشکال معینی از کنش‌ها و واکنش‌هایی دلالت دارد که بین انسان‌های متضاد، برای اعمال خواست و اراده خود بر یکدیگر، صورت می‌گیرد. مبارزه انسان با انسان درواقع مشتمل بر فعالیت‌هایی است که اضداد به منظور اعمال خواست و اراده خود بر یکدیگر جهت حفظ یا تغییر مناسباتی که بین آنها موجود است انجام می‌دهند. تغییر این مناسبات در صورتی که شامل رفع کلیت آن و بنابراین رفع کلیت تضاد باشد در این صورت متنضم تغییر کلیت هستی هر دو سوی تضاد به مثابة اضداد نیز می‌باشد و در صورتی که مشتمل بر رفع مورد خاصی از بروز یک تضاد باشد در این صورت فقط متنضم تغییری در رابطه بین اضداد در آن مورد خاص یا تغییری در تجلیاتی از تضاد است. فی‌المثل رفع مناسبات

سرمایه‌داری با گذار به جامعه کمونیستی که توأم با نابودی کلیت موجودیت بورژوازی و پرولتاپریاست انجام می‌پذیرد در حالیکه تحقق فلان مورد خاص از خواسته‌های فلان کارگران در مبارزه‌اشان با فلان سرمایه‌داران نه متضمن از میان رفتن یعنی تغییر کلیت هستی اجتماعی آنها به مثابه کارگر و سرمایه‌دار بلکه شامل تغییری در این مورد در روابط بین آنها می‌باشد یا فی‌المثل مبارزه دو نفر دوست که با هم تضادی فکری یا اخلاقی دارند (و از این لحاظ به مثابه اضداد متجلی می‌شوند) معطوف به حفظ یا تغییری در مناسبات فکری یا اخلاقی یا به بیان دیگردر نوع تفکر یا رفتار و برخوردهای موجود بین آنها سنت و تغییر این مناسبات مستلزم تغییر یا از میان رفتن خصوصیت فکری یا اخلاقی معین یک یا هر دوی آنها می‌باشد.

همانگونه که پیش از این نیز اشاره گردید تضاد اجتماعی را می‌توان به عنوان ناسازگاری بین انسان‌ها یعنی به عنوان اشکال مختلف عدم انطباق و ناهمانگی بین موقعیت‌ها، منافع، خواست‌ها و تمایلات و گرایشات انسان‌ها محسوب نمود. در این صورت، ناخشنودی، خصومت و مبارزه بین انسان‌ها محتویات انسانی این ناسازگاری یا ناهم‌آهنگی اجتماعی تلقی می‌شوند. بنابراین تعریف، انطباق و سازگاری بین موقعیت‌ها، خواست‌ها و تمایلات انسان‌ها همان یگانگی و وحدت بین آنها محسوب می‌گردد. سازگاری و هم‌آهنگی به لحاظ موقعیت و منافع و خواست‌های اقتصادی بدین صورت تجلی می‌یابد که جایگاه‌های مختلف اجتماعی مادی یعنی اقتصادی فقط و تنها به صورت جایگاه‌های اجتماعاً هم‌سطح و برابر و به لحاظ فنی لازم و ملزم و مکمل یکدیگر وجود پیدا می‌کنند؛ و به لحاظ معنوی و گرایشات ذهنی به دو شکل متجلی می‌گردد: به طور کاملاً سازگار یکسان و همانند بودن، و بدون ضدیت فقط مکمل یکدیگر بودن.

تضاد اجتماعی، تضاد انسان با انسان همواره موجب اشکال معینی از کنش‌ها و واکنش‌های انسانی می‌گردد که همان محتویات انسانی تضاد را تشکیل می‌دهند. این کنش‌ها و واکنش‌ها عبارتند از: ناخشنودی که (به غیر از آنچه به تضاد انسان با طبیعت مربوط می‌شود) تمام اشکال و درجات مختلف ناخوشحالی، رنجش، اندوه و نارضایتی در روابط بین انسان‌ها و در افراد را دربرمی‌گیرد؛ خصومت که تمام اشکال و درجات مختلف خشم و دشمنی انسان نسبت به انسان را شامل می‌شود؛ و بالاخره مبارزه انسان با انسان که تمام اشکال و درجات مختلف اعمال انسان‌ها علیه یکدیگر به مثابه اضداد را فرامی‌گیرد. بنابراین هر نوع اختلاف و تمایز بین افراد که به هیچ‌گونه ناخشنودی یا خصومت و یا مبارزه بین آنها نیانجامد و بدون بروز هیچ‌گونه از

این‌ها به نحوی کاملاً دوستانه رفع و حل شود بیانگر تضاد و تضاد نیست. این گونه اشکال "اختلاف" و "عدم طابق" در حیطه وحدت انسان با انسان قرار می‌گیرند.

۴- آنتاگونیسم: این مقوله به مفهوم سازش‌ناپذیری بین اضداد است و بدین‌معنا که حل قطعی یابودی تضاد، به گونه‌ای که به طور برگشت‌ناپذیر از میان برود و دیگر هیچ‌گونه تجلی و بروزی نداشته باشد، منوط به از میان رفتن کلیت هستی اجتماعی دو سوی تضاد می‌باشد. به نظر ما این مفهوم عام و صحیح آنتاگونیسم است. آنتاگونیسم به مفهومی خاص به مرحله تشدید و اوج‌گیری تضاد آنتاگونیستی، به مرحله اوج مبارزه بین دو سوی این تضاد اطلاق می‌گردد مانند انقلاب در روند مشخص تکامل مبارزه طبقه محکوم علیه طبقه حاکم. ولی ما در اینجا آنتاگونیسم را بدان مفهوم عام در نظر داریم.

تضاد انسان با انسان، تضاد اجتماعی در مفهوم عام همواره آنتاگونیسم و تضاد آنتاگونیستی است اگر چه در موارد جزئی و مشخص بروز و تجلی خود ممکن است به نحوی غیرآنتاگونیستی تظاهر پیدا کند و بدین نحو رفع گردد. یعنی در مورد مشخص و جزئی ممکن است حل و رفع تضاد مستلزم نابودی کلیت هر دو سوی آن نباشد و از طریق دیگر چون سازش بین اضداد و قبول خواست یک سوی توسط دیگری یا صرفنظر کردن یک سوی از خواست خود و یا تحمل خواست یک سوی بر سوی دیگر و غیره انجام گیرد. تضاد انسان با انسان، تضاد اجتماعی، از زمانیکه نظام اجتماعی طبقاتی بوجودمی‌اید، دیگر همواره تضاد طبقاتی یاناشی از ساختار طبقاتی است و همواره به مثابه محصول دوگانگی اجتماعی که بطورمستقیم یا غیرمستقیم چیزی جز دوگانگی طبقاتی نیست تجلی می‌یابد. این تضاد در مفهوم و مضمون عام خود همواره آنتاگونیستی است و فقط موارد مشخص تجلی و بروز آن ممکن است به صورت غیرآنتاگونیستی باشد. تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا، بین طبقه فندهال و رعیت وابسته، بین طبقه بردهدار و برده، بین بورژوازی و خردۀ بورژوازی، بین... تضادهای آنتاگونیستی هستند که حل قطعی یعنی نابودی آنها مستلزم نابودی کلیت هستی اجتماعی بورژوازی و پرولتاریا، طبقه فندهال و رعیت وابسته، طبقه بردهدار و برده، بورژوازی و خردۀ بورژوازی و غیره می‌باشد.

ولی فی‌المثل اعتصابات کارگران کارخانه‌ها برای افزایش دستمزد ممکن است به صورت تضاد غیرآنتاگونیستی که با تحمل خواست کارگران بر سرمایه‌داران خاتمه می‌یابد متجلی گردد. یا مثلاً تضاد فکری یا تضاد منافع دو نفر دوست در مواردی جزئی ممکن است از طریق قانع‌شدن یکی توسط دیگری و یا اغماض و گذشت بین آن دو و یا از طریق مشابه دیگری

حل و رفع شود. بدیهی است که این تضاد فکری یا تضاد منافع در تحلیل نهایی محصول تضادهای جامعه طبقاتی و بیانگر و بازتابی از دوگانگی‌های اجتماعی در این جامعه می‌باشد؛ این دوگانگی‌های کلی در این مورد بسیار جزئی از اختلاف بین این دو نفر دوست بدین‌گونه بازتاب و تجلی یافته‌اند.

در دو مثال فوق‌الذکر، چنانچه آن تضادها به طرق مزبور رفع نشوند و لایحل بمانند و تداوم و عمق پیداکنند در این صورت در عین حال مضمون عام به خود گرفته و به تضادهای آنتاگونیستی تبدیل می‌یابند که حل قطعی آنها در مورد اول تنها از طریق انقلاب سوسیالیستی و تحقق سوسیالیسم و تکامل آن به کمونیسم می‌تواند انجام‌پذیرد و در مورد دوم تحت شرایط موجود موجب از میان رفتن دوستی و تمام روابط بین آن دو نفر و بنابراین از میان رفتن این دو نفر به مثابه دوستان یکدیگر می‌گردد و حل قطعی و نهایی این تضاد به طور حقیقی و واقعی در صورت تحول شرایط موجود آورنده آن در راستایی معین و مطلوب که منجر به از میان رفتن بنیادی آن اختلاف فکری یا منفعی گردد صورت می‌پذیرد.

تضاد انسان با انسان در محتوای عام و کلی خود همواره آنتاگونیسم و تضاد آنتاگونیستی است که در تجلیات جزئی و مشخص خود ممکن است به صورت آنتاگونیستی یا غیرآنتاگونیستی تظاهر یابد. بنابراین موارد غیرآنتاگونیستی یا به بیان دیگر تضادهای غیرآنتاگونیستی نیز خود محصولی از تضاد آنتاگونیستی می‌باشند و هر نوع تضاد سرانجام به آنتاگونیسم تحويل می‌یابد.

۵ - مبارزه بین اضداد: دو سوی تضاد هر یک دارای نفع یا خواست یا گرایشی متضاد با دیگری است. تحقق خواست هر یک از آنها در این زمینه‌ها منوط به ابقاء یا تعییر و یا نابودی روابط بین آنها هست. کنش و واکنش اضداد جهت ابقاء و تکامل یا تعییر و نابودی روابط بین آنها (و خود آنها به مثابه اضداد) در اصطلاح مبارزه بین آنها را تشکیل می‌دهد. مبارزه بین اضداد عبارت از فعالیت‌های معینی است که آنها جهت اعمال خواست خود بر یکدیگر انجام می‌دهند. مبارزه انسان با انسان عبارت از اعمالی است که انسان‌های متضاد در جهت تحقیق‌بخشیدن به خواست خود علیه یکدیگر به مثابه اضداد انجام می‌دهند.

مبارزه انسان با انسان یا مبارزه مستقیماً طبقاتی - برون یا درون طبقاتی - است یعنی عبارت از شکل و درجه معینی از مبارزه طبقاتی می‌باشد مانند اشکال مختلف مبارزه بین کارگران و سرمایه‌داران یا مانند مبارزه داخلی بورژوازی (مبارزه درون طبقاتی ممکن است حالت ویژه‌ای از مبارزه برون طبقاتی باشد یعنی در حالیکه دو سوی مبارزه به مثابه اضداد در دو

جایگاه یا دو موضع طبقاتی متضاد قراردارند ولی از جهات دیگر یا در کلیت هستی خود چنین نیستند مانند مبارزه نظری بین دو جریان سیاسی یا فکری پرولتری که یکی از آنها به لحاظی دارای شیوه تفکر بورژوازی است؛ و یا مبارزه‌ای است که فاقد جنبه طبقاتی متضاد صریح می‌باشد بلکه به مثابه محصول غیرمستقیم و پیچیده شرایط اجتماعی طبقاتی و این ساختار اجتماعی تجلی پیدا کرده است مانند برخی از مبارزات و برخوردهای بین خود کارگران و بین اعضاء خانواده کارگران که ناشی از شرایط دشوار و مشقت‌بار محیط کار و زندگی آنها می‌باشد (البته فی‌المثل بعضی از مبارزات و برخوردهای فردی یا جمعی بین خود کارگران یا بین اعضاء خانواده‌های کارگری به گونه‌ای هستند که حالت یا تجلی ویژه‌ای از مبارزه کارگران با طبقات اجتماعی دیگر محسوب می‌شوند مانند مبارزه کارگران با طرز رفتار و خصوصیات فکری و اخلاقی بورژوازی و غیرکارگری در میان خودشان) یا مانند مبارزه با مردسالاری یا راسیسم یا مذهب و غیره بمثابه محصولات جانبی نظام طبقاتی.

مبارزه انسان با انسان همواره به طور مستقیم و صریح یا به طور غیرمستقیم، مبارزه بین حاکم و محکوم یا ستمگر و تحت ستم است. مبارزه داخلی خود طبقه استثمارگر حاکم همواره خود نوعی مبارزه بین مسلط و تحت سلطه یعنی مبارزه بین دوسویی است که یکی از آنها نسبت به دیگری تسلط داشته یا می‌خواهد اعمال سلطه کند ولی عموماً مبارزه بین ستمگر و تحت ستم نیست زیرا هیچ یک از طرفین بوسیله دیگری عموماً هیچگونه تحت ستم واقع نمی‌شود بلکه همه اعضاء و جناح‌های مختلف آن خود ستمگر یعنی در اساس استثمارکننده می‌باشند و توده مردم را تحت استثمار و انقیاد خود دارند. فقط طبقات تحت استثمار و محکوم هستند که ستمدیده و تحت ستم طبقات استثمارگر می‌باشند. رابطه حاکمیت و محکومیت بین طبقات استثمارگر و استثمارشونده حاوی ستم و ستمگری اولی بر دومی است؛ رابطه سلطه‌آمیز در اینجا قبل از همه و اساسی تراز همه رابطه استثماری بوده و حاکمیت به صورت بهره‌کشی تحلی پیدا می‌کند. در رابطه بین خود طبقات و اقشار استثمارگر حاکمیت و محکومیت، مسلط و تحت سلطه بودن صدق می‌کند ولی ستم و ستمگری و ستمدیدن عموماً صادق نیست. حاکمیت و اعمال سلطه طبقات استثمارگر بر طبقات تحت استثمار و تمام اعمالی که آنها در این ارتباط انجام می‌دهند حاوی و حاکی از ستم و ستمگرانه است. زیرا بهره‌کشی و فقدان بهره‌کشی است که ماهیت خاص اجتماعی نظام تولیدی معین را تشکیل می‌دهد و به طور اختصار فقط روابطی بین انسان‌ها که مبتنی بر رابطه بهره‌کشی باشد حاوی و حاکی از ستم است.

ستمی که زنان به طور کلی از لحاظ نابرابری اجتماعی اشان نسبت به مردان تحمل می‌کنند تجلی ویژه‌ای از ستم طبقاتی محسوب می‌شود؛ با پیدايش و تکوين طبقات اجتماعی است که این نابرابری و اسارت اجتماعی برای زنان بوجود می‌آيد و با امحاء کامل طبقات یعنی گذار به جامعه کمونیستی است که این ستم به طورنهائی و کامل از میان می‌رود.*

*:ستم‌هایی را که در عصر حاضر یعنی عصر سرمایه‌داری در قلمروی زندگی بشریت وجود دارند و طی فرآیند تاریخی گذار به کمونیسم یعنی در طی دوران سوسیالیسم همگی نابود و به کلی ریشه‌کن و محو خواهند شد می‌توان به شرح زیر تقسیم نمود:

- ستم طبقاتی به مفهوم اخص کلمه، شامل اقیاد و استثمار کارگران توسط سرمایه‌داران - یا موجودیت نظام کارمزدی - و بالادستی و فروندستی شغلی بین کارگران و سطوح و اشکال مختلف رهبری تولید و امور اجتماعی، اقیاد و استثمار سایر زحمتکشان توسط طبقه سرمایه‌دار و بالادستی و فردودستی شغلی بین اینان و سطوح مختلف رهبری جامعه نیز جزئی ثانوی از ستم طبقاتی به مفهوم خاص محسوب می‌شود. ستم‌هایی که در اثر تضادهای داخلی بورژوازی بر کارگران و زحمتکشان وارد می‌شوند جزء ثانوی دیگری از ستم طبقاتی را تشکیل می‌دهد. ستم طبقاتی مهمترین ستم و ستم اصلی در میان ستم‌های مختلفی است که در مناسبات بین خود انسان‌ها وجود دارند.

ستم طبقاتی در مفهوم عام سایر اشکال مختلف ستم‌هایی را که ذیلاً ذکر می‌شود نیز دربرمی‌گیرد. سایر اشکال ستم‌های اجتماعی، که ذیلاً ذکر شده‌اند، ستم‌های جانبی نظام طبقاتی بورژوازی هستند و از ساختار طبقاتی این نظام نشات می‌یابند و لذا بدین معنا در زمرة ستم طبقاتی در مفهوم بسیار عام و وسیع قرار می‌گیرند. ولی معدالک معمولاً ستم طبقاتی در همان مفهوم خاص و رایج آن در نظر گرفته می‌شود و بدین گونه سایر ستم‌ها به صورت کلی زیر تقسیم می‌شوند:

- ستم‌های ادیان و مذاهب بر انسان.

- ستم‌های ناسیونالیسم، راسیسم و شوینیسم بر انسان‌ها. ستم ملی نیز عموماً شکل خاصی از ستم ناسیونالیسم و شوینیسم محسوب می‌شود. بعلاوه مقوله «ستم ملی» سلطه استعماری یا امپریالیستی بر یک ملت یا یک کشور را نیز شامل می‌گردد.

- ستم بر زنان.

- ستم بر کودکان.

- ستم‌های فردی و ناشی از رفتارهای فردی، بعضی ستم‌هایی که در روابط فردی و خصوصی بین افراد وجود داشته و در عین حال جنبه فردی دارند وغیره.

- ستم بر بشریت از طریق تخریب محیط زیست.

- بالاخره ستم انسان بر حیوانات، که دهشتناک‌ترین و بزرگترین ستم در میان کلیه ستم‌های مختلفی

مبارزه بین خود افراد متعلق به طبقات محکوم و تحت استثمار بر حسب مورد ممکن است بازتاب و بیانگر نوعی ستم و مبارزه علیه ستم باشد و یا ممکن است چنین نباشد. مثلاً ممکن است برخی افکار یا رفتارهای بورژوازی یا ارتقای ای وغیره از سوی بعضی کارگران دیده شود که در حقیقت متعلق به طبقات دیگر هستند که به درون طبقه کارگر انتقال یافته‌اند و در این صورت مبارزه کارگران با این افکار و رفتارها شکل ویژه‌ای از مبارزه علیه ستم محسوب می‌شود ولی در برخی از برخوردها و مبارزات بین آنها هیچیک از طرفین به هیچ نحو نماینده است، طبقه‌ای ستمگر نیستند و این مبارزات و برخوردها صرفاً ناشی از شرایط محیط کار یا وضعیت زندگی و شرایط اجتماعی آنها به خودی خود می‌باشد اگرچه در این حالت نیز ممکن است، برطبق موازین انسانی یا موازین پرولتری، در میان آنها اشخاصی که مقصص بوده و مرتکب ستم شده‌اند وجود داشته باشد. همچنین تقسیم‌بندی اقتصادی اجتماعی طبقه کارگر به

است که در قلمروی زندگی انسان‌ها وجود دارند، به بیان عام، ناشی از نازل بودن سطح تکامل مادی و معنوی انسان و، به مفهومی خاص، ناشی از همین حاکمیت نظام سرمایه‌داری است. ستم انسان بر حیوانات حتی ممکن است از مجموع ستم‌های انسانها بر یکدیگر هم بمراتب بزرگتر باشد!

کلیه سایر ستم‌های فوق الذکر حاکی از وجود ستمگری در مناسبات بین خود انسان‌ها هستند و به مفهومی ستم‌های مختلف "اجتماعی" را تشکیل می‌دهند ولی ستم انسان بر حیوانات - این بدترین و بزرگترین ستم - بر ستمگری موجود در مناسبات بین انسان‌ها و حیوانات دلالت دارد و ستمی است که عموم انسان‌ها از هر طبقه اجتماعی در ارتکاب به آن شرکت دارند!

به هر حال، ستم‌های مختلف فوق (به خودی خود و درادامه اجتماعی موجودیت اشان در مجموع) مجموع ستم‌هایی را تشکیل می‌دهند که در مجموع زندگی و حیات بشریت وجود دارند و در طی فرآیند تاریخی پیشرفت و تکامل سوسیالیسم تماماً ریشه‌کن و محو و نابود خواهند شد. سوسیالیسم روند تاریخی پایان‌دادن قطعی به همه و هرگونه ستم، ستمگری و ستمگشی در کلیه قلمروی زندگی انسان است.

البته گذشته از کلیه ستم‌های فوق الذکر ستم دیگری هم در حیطه زندگی انسان وجود دارد که بر انسانها اعمال می‌شود و آن ستم طبیعت بر انسان است مانند صدمات و رنج‌هایی که توسط عوامل طبیعی بیماری‌ها و معلولیت‌ها وزشتی چهره و اندام و یا زلزله و سیلاب و طوفان و غیره بر انسان‌ها وارد می‌شوند. این ستم بر اساس تکامل علم و تکنیک و افزایش امکانات مادی انسان از یک سوی و در اثر تحول و تکامل اجتماعی وی از سوی دیگر رفع می‌گردد. ولی از آنجایی که این ستم به لحاظ منشاء خود از سوی افراد بشر صورت نمی‌گیرد و بعلاوه پایان‌گیری تمام و تمام آن ممکن است در طی دوران تاریخی سوسیالیسم هم امکان پذیر نباشد، لذا ما آن را به طور جداگانه ذکر نمودیم.

لایه‌ها و بخش‌های مختلف بر حسب مورد در اساس خود یا تماماً فاقد رابطه ستمگری و ستمکشی و فاقد رابطه سلطه‌آمیز در بین کارگران است؛ این تقسیم‌بندی طبقه کارگر، که به لحاظ دوگانگی اجتماعی عمق و دامنه نسبتاً ناچیزی دارد، خصوصیتی است که اساساً ناموزونی تکنیکی و تکاملی در شیوه تولید سرمایه‌داری آن را برای کارگران ایجاد نموده است.

مبارزه علیه ستم همواره مبارزه‌های مترقی است. مبارزه طبقات تحت استثمار و ستم علیه طبقات استثمارگر مانند مبارزه کارگران علیه سرمایه‌داران بخودی خود همواره مبارزه‌ای مترقی است. این مبارزه چنانچه در راستای تحقق اصلاحات، خواستها و اهدافی در چارچوب نظام و جامعه طبقاتی حاکم صورت گیرد در اصطلاح مبارزه‌ای رفورمیستی و چنانچه در راستای سرنگونی کلیت طبقه حاکم و تحول در نظام اجتماعی حاکم به یک نظام اجتماعی نوین صورت پذیرد، در مفهوم عام، مبارزه‌ای انقلابی محسوب می‌شود.

مبارزات طبقه کارگر با اهدافی که تحقق آنها در چارچوب حاکمیت نظام سرمایه‌داری صورت می‌گیرد مبارزاتی رفورمیستی لیکن مبارزه‌ای برای سرنگونی بورژوازی حاکم و انجام انقلاب سوسیالیستی و تحقق و پیشرفت سوسیالیسم مبارزه‌ای انقلابی است.*

*: مبارزه طبقه کارگر و سایر طبقات اجتماعی در راستای انجام انقلاب دموکراتیک که هدف عمد آن پایان دادن به نظام فئودالی و نیمه فئودالی و نظائر آن باشد نیز مبارزه‌ای انقلابی است لیکن چنانچه هدف انقلاب دموکراتیک سرنگونی جناح بورژوازی حاکم و انجام تحولاتی خصوصاً به نفع توده مردم ولی در چارچوب جامعه یا نظام سرمایه‌داری باشد این انقلاب به لحاظ محتوا رفورمیستی اما به لحاظ شکل انقلابی است. به طور کلی تقییرات اجتماعی قاطع و سریع و بالتبه وسیع که عمدتاً در راستای منافع توده‌های مردم ولی در چارچوب جامعه موجود یانظام اجتماعی حاکم صورت می‌گیرد و هر مبارزه‌ای که در این راستا انجام می‌گیرد به مفهوم خاص یعنی از لحاظ شکل انقلابی محسوب می‌شود. در این رابطه همچنین باید گفت که این حاکمیت رژیم‌های شدیداً استبدادی در کشورهای سرمایه‌داری عقب‌مانده کنونی است که ضرورت انجام انقلاب دموکراتیک در راستای تأمین نیازها و خواسته‌های (اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی) کارگران و زحمتکشان را ایجاد می‌کند و لذا مبارزه کارگران و پیشروان آنها در این جوامع برای انجام انقلاب دموکراتیک و در راستای این انقلاب نیز به همان مفهوم خاص انقلابی محسوب می‌گردد. (در ارتباط با مطالبی که در این زیرنویس بیان گردیده لازم است به قسمت آخر مبحث پنجم از "در باره چند مقوله اقتصادی" و نتیجه‌گیری‌های مربوطه در مبحث هفتم از اثر حاضر نیز رجوع نمود).

در اینجا می‌توان و لازم است به این نکته نیز اشاره نمود که هر مبارزه رفورمیستی کارگران متفرقی نیست یعنی در مواردی که مبارزه کارگران در جامعه سرمایه‌داری علیه سرمایه به علت وجود شرایط مساعد مورد نیاز به صورت مبارزه انتقامی به مفهوم عام ضروری و امکان‌پذیر باشد ولی به طور رفورمیستی انجام گیرد در این صورت این مبارزه رفورمیستی مترقی نیست. شرایط مساعد مزبور به نظر ما، به طور کلی و صرفنظر از مسئله شرایط جنیش پرولتاژیا جهانی از لحاظ ضرورت تحقق و پیشرفت به موقع انقلاب‌های سوسیالیستی و سوسیالیسم در مقیاس جهانی برای حصول به کمونیسم، عبارتند از:

- ۱ - شرایط مادی و اجتماعی یعنی تکامل کافی و ضروری شیوه تولید سرمایه‌داری برای گذار به سوسیالیسم.
- ۲ - شرایط ذهنی به معنای رشد و تکامل کافی و ضروری آگاهی و تشکل طبقاتی کارگران و وجود فضای فکری و سیاسی مساعد انجام انقلاب سوسیالیستی و مبارزه برای این انقلاب.
- ۳ - شرایط موسوم به "شرایط یا موقعیت عینی انقلابی" مشتمل بر بوجود آمدن وضعیتی که در آن توده‌ها دیگر رژیم حاکم را مانند سابق تحمل نکنند و علیه این رژیم پاخنزنند.

در رابطه با این شرایط سه‌گانه باید گفت: شرایط مادی و اجتماعی، به مثابه نتیجه روند تاریخی توسعه و تکامل شیوه تولید سرمایه‌داری جامعه، بایستی پیش از آن یعنی در زمان‌ها و دوره‌های تاریخی گذشته و تا قبل از زمان معین مورد نظر بوجود آمده باشد. شرایط ذهنی، به مثابه نتیجه رشد و توسعه آگاهی و تشکل طبقاتی کارگران، باید تا حدود معین ضروری در زمان‌های گذشته متحقق گردیده و تا حدودی نیز دورنمای تحقق آن در زمان‌های آینده نسبتاً نزدیک بحرانی واقعاً وجود داشته باشد. و روند ایجاد "شرایط عینی" انقلاب و دورنمای تداوم و توسعه آن نیز باید واقعاً موجود باشد.

بنابراین مبارزه کمونیست‌ها و پیشوavn طبقه کارگر در جامعه سرمایه‌داری فقط در چند مورد کلی بدین شرح به مفهوم عام انقلابی است:

- ۱ - مبارزه و فعالیت آها جهت رشد و توسعه و هدایت مبارزه انقلابی کارگران یعنی مبارزه اینان برای انجام انقلاب سوسیالیستی در صورت وجود شرایط سه گانه مذکور.
- ۲ - مبارزه و فعالیت آها جهت ایجاد و رشد شرایط ذهنی (و بالنتیه همچنین "شرایط و موقعیت عینی") مبارزه انقلابی کارگران، در صورت وجود شرایط مادی و اجتماعی مساعد برای گذار به سوسیالیسم یعنی تکامل کافی و ضروری شیوه تولید سرمایه‌داری جامعه (در این رابطه فقط در صورتی شرط تکامل کافی و ضروری شیوه تولید سرمایه‌داری جامعه ممکن است ضرورت نداشته باشد که امکان واقعی انقلاب سوسیالیستی در جامعه مزبور واقعاً همراه با روند پیشرفت انقلاب سوسیالیستی در تعدادی کافی از جوامع سرمایه‌داری باشد که در آنها شرایط مادی و اجتماعی برای گذار به سوسیالیسم فراهم شده است و یا در صورتیکه انقلاب سوسیالیستی در جامعه مزبور در شرایطی انجام گیرد که در آن سوسیالیسم در تعداد بسیار زیادی از جوامع جهان استقرار و توسعه یافته باشد).
- ۳ - فعالیت آنها تا حدودی معین و ضروری در راستای ترویج درباره جوامع سوسیالیستی و

مبارزه انقلابی طبقه محاکوم علیه طبقه حاکم، در درون جوامع تحت حاکمیت طبقات استشمارگر، به درجات بیشتری جنبه قهرآمیز به خود می‌گیرد. مبارزات درونی طبقه استشمارگر عموماً مبارزاتی غیرمترقی و ارتجاعی می‌باشد و برحسب شرایط ممکن است اشکال قهرآمیز به خود بگیرد. مبارزه طبقات فوقانی و میانی جهت تحول از نظام اجتماعی کهن به نظام اجتماعی نوین ممکن است مترقی باشد مانند مبارزه بورژوازی برای تحول از نظام اجتماعی فنودالی به نظام سرمایه‌داری در دوره‌های معینی که این تحول انجام می‌پذیرد یا مبارزه اقشاری از خردبورژوازی که به مثابه متحد پرولتاریا در انقلاب سوسیالیستی علیه نظام سرمایه‌داری شرکت دارد.

مبارزه انسان علیه انسان، مبارزه اضداد در جوامع طبقاتی و بقایای آن در دوران سوسیالیسم، مبارزه‌ای اعمال سلطه یا رفع سلطه، اعمال ستم یا رفع ستم، مبارزه‌ای مترقی یا غیرمترقی و ارتجاعی و در صورت اول مبارزه‌ای انقلابی یا اصلاح‌طلبانه، و مبارزه‌ای قهرآمیز یا غیرقهرآمیز است. و مبارزه‌ای است که در اشکال و صور مختلف و در حیطه‌های مختلف اجتماعی: اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیک و معنوی انجام می‌پذیرد.

بدیهی است که نابودی یا حل قطعی تضاد آنتاگونیستی و تضاد در مضمون عام و کلی در

و کمونیستی و درباره تفکر فلسفی و اجتماعی کمونیستی و علمی در میان کارگران و غیره، تحت حریم شرایط موجود جامعه. طبعاً در مورد اول و دوم از این سه مورد کلی، مبارزه انقلابی کمونیست‌ها ممکن است ضرورتاً در عین حال توأم با فعالیت‌هایی باشد که بعضی مبارزات رفورمیستی کارگران آن را ایجاد می‌نماید.

لذا مبارزه کمونیست‌ها و کارگران برای انجام انقلاب سوسیالیستی یا در راستای این انقلاب فقط تحت شرایط و در موارد مذکور، به گونه‌ای که به طور کلی تشریح شد، به مفهوم عام انقلابی محسوب می‌شود و در خارج از این شرایط و موارد "مبارزه انقلابی" آنها یعنی مبارزه آنها برای انجام یا در راستای واقعی انقلاب سوسیالیستی مبارزه‌ای انقلابی و مبارزه‌ای صحیح و ضروری و مقتضی نمی‌باشد بلکه ممکن است مضر و زیانبخش باشد.

علاوه در شرایط و مواردی که مبارزه رفورمیستی کارگران مترقی محسوب می‌شود ممکن است بعضی از این گونه مبارزات رفورمیستی که توسط کارگران صورت می‌گیرد و یا برای آنان تبلیغ و توصیه می‌گردد مبارزه‌ای کارگری و متعلق به خود کارگران نبوده یا فاقد پیگیری و یا مطالبات کافی و مورد نیاز باشد و غیره.

طی روندهای مشخص و خاصی از مبارزات بین اضداد تحقق می‌پذیرد. هر پدیده عام همواره در اشکال خاصی از روندهایی معین تکوین یا زوال می‌باید.

این نکته نیز قابل ذکر است که هر تضاد اجتماعی عام در دوران حیات خود بر حسب شرایط معین با شدت معین و خاصی بروز و ظاهر می‌باید یا به بیان دیگر دارای دوره‌های مختلف معینی از تشديد و تعديل است. بر حسب شرایط در دوره‌هایی تشديد می‌باید و در دوره‌هایی از شدت آن کاسته می‌شود و به نحوی و تا حدودی مهار می‌گردد. منطبق با این دوره‌هایی اوج گیری یا فروکش کردن نسبی تضاد، مبارزه بین اضداد نیز مناسب شد یا کاهش می‌باید. تعديل یا تعديل تضاد به طور مستقیم و قبل از همه در روند اوج گیری یا فروکش کردن مبارزه بین اضداد تجلی و ظاهر پیدا می‌کند.

هر دوگانگی اجتماعی، هر تضاد اجتماعی بیانگر شکل و درجه معینی از روند اعمال سلطه یا ستم انسان‌هایی بر انسان‌های دیگر است. مبارزه انسان با انسان، مبارزه‌ای است که از دوگانگی اجتماعی انسان ناشی می‌شود و در حیطه‌های مختلف هستی اجتماعی و زندگانی وی و در اشکال مختلف گروهی و فردی بین اضداد، که در اشکال مستقیم و امکاناً در اشکال غیرمستقیم ظاهر می‌گردد، انجام می‌پذیرد و هدف این مبارزه همواره خواست معین و مشخص هر یک از دو سوی تضاد بر سوی دیگر است (اگرچه در موارد خاصی ممکن است مبارزه یکی از اضداد به مثابه اضداد با دیگری به نفع این یک در کلیت شخصیت و هستی اجتماعی اش باشد مانند مبارزه بین دو نفر کارگر در رابطه با ایرادات واقعی فکری یا اخلاقی یکی از آنها). سوسیالیسم فرآیند تاریخی نابودی هر گونه دوگانگی اجتماعی، هرگونه تضاد انسان با انسان و مبارزه انسان با انسان است.

۶ - تضاد انسان با طبیعت: تضاد انسان با طبیعت محصول اشکالی از تقابل بین انسان و طبیعت است که از فقدان شناخت انسان نسبت به طبیعت و شیوه‌های مهار یا استفاده از آن یا از بهره گیری مخرب یا ظالمانه از آن (مانند آلودن و تخریب محیط طبیعی زیست یا ستمگری نسبت به حیوانات) نشات می‌گیرد و لذا به رابطه انسان با حیطه‌هایی از طبیعت مربوط می‌گردد که هنوز در قلمروی شناخت و تسلط وی قرار نگرفته‌اند یا توسط وی بطور مخرب یا ظالمانه مورد استفاده قرار می‌گیرند. بنابراین تضادهای انسان با طبیعت به دو گروه بدین شرح تقسیم می‌شود: یکی تضادهای بالفعل که شامل تقابل بین انسان و حیطه‌هایی از طبیعت می‌شود که شناخت آنها و شیوه‌های مهار یا بهره‌گیری از آنها یا استفاده به شیوه

نامخرب یا ناظالمانه از آنها در زمرة نیازهای تاریخاً بالفعل انسان قرار گرفته‌اند؛ و دیگری تضادهای بالقوه که به رابطه انسان با تمامی آن حیطه‌های طبیعت ارتباط میابد که شناخت آنها و شیوه‌های مهار یا بهره گیری از آنها یا استفاده ناظالمانه یا نامخرب از آنها هنوز خارج از نیازهای تاریخاً بالفعل وی قراردارند. پس مناسب با درجه پیشرفت روند تکامل رابطه انسان با طبیعت، تضادهای بالقوه وی با آن به تضادهای بالفعل تبدیل می‌گردد و تضادهای بالفعل مرتفع گردیده و از میان می‌روند و توسط وحدت انسان با طبیعت جایگزین میشوند و این فرآیند همواره ادامه داشته و خواهد داشت.

پس دیده میشود که فرآیند مداوم پیشرفت رفع تضاد انسان با طبیعت که توأم با پیشرفت شناخت انسان از حیطه‌های طبیعت هست (چیزی که همچنین بمعنای تسلط یابی او بر این حیطه‌ها یعنی شامل امر ارتقاء استفاده از امکانات طبیعت و پایان دادن به اسارت خویش توسط عوامل طبیعی و مهار یا مقابله با پدیده‌های مخرب و زیانبخش طبیعی می‌باشد) تنها در مراحل معینی از حیات بشر همراه با اعمال ستم بر حیوانات یا تخریب محیط طبیعی زیست از سوی انسان است و چنین پدیده‌هایی در مرحله تاریخی معینی از تکامل بشریت یعنی در طی دوران گذار به کمونیسم و تحت کمونیسم دیگر بطور قطعی نفی میشوند واژه بین میروند.

ذکر این نکته نیز لازم است که روند تکامل وحدت انسان با طبیعت با روند حیات اجتماعی و تضاد و وحدت اجتماعی انسان بدین شرح نیز وابستگی و پیوند دارد: افزایش و تکامل حیطه‌های وحدت انسان با طبیعت یعنی توسعه و تکامل شناخت انسان از نیروها و پدیده‌ها و اشیاء طبیعی و شیوه‌های مهار و استفاده از آنها و تکامل امر بهره گیری به شیوه نامخرب و ناظالمانه از آنها مناسب با شکل اجتماعی معین زندگانی بشری خصلت اجتماعی معینی پیدا می‌کند. یعنی این وحدت در جوامع طبقاتی - البته در حدیکه بتواند انجام گیرد - در عین حال خصلتی طبقاتی دارد، روند تحقق این وحدت مشتمل بر اهدافی نیست که پاسخگوی خواستها و نیازهای مادی و معنوی تمام انسان‌ها به طور اعم باشد و به طور برابر و همسطح زندگی تمامی انسان‌ها را در بر نمی‌گیرد بلکه قبل از همه تحت اختیار و منطبق با خواست و نفع مادی و معنوی گروههای معینی از جامعه یعنی گروههای حاکم و ممتاز بوده و در خدمت اینان می‌باشد و ایجاد مناسبات اجتماعی کمونیستی در عین حال مستلزم تکامل وحدت انسان با طبیعت به شیوه انسانی و عقلانی کمونیستی و از هر جهت است.

از آنچه در این مبحث تحلیل و بررسی گردید دیده می‌شود که (البته با فرض قبول این نظریه بنیادی که نوع رفتارهای اجتماعی انسان و از جمله رفتار فردی او مثابه مورد ویژه ای از رفتارهای اجتماعی تماماً محصول محیط اجتماعی زندگی و پرورش اوست و خصوصیات و تفاوت‌های ژنتیکی و ارگانیستی افراد از این لحاظ کاملاً توسط شرایط محیط اجتماعی آنها مهار می‌گردد و تعین می‌باید) به غیر از یک مورد از تضاد انسان با انسان تمام موارد دیگر به مثابه اشکال مختلف تضادهای طبقاتی و اشکال ناشی از شرایط و ساختارهای اجتماعی طبقاتی قابل تبیین و توضیح می‌باشند. آن یک مورد عبارت از تضادهای کودکان خردسال با والدین و بزرگسالان و با خودشان می‌باشد که با معلومات فعلی ما به طور کامل قابل توضیح نیستند. بنابراین اگر از این یک مورد تا حدودی صرفنظر کنیم، معلوم می‌شود که سوسياليسم فرآیند نابودی و امحاء هرگونه تضاد انسان با انسان است. آن تضادها و برخوردهای بین انسان‌ها که مستقیماً (و نه از طریق ایجاد نظامهای اجتماعی طبقاتی) از عقبماندگی در وسائل کار و دانش‌های انسان در قال طبیعت ناشی می‌شوند مربوط به دوران‌های گله اولیه و جوامع اشتراکی ابتدائی می‌باشند که در دوران سوسياليسم دیگر در نتیجه پیشرفت و تکامل نیروهای مولده و دانش‌های بشری به طور کامل از میان می‌روند.

۳- شیوه کار در اقتصاد سوسياليستي

همانگونه که در "درباره چند مقوله اقتصادي"، مبحث دوم، بررسی و بيان گردیده است، مقصود از شیوه کار کلیتی است که بر شرایط فنی کار و نحوه تقسیم وتوزیع کار بین افراد در روندهای کار در مجموع دلالت می دارد و تقسیم کار شامل این قسمت دوم از شیوه کار است یعنی فقط بر نحوه توزیع و تقسیم کار بین افراد دلالت می نماید. شیوه کار حاکی از چگونگی رابطه انسانها با وسائل کار و تولید به مثابه شرایط فنی و رابطه انسانها با یکدیگر در روندهای کار می باشد در حالیکه تقسیم کار تنها مشتمل بر روابط بین انسانها در روندهای کار است.

سوسياليسم به لحاظ شیوه کار ماهیتاً فرآیند نابودی بقایای شیوه کار بورژوايی و متعلق به جامعه سرمایهداری و روند تکوین و تحقق شیوه کار کمونيستي است و به مثابه شیوه کار موجود جامعه شیوهای است که از حاكمیت قوانین اقتصاد سرمایهداری رهابی یافته و مطابق با خواست جامعه یعنی جامعه سوسياليستی صورت پذیرفته است و در راستای حصول به کمونيسم تغیير و تکامل پیدا می کند و تغیيراتی را که می گذارند در زمانها و مراحل مختلف به مثابه اصلاحات و پیشرفت‌های سوسياليستی نسبی و مرحله‌ای در زمینه تقسیم کار و شرایط فنی کار و در شرایط اجتماعی و زندگی اعضاء جامعه متجلی و متظاهر می گردد. طی دوران سوسياليسم، با نابودی کامل شیوه کار بورژوايی و نظام کارمزدی، کار جذابت از دسترفته خود را به دست می آورد و به "نخستین نیاز زندگی" تبدیل می گردد.

خطوط عام روند نابودی بقایای بورژوايی شیوه کار و تقسیم کار و تکامل سوسياليستی شیوه کار را می توان به طور خیلی مختصر بین شرح بیان نمود: هدایت و رهبری خط مشی عمومی اقتصادي و امور تولیدی در مقیاس‌های مختلف، به نحوی تکامل یابنده، به طور کاملاً دموکراتیک به توسط تمامی توده‌های کارکنان شاغل در کارهای یدی و جسمی و شاغلین کارهای فکری. فراهم آوردن کلیه شرایط رشد و تکامل هم‌سطح و همه‌جانبه تمام افراد در زمینه‌های فنی، علمی و فرهنگی. تلفیق و ادغام کار جسمی با کار فکری و رهبری در سطح هر فرد به نحوی طبیعی و ارگانیک و از طریق تکامل هم سطح و همه جانبه تمام افراد از لحاظ فنی، علمی و فرهنگی و بر اساس پیشبرد مداوم تکامل سوسياليستی نیروی بارآور کار،

شرایط فنی کار و سازماندهی تولید و کار اجتماعی. رشد مداوم تکنیک و تغییر و تکامل سازماندهی تولید و کار اجتماعی در مقیاس‌های مختلف به منظور بالا بردن نیروی بارآوری، تسهیل و مطلوب ساختن نوع کار و شرایط فنی کار و اصلاح و بهبود وسایل کار و غیره. ایجاد و افزایش امکان انجام کارهای مختلف و متعدد و مطابق با میل برای تمام افراد و غیره.*

در این میان، افزایش نیروی بارآوری کار از یکسوی یک شرط بنیادی تحقق‌بخشیدن به روندهای فوق، ایجاد امکان و فرصت برای آموزش‌های همه‌جانبه تمام افراد در زمینه‌های مختلف و تکامل شیوه کار و تحقق‌بخشیدن به شیوه کار کمونیستی می‌باشد و از سوی دیگر طریق و وسیله بنیادی افزایش میزان تولید وسایل زندگی و محصولات و خدمات مصرفی برای گذار کامل به شیوه کمونیستی توزیع یعنی شیوه به هر کس مطابق با نیازش محسوب می‌شود.

آنگ پیشرفت در تحقق روندهای فوق‌الذکر و طرق و اشکال مشخص و جزئی عملی شدن آنها بستگی به زمان و مکان معین، به سطح معین تکامل نیروهای مولد و روابط تولیدی سوسیالیستی و ویژگی‌های خاص آن و شرایط معین و ویژه واحدها و شاخه‌های تولید و کار اجتماعی و سایر شرایط جامعه و شرایط جهانی دارد. تعین این اشکال مشخص و جزئی و سرعت مشخص تحقق و عملی شدن آنها کم و بیش نیازمند بررسی و تحلیل داده‌ها و مدارک

*: شاید اعتراض شود که تبدیل تمام افراد بشر به افراد اجتماعاً هم‌سطح در صورتیکه اختلاف در استعدادها و توانائی‌های بشری قسماً ارشی و غیراکتسابی بوده باشد غیرممکن است و بنابراین برابری اجتماعی کامل انسان‌ها امکان‌پذیر نیست. پاسخ این است که اولاً، تا حدیکه ما فعلاً می‌دانیم، هنوز به طور کامل و قطعی معلوم نیست که اختلاف در استعدادها و توانائی‌های افراد بشر تا حدودی ارشی و خارج از حیطه اکتساب از محیط اجتماعی است و درثانی اگر چنین باشد یعنی اگر این اختلاف در اثر تغییر و تحولاتی که متدرجا در اوضاع و شرایط محیط اجتماعی زندگی و پرورش انسان‌ها در طول دوران سوسیالیسم انجام می‌گیرد در حدود ضروری (چونکه عموماً لازم نیست که هر کس برای هر رشته از کار و فعالیت استعداد وافر و کافی داشته باشد) به طور کامل از میان نرود، در آن صورت و بهر حال از طریق ساده‌کردن هر چه بیشتر آموزش‌های مشکل و فعالیت‌های مشکل و استعدادطلب چون برخی آموزش‌های عالی علمی یا اکتشافات و اختراعات و غیره به گونه‌ای که این فراگیری‌ها و فعالیت‌ها حتی‌الامکان در هر سطح از استعداد افراد انجام‌پذیر باشند از یک سوی و امکاناً بواسطه رشد و تکامل دانش‌های بشری در زمینه افزایش استعدادهای افراد از سوی دیگر می‌توان بر این مانع غالب گردیده و امر پرورش و تکامل افراد به صورت افراد اجتماعاً هم‌سطح و برابر را کاملاً تحقق‌بخشید.

واقعی یعنی پراتیک واقعی سوسیالیستی در این زمینه‌ها است و بنابراین چیزی نیست که ما بتوانیم آن را در اینجا مورد توجه و تحلیل قرار دهیم.

سوسیالیسم در عین حال فرآیند نابودی تقسیم طبقاتی کار و شیوه کار بورژوازی است. می‌دانیم که نوع کار و شغل افراد بوسیله راهها و فرصت‌هایی که جامعه برای آنها فراهم می‌سازد و در برابر آنها می‌گشاید، و بوسیله نوع و میزان آموزش‌هایی که از آن برخوردار می‌گردد و بوسیله استعدادهایشان - که حداقل قسمًا محصول محیط اجتماعی پرورش آنهاست - تعیین می‌گردد. در جامعه بورژوازی، راهها و فرصت‌هایی که برای فرد فراهم می‌شود جنبه‌هایی طبقاتی و ستمگرانه دارد و محصول شرایط و مکانیسم‌های طبقاتی و تاریخ طبقاتی جامعه است؛ هزینه‌های آموزش‌هایی برتر افراد امکاناً توسط دیگران و جامعه پرداخت می‌شود و آنچه را که فرد بدین علت بیشتر از دیگران از ثروت اجتماعی دریافت می‌دارد ممکن است نوعی تصاحب اضافه ارزش و از آن دیگران باشد؛ و استعدادها و توانایی‌هایی برتر افراد تمامًا یا حداقل قسمًا (می‌گوئیم تمامًا یا حداقل قسمًا) چونکه ما در این مورد از شناخت‌های موفق و قطعی علمی مورد نیاز برخوردار نیستیم و نمی‌دانیم که علوم در این زمینه تاکنون تا چه اندازه پیشرفت کرده است، از طریق روندها و مکانیسم‌های جامعه طبقاتی و تاریخ این جامعه، بازاء عقب‌ماندگی و کم‌استعدادی سایر اعضاء جامعه حاصل می‌شود. این خصوصیات بورژوازی و طبقاتی تا حدی که به جامعه سوسیالیستی انتقال یابد و تا حدودی که در این جامعه نیز وجود داشته باشد طبعاً حاکی از وجود آثار و بقایای نظام‌های اجتماعی سرمایه‌داری و طبقاتی در این جامعه می‌باشد. نابودی آنها به مثابه سوسیالیسم و روند تکامل سوسیالیسم قبل از همه و بنیاداً در روند تکوین و تکامل سوسیالیستی شیوه کار و تقسیم کار تحقق پیدا می‌کند.

روند تحقق و تکامل سوسیالیستی شیوه کار را می‌توان از دو نقطه نظر بدین شرح موردن توجه قرار داد: از لحاظ املاع روابط طبقاتی بین افراد و از لحاظ نابودی اسارت و انقیاد افراد توسط شغل و حرفه‌اشان و توسط وسائل کار، اولی به معنای پایان دادن به جدایی بین کار فکری و جسمی و سلسله مراتب اجتماعی شغلی و دومی همان روند از میان بردن اسارت انسان توسط کار و حرفه‌اش و انقیاد وی توسط وسائل کار می‌باشد. و این‌ها حاکی از تحقق بنیادهای مادی و اجتماعی برابری و آزادی انسان در ارتباط با شیوه کار می‌باشند:

۱- پایان دادن به جدایی بین کار فکری و جسمی و سلسله مراتب اجتماعی شغلی: بقایای جدایی بین کار فکری و جسمی یعنی وجود گروه‌های متمایز و جداگانه شاغلین کارهای فکری و شاغلین کارهای جسمی همراه با سلسله مراتب طبقاتی بین شاغلین

کارهای فکری و رهبری، مهمترین وجه طبقاتی و جنبه بورژوازی تقسیم کار در جامعه سوسیالیستی است. این بقایای تقسیم کار طبقاتی عموماً مهمترین پایگاه اجتماعی بورژوازی و رشد مجدد این طبقه و مهمترین منشاء و علت به انحراف کشاندن روند تحقق و تکامل اقتصاد سوسیالیستی و بازگشت سرمایه و حاکمیت سرمایه‌داری محسوب می‌شود. پس از انقلاب سوسیالیستی و سازماندهی مقدماتی اقتصاد سوسیالیستی، مهمترین روند پایان دادن به بقایای جامعه سرمایه‌داری در زمینه روند تولید اجتماعی مادی - که شیوه توزیع اجتماعی محصولات مصرفی مادی نیز در بنیاد خود وابسته بدان است - عبارت از فرآیند نابودی بقایای شیوه کار جدایی بین کار فکری و جسمی و سلسله مراتب شغلی طبقاتی و املاع بقایای شیوه کار بورژوازی و تحقق بخشیدن به شیوه کار کمونیستی است. بقایای شیوه کار بورژوازی و متعلق به جامعه سرمایه‌داری هم به خودی خود به خاطر تاثیراتی که از این لحاظ دارد و هم به لحاظ تاثیری که بر شیوه توزیع وسائل مصرفی می‌گذارد به مثابه مهمترین بقایای جامعه سرمایه‌داری و اساسی‌ترین و مهمترین مسئله در تحقیق و تکامل بخشیدن به سوسیالیسم محسوب می‌شود. همانگونه که مارکس (در نقد برنامه گوتا) می‌گوید، هر شیوه توزیع وسائل مصرفی خود حاصل نحوه توزیع در شرایط تولیدی یعنی حاصل نحوه تقسیم و توزیع کار در روند تولید محصولات مادی است. جدایی میان کار فکری و جسمی و وجود سلسله مراتب شغلی در روند تولید محصول موجب ایجاد شیوه توزیعی می‌گردد که با آن در انطباق است و آن نوعی شیوه توزیع سرمایه‌دارانه است و لذا از لحاظ تحقق شیوه سوسیالیستی توزیع محصول و تکامل آن به شیوه کمونیستی مانع ایجاد می‌کند.

جدایی بین کار فکری و جسمی از جمله بدین معناست که در میان مجموع تولیدکنندگان و کارکنان گروههایی که نسبتاً اقلیتی را تشکیل می‌دهند رهبری و هدایت اکثریت یعنی شاغلین کارهای کم و بیش یدی و جسمی را در زمینه‌های اداری، فنی و علمی تولید و اقتصاد اجتماعی در دست خود دارند و در موضع و جایگاههایی در سازمان تولید و کار اجتماعی قرار می‌گیرند که به درجات مختلف برتر و بالاتر هستند و حاکی از وجود بقایای مالکیت‌های بورژوازی و طبقاتی در روندهای کار می‌باشند و جنبه‌های طبقاتی و بورژوازی دارند. و علاوه این گروههای نسبتاً اقلیت بواسطه جایگاهها و موقعیت‌های مسلط و برتر خود ممکن است خواهان این باشند که به نحوی ویژه و برتر از ثروت اجتماعی و محصولات مصرفی برداشت و استفاده کنند. به گونه‌ای که آنها ممکن است به نحوی قدرت اجتماعی را در دست خود و در انحصار خود گیرند و با روند تغییر و تحول و تکامل سوسیالیستی جامعه - که منجر به از دست

رفتن جایگاهها و قدرت اجتماعی آنها می‌شود - مخالف باشند و اگر به مثابه نمایندگان طبقه کارگر چنان مشاغلی را دارا هستند و استگی خود را با این طبقه از دست بدھند و سرانجام به صورت بورژوازی جدیدی تشكل یابند.

مشاغل فکری، مشاغل رهبری و هدایت روندهای کار، که در سطوح و حیطه‌های مختلف وجود دارند، از این قبیل هستند: تعیین و تصمیم‌گیری در مورد خط مشی عمومی اقتصاد اجتماعی و امور تولید در مقیاس‌های مختلف؛ فراهم ساختن شناختهای علمی و فنی و ارائه آموزش‌های مورد نیاز؛ تهیه طرح و نقشه برای فعالیت‌های اجرائی تولیدی، ارائه راهنمایی‌های فنی و حل مسائل فنی؛ تنظیم روند کار و سازماندهی تقسیم کار؛ رهبری امور اداری و تشکیلاتی روندهای کار تاحدی که اینچنین امور بدین صورت جداگانه وجود دارد و غیره. البته بخش‌هایی از این مشاغل و فعالیت‌های فکری در عین حال مستقیماً تولیدی هستند فی‌المثل، بر طبق روال موجود در جوامع سرمایه‌داری زمان حاضر، برای ساختن ماشین‌آلات یا ساختمان‌های مختلف ابتدا طرح‌ها و نقشه‌هایی تهیه می‌گردد که بوسیله یک رشته فعالیت‌های کم و بیش فکری انجام می‌پذیرند و در نتیجه آن راهنمای و طرح آنچه باید اجرا گردد یعنی بوسیله کارهای معین جسمی و یدی و تا حدودی فکری انجام گیرد فراهم و آماده می‌شود لیکن مشاغل فکری مزبور بنا بر خصوصیت خاص خود در عین حال نسبت به کارهای یدی و جسمی (و در درون سلسله مراتب خود) جنبه هدایت‌کننده و رهبری دارند.

همانگونه که قبلاً نیز اشاره گردید، در هر واحد و در هر شاخه و در مجموع تولید اجتماعی و در سطح کل جامعه بورژوازی عموماً اشکال و مراتب مختلفی از کارهای فکری وجود دارد به گونه‌ای که برخی از آنها نسبت به سایرین نقش هدایت‌کننده و رهبری دارند و این سلسله مراتب در مشاغل فکری طبعاً تا حدود معینی به جامعه سوسيالیستی نیز انتقال می‌یابد. پایان دادن به این سلسله مراتب طبقاتی نیز بخشی از روند نابودی تقسیم کار طبقاتی و شیوه کار بورژوازی را تشکیل می‌دهد.

در رابطه با تاثیر منفی جدایی میان کار فکری و جسمی و سلسله مراتب اجتماعی شغلی بر شیوه سوسيالیستی توزیع وسایل مصرفی، نکته بدین شرح است: کارهای فکری نسبت به کارهای جسمی عموماً اشکالی از کارهای مرکب محسوب می‌شوند که در مدت زمان واحد به درجات مختلف و معینی در مقادیر ارزش بیشتری تجسم پیدا می‌کنند. این تفاوت، که به لحاظ میزان استفاده از ثروت اجتماعی و محصولات مصرفی تظاهر پیدا می‌کند، برابر است با مجموع هزینه‌هایی که اختصاصاً صرف آموزش شاغلین کارهای فکری می‌گردد. ولی این هزینه‌ها

توسط جامعه یعنی جامعه سوسیالیستی پرداخت می‌شود و دوباره به خود شاغلین بازنمی‌گردد و لذا ارزش کار آنها، از لحاظ مقدار کاری که به جامعه ارائه می‌دهند و مطابق با آن باید از ثروت اجتماعی برداشت کنند، از لحاظ متوسط اجتماعی و در صورتیکه فرض شود نیروی بارآور کار در زمینه همه انواع کارهای فکری و جسمی به طور متوازن و برابر رشد می‌یابد، برابر با ارزش کارهای جسمی است. آنها همانند شاغلین کارهای جسمی مطابق با مقدار کار خود یعنی مدت زمان کاری که انجام می‌دهند باید از محصولات مصرفی استفاده نمایند. ارزش کار آنها به لحاظ متوسط اجتماعی باید برابر با ارزش کارهای جسمی باشد. ارزش هر نوع کار، چه فکری و چه یدی و جسمی، در مدت زمان واحد (صرف‌نظر از شدت و مهارت خاص در کار) باید یکسان باشد و یکسان است (برای توضیح بیشتر در این زمینه می‌توان به "در باره چند مقوله اقتصادی"، مبحث پنجم، بند ۴، در جائی که مکانیسم اقتصادی اینکه چرا در جامعه بورژوازی شاغلین کارهای فکری از کارگران سهم بیشتری از ثروت اجتماعی دریافت می‌دارند بیان گردیده است، رجوع نمود).*

*: در جامعه سوسیالیستی افرادی چون مخترعین و مبتکرین و محققانی که با فعالیت‌های خود موجب تکامل وسایل کار و مکانیسم فنی تولید می‌گردد و از این طریق نیروی بارآوری کار عموم افراد را افزایش می‌دهند و همچنین سایر مخترعین و محققان، به لحاظ ارزش فعالیت‌های مولداشان در استفاده از محصولات مصرفی، از عموم کارکنان متمایز و مستثناء نمی‌گردند. اینگونه افراد، تا زمانی که هنوز به صورت افرادی کم و بیش ویژه و با فعالیتی متمایز از فعالیت‌های مولد عموم وجود دارند یعنی تا زمانی که هنوز فعالیت‌های خاص آنها به صورت فعالیت‌های عموم کارکنان توزیع اجتماعی نیافته است، بیانگر وجود آثار و بقایای اجتماعی طبقاتی هستند یعنی آثار و بقایای نظامهای اجتماعی و مکانیسم‌های اجتماعی‌ای که در اثر آنها پاره‌ای از افراد، در ازاء انواعی از عقب‌ماندگی و محرومیت اکثریت، توانایی‌ها و کارکردها و موقعیت‌های اجتماعی ویژه و ممتازی پیدا می‌کنند. بنابراین ارزش بیشتر و برتر کار و فعالیت مولد اینگونه افراد چیزی است که دیگران آن را به شکلی در گذشته‌ها پرداخته‌اند و یا هنوز هم می‌پردازنند و لذا متعلق به خود آنها به تنها نیست. در جامعه سوسیالیستی با این افراد اینچنین به طور بنیادی و تاریخی و انسانی برخورد گشته و کار آنها - به طور متوسط و در مدت زمان مساوی - ارزشی برابر و همانند ارزش هر نوع کار دیگری را دارد. در جامعه سوسیالیستی - تا حدی که هنوز جامعه سوسیالیستی بوده و به کمونیسم گذار نکرده است - همه افراد شاغل در قلمروی تولید و توزیع محصولات مادی و در حوزه تحقیقات و ایداعات و اختراعات و غیره و در حیطه‌های روبنای اجتماعی بلااستثناء بر حسب میزان ارزش کار خود، که فقط بنا بر مدت زمان کار و مهارت و شدت خاص در کار و سختی کار تعیین می‌شود، از محصولات مصرفی برداشت و استفاده

اما این برابری در ارزش کاری که افراد انجام میدهند وقتی می‌تواند به طور طبیعی و عادی تحقق پیدا کند که افراد از لحاظ جایگاه‌هایی که در روندهای تولید محصولات مادی یعنی در نظام تقسیم کار اجتماعی اشغال می‌کنند نیز برابر و هم‌سطح باشند، در غیر این صورت تحقق آن به لحاظ اقتصادی کم و بیش امکان‌ناپذیر و دشوار می‌گردد و فقط با کمک عوامل و وسائل معنوی، ایدئولوژیک و سیاسی از جمله شور و شوق انقلابی انجام‌پذیر می‌شود؛ این برابری وقتی می‌تواند به لحاظ اقتصادی به تنهاً تحقق پذیرد که همه افراد واقعاً در حکم کارکنانی برابر تلقی گردند در حالیکه جایگاه‌های واقعی آنها در سازمان تولید و کار اجتماعی این چنین نیست (این نکته در نقد برنامه گوتا مورد توجه قرار نگرفته است). لذا بدینگونه جامعه باید تا حدودی بر پایه و بنیادی غیراقتصادی قرار گیرد یعنی از طریق معنوی و سیاسی و با کمک این وسائل این نقصان را جبران نماید و امکان تحقق شیوه سوسیالیستی توزیع وسائل مصرفی را در سطح تمام جامعه فراهم کند. لیکن این امر مستلزم را دشوار و امکان‌نا تحقق شیوه سوسیالیستی توزیع را نایاب‌دار می‌سازد. این یک خصوصیت ویژه دوران سوسیالیسم است.*

شیوه کمونیستی توزیع وسائل و خدمات مصرفی یعنی به هر کس مطابق با خواست و نیازش همچنین بر پایه و بنیاد شیوه کمونیستی کار تحقق پیدا می‌کند. شیوه توزیع کمونیستی منطبق با شیوه کار کمونیستی و تقسیم کار کمونیستی است. افزایش نیروی بارآور کار و پیشرفت در میزان تولید محصولات مصرفی و ایجاد فراوانی و وفور در وسائل و خدمات مصرفی بدون پیشرفت متناسب و منطبق با آن در روند تکوین و تکامل تقسیم کار و شیوه کار کمونیستی، اگر بتوان اینگونه فرض و استدلال نمود، منجر به ایجاد یک جامعه طبقاتی یعنی

می‌کند. البته در بخش نسبتاً محدود اقتصادهای فرعی و غیرعمومی سوسیالیستی - اگر و تا زمانی که چنین اقتصادهایی هم در جامعه سوسیالیستی وجود دارند - میزان سهم افراد از ثروت اجتماعی به مثابه محصولات مصرفی در عین حال ویژگی خاص خود را دارد.

*: برابری اجتماعی در سازمان تقسیم کار و روندهای تولید محصولات مادی، هم در شیوه سوسیالیستی و هم در سطح معین بالاتر و متكامل‌تری در شیوه کمونیستی توزیع محصولات مصرفی، ضرورت بنیادی این شیوه‌های اجتماعی توزیع را تشکیل می‌دهد لیکن در جامعه سوسیالیستی، صرفنظر از تاثیر کم و بیش فقدان برابری در تقسیم کار اجتماعی، طبعاً این عدم وفور و فراوانی کافی در محصولات مصرفی نیز هست که موجب تکوین و ابقاء شیوه سوسیالیستی توزیع و عدم تحول آن به شیوه کمونیستی است.

همچنین می‌توان در اینجا متذکر گردید که از آنجا که تقسیم کار نیز به طور ذاتی و بنیادی با شرایط

بورژوازی جدیدی می‌گردد که در آن طبقه حاکم یعنی بورژوازی از رفاه و سطح زندگی بسیار بالایی برخوردار است و در مقابل توده‌های مردم بوسیله او استثمار می‌شوند و نسبتاً در فقر و محرومیت بسیار می‌برند و غیره. بقایای شیوه کار بورژوازی در جامعه سوسيالیستی نه تنها مانعی به لحاظ تحقق شیوه سوسيالیستی توزیع است بلکه همچنین به طریق اولی و به طور اساسی تر در روند تکوین شیوه کمونیستی توزیع در وسایل و خدمات مصرفی نیز ممانعت ایجاد می‌کند. تحقیق شیوه کمونیستی توزیع بنیاداً مشروط و وابسته به روند تحقق تقسیم کمونیستی کار و شیوه کمونیستی کار است. شیوه سوسيالیستی کار حاکی از وجود بقایای معینی از مالکیت‌ها و شرایط مادی بورژوازی و طبقاتی در جامعه می‌باشد و فقط با تحقق شیوه کمونیستی کار است که این بقایا به طور کامل از میان می‌روند.

در جامعه سوسيالیستی، بقایای تقسیم کار بورژوازی و جدایی بین کار فکری و جسمی هم به طرق فوق‌الذکر در راه تحقق شیوه سوسيالیستی توزیع وسایل و خدمات مصرفی و روند تکامل آن مانع ایجاد می‌کند و هم‌با بر خصوصیت خود از طریق ایجاد تمایلات و خواسته‌های برتری طلبانه و بورژوازی در صاحبان مشاغل فکری و رهبری تولید و بپایه موقعیت‌ها و جایگاه‌های مسلط و برتر این افراد در نظام تولید و کار اجتماعی که در نتیجه توانایی و قدرت اجتماعی ویژه و برتری برای آنان فراهم می‌کند، آنان را در جهت تجدید حیات و حاکمیت اقتصاد بورژوازی امکاناً سوق می‌دهد. پایان دادن به بقایای تقسیم کار بورژوازی در جامعه سوسيالیستی، نه تنها به مثابه روند تحقق و تکوین تقسیم کار کمونیستی بلکه در عین حال به مثابه روند نابودی پایه‌ای ترین مانع اجتماعی در راه تحقق سوسيالیسم و کمونیسم در زمینه شیوه توزیع محصولات مصرفی و به مثابه روند نابودی مهمترین پایگاه اجتماعی و عامل رشد دوباره سرمایه‌داری محسوب می‌شود. البته این‌گونه تاثیرات چند گونه و پیچیده و متقابل در مورد هر یک از روندهای تاریخی اقتصادی نابودی بقایای اقتصاد سرمایه‌داری در جامعه سوسيالیستی، به اشکال و درجات مختلف، صدق می‌کند.

فنی کار و رابطه انسان با وسایل تولید در روندهای کار پیوند و وابستگی دارد و شیوه اجتماعی توزیع محصولات مصرفی نیز به خودی خود و مستقیماً (از لحاظ میزان بارآوری کار و کیفیت محصولات مصرفی) با این شرایط فنی تولید بستگی می‌یابد، لذا هر شیوه توزیع معین با شیوه کار معینی انطباق داشته و شیوه کمونیستی توزیع، به مثابه شیوه توزیع طبیعی و پابرجای بشری، بر پایه تکوین شیوه کمونیستی کار و در انطباق با این شیوه کار تحقق پیدا می‌کند.

این امر به روشنی حاکی از این است که روند ابقاء سوسیالیسم و تکامل آن به سوی کمونیسم به طور بنیادی و جدایپذیری با یکدیگر پیوند یافته‌اند.

جدایی میان کار فکری و جسمی و تقسیم طبقاتی کار در جامعه سوسیالیستی، تا حدودی که وجود دارد، به لحاظ اثرات اجتماعی خود البته تا حدودی که بوسیله عوامل و وسائل معنوی، ایدئولوژیک و سیاسی و در اثر شرکت تمام افراد و تمام کارکنان یدی و جسمی در امر هدایت و رهبری تولید و سایر امور اجتماعی به طرق دموکراتیک مهار و تعدیل می‌یابد، نمود طبقاتی و بورژوازی کمتری پیدا می‌کند لیکن پایان دادن به آن منوط به نابودی بنیاد و تمایت هستی مادی و اجتماعی آن است که عبارت از همان امحاء و نابودی آن از طریق روندهای تغییر و تحول معین تکنیکی، اقتصادی و اجتماعی است و این مهمترین بخش از روند ماهوی تحقق اقتصاد سوسیالیستی را تشکیل می‌دهد. پایان دادن به بقایای تقسیم طبقاتی کار در جامعه سوسیالیستی، به طور اساسی و قطعی، فقط از طریق روند ایجاد تقسیم کار کمونیستی، یعنی تقسیم کاری که در آن بخصوص تمام افراد در جایگاه‌های اجتماعی کاملاً همسطح و برابری قرار می‌گیرند، انجام می‌پذیرد و این روند- گذشته از امر افزایش بارآوری کار- مهمترین بخش از کلیت روند ایجاد جامعه کمونیستی محسوب می‌شود. در تقسیم کار کمونیستی هر فرد، بنحوی ارگانیک و بنحوی کاملاً برابر و هم سطح با هر فرد دیگر، خودش مستقیماً در کار هدایت و رهبری و مدیریت امور شرکت دارد.

۲- پایان دادن به اسارت انسان به وسیله کار و حرفة‌اش و انقیاد انسان توسط وسایل کار: این جزء دیگری از اجزاء متشكله روند تحول و تکامل سوسیالیستی در شیوه کار محسوب می‌گردد. پدیده‌هایی چون محاکومیت مادام‌العمر افراد در انجام یک کار، انقیاد و اسارت افراد بوسیله حرفة‌اشان یا توسط وسیله کار و تباہی و مسخ و فرسودگی آنها و عقب‌ماندگی‌های آنها در این ارتباط از خصوصیات شیوه کار و تقسیم کار در جامعه بورژوازی بوده و از تنگاتها و محدودیت‌های اقتصادی و تاریخی قطعی و ناگزیر جامعه بورژوازی و دوران سرمایه‌داری محسوب می‌شود. این پدیده‌ها تنها در دوران سوسیالیسم از طریق تغییر و تکامل سوسیالیستی شیوه کار و تقسیم کار پایان‌پذیرفته و به کلی از میان می‌روند.

فقدان تنوع در کار و انجام مادام‌العمر یک کار، در مورد هر نوع شغل و حرفة، باعث می‌گردد که کار به صورت فعالیتی کسالت‌آور و خسته‌کننده و فرسوده‌کننده درآید و فرد را از لحاظ ذهنی یک‌جانبه‌نگر و محدودبین و نارسا می‌سازد و دچار دگم و تحجر می‌نماید؛ در چنین وضعیت، از رشد و شکوفایی استعدادهای دیگر فرد یعنی رشد و تکامل همه‌جانبه او جلوگیری

می‌شود و انواع استعدادهای وی قربانی رشد و پرورش او در زمینه آن شغل و حرفه‌اش می‌گردد و غیره. البته این گونه تأثیرات بسته به نوع کار نیز تفاوت می‌نماید لیکن در مفهوم معین و عام خود در کلیه موارد انجام مدام‌العمر یک کار صدق می‌کند. بعلاوه وسائل و ابزار کار ماشینی در تولید سرمایه‌داری کارگر را کمتر یا بیشتر به صورت ضمائم و قطعاتی از خود تبدیل می‌نماید و وی را همانند جزئی کوچک از ماشین تابع حرکت و عملکرد آن می‌سازد. بدین گونه به جای این که تولیدکننده وسائل کار را به کار گیرد و آن را تحت تسلط و کنترل خود داشته باشد خود وی تحت تسلط و اسارت این وسائل درمی‌آید و وی در اثر کار با این وسائل تولید چه بسا به لحاظ جسمی و روحی به طور جدی زیان و صدمه می‌بیند. این وضعیت و کار با ماشین موجب مسخ و فرسودگی و تباہی کارگر می‌گردد و غیره.

طی روند تکامل شیوه کار سوسیالیستی یعنی روند تاریخی ایجاد شیوه کمونیستی کار، شیوه آموزش کار پیشرفت نموده آموزش‌های زائد و غیرلازم حذف می‌گردد و آموزش حتی المقدور به صورت امری ساده و ساده‌تر درمی‌آید؛ کارها و فعالیت‌های مولد چه جسمی و چه فکری به صورت فعالیت‌های حتی‌الامکان ساده و ساده‌تر درمی‌آیند؛ ابزار و وسائل کار هرچه بیشتر کیفیت مطلوب‌تری یافته و به صورت ابزار و وسائلی درمی‌آیند که در روندهای کار هر چه بیشتر صرفاً تحت نظارت و تسلط کارکنان عمل می‌کنند؛ کارهای نامطبوع و طلاق‌فرسا بهبودیافته و از میان می‌روند و غیره. سازماندهی کار اجتماعی نیز مطابقاً در این راستا تغییر و تکامل پیدا می‌کند. به گونه‌ای که انجام کارهای متنوع و مختلف برای هر فرد و به صورتی کاملاً مطابق با میل وی و بدون هیچ‌گونه انقیاد و اسارت وی توسط کار و وسائل کار، در جامعه کمونیستی، به طور کامل امکان‌پذیر گشته و تحقق پیدا می‌کند. این روندها در عین حال در انتباط و در ترکیب با روند پایان دادن به جدایی بین کار فکری و جسمی و تقسیم طبقاتی کار انجام می‌پذیرند یا اجزائی لاینفک از این فرآیند را تشکیل می‌دهند. در این ضمن جدائی بین شهر و ده و صنعت و کشاورزی نیز از میان می‌روند و صنایع و کشاورزی و شهر و روستا در اشکالی منطبق با روند تحقق و تکامل شیوه سوسیالیستی کار با یکدیگر ادغام می‌یابند، البته این امریست که هم اکنون در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفت‌هه تا حدودی انجام پذیرفته است.

در ارتباط با آنچه بیان گردید ذیلاً گفته‌هایی از انگلیس نقل می‌شود:
"همینکه کار آغاز به تقسیم شدن می‌کند، هر کس دایره‌ی معین محدودی از فعالیت دارد که به او تحمیل می‌شود و او نمی‌تواند از آن پا بیرون نهاد، او صیاد، ماهیگیر یا شبان یا منتقد

انتقادی است و اگر بخواهد وسایل زیستن را از دست ندهد باید نیز همان بماند - در حالیکه در جامعه کمونیستی، جائی که هر کس دایره فعالیت ویژه‌ای ندارد، بلکه می‌تواند در هر رشته خود را بسازد، جامعه تولید همگانی را تنظیم می‌کند و از این رو به من امکان می‌دهد امروز این و فردا آن کار را کنم، بامداد شکار کنم، بعداز ظهر ماهی بگیرم و شامگاه به دامپوری پردازم و پس از غذا نیز اگر خوش داشتم انتقاد کنم، بی‌آنکه هرگز صیاد، ماهیگیر، شبان یا منتقد شوم». (ایدئولوژی آلمانی، ترجمه فارسی صفحه ۴۲).

"اولین تقسیم کار، جدائی شهر از ده، بالاصله دهنشینان را به تحقیق هزاران ساله و شهرنشینان را به رقیت تحت حرفة‌اشان محاکوم ساخت. این تقسیم کار مبادی تکامل فکری اولی و تکامل جسمی دومی را نابود گردانید. هنگامی که دهفان زمین را و شهرنشین حرفه را تصاحب می‌کند، درواقع به مقیاس وسیع‌تری زمین دهفان را و حرفه، صاحب حرفه را تصاحب می‌کند. همین که کار تقسیم می‌شود، انسان هم تقسیم می‌شود. برای پرورش یک نوع فعالیت انواع دیگر استعدادهای جسمانی و معنوی قربانی می‌شوند. مانوفاکتور حرفه را به عملیات جزئی اش تجزیه می‌کند و هر یک از این اجزاء را به مثابه مشغولیت مادام‌العمر به یک کارگر واگذار می‌کند، و بدین ترتیب او را مادام‌العمر به وظیفه‌ای جزئی و وسیله کار معینی وابسته می‌سازد." ماینیسم صنعت بزرگ کارگر را از ماشین به حد صرفاً متعلقات ماشین تنزل می‌دهد. "نه تنها کارگران، بلکه حتی طبقاتی که کارگران را مستقیم یا غیرمستقیم استثمار می‌کنند، در نتیجه تقسیم کار، تحت رقیت ایزار کارشان درمی‌آیند، بورژوازی بی‌شعور تحت سرمایه‌اش و حرص سود، حقوق‌دادن تحت تصورات متحجرش که بر وی چون قدرت مستقلی حکومت می‌کند و اصولاً "اقشار تحصیل کرده" تحت انواع تحجر محلی‌گری و یک جانبه

*: در ضمن عقب‌ماندگی انگلیس از لحاظ نگرش و برخوردن نسبت به حیوانات حیرت‌آور است! البته مارکس و لنین و ... و ... هم از این لحاظ همانند انگلیس هستند! فی المثل نظرات مارکس در مورد حیوانات و روابط انسانها با آنها، که گاهًا در اینجا و آنجا بطوط پراکنده و بنحوی تلویحی یا صریح بیان گردیده، نشان میدهند که وی در این زمینه دارای دیدگاهی بشدت خویشتن پرستانه بشری و غیر انسانی و جنایتکارانه و نادرست است! او بکلی از موضوع ستم انسان بر حیوانات و ستمکشی و درد و رنج حیوانات پرت و مطلقاً نسبت به این موضوع بی‌اعتناء است! آن مارکس، که در زمینه مناسبات بین انسانها دارای آنچنان اندیشه‌های انسانی و مترقبانه و انقلابی و پیشووانه است، در زمینه روابط انسانها با حیوانات دارای اندیشه‌ای بشدت نا انسانی و تنگ بینانه و عقب مانده و مرتعانه و محافظه کارانه میباشد!

نگریشان، تحت نارسایی فکری و جسمیشان، تحت مسخ شدگی ناشی از تربیت برای تخصص معین و وابستگی مادامالعمر به این تخصص، حتی اگر این تخصص بیگارگی محض باشد." (آنی دورینگ، فصل سوم، تولید، ترجمه فارسی صفحات ۲۸۲ و ۲۸۳).

"اتوبیوگرافی‌ها هم کاملاً به اثرات تقسیم کار، مسخ کارگر، و کاری که تنها تکرار مکانیکی و دائمی و دائم‌العمر یک نوع حرکت است واقف بوده‌اند. فوریه و اوئن رفع اختلاف شهر و ده را به مثابه شرط اساسی از بین بردن تقسیم کار می‌دانستند. به عقیده این دونفر جمعیت می‌باید در گروه‌های ۱۶۰۰ تا ۳۰۰۰ نفری در سراسر مملکت پراکنده گردد، هر گروه در قصر وسیعی، در مرکز منطقه‌اشان با وسیله معاش مشترک زندگی کنند." از نظر هر دو، هر عضو جامعه هم به کشاورزی و هم به صنعت اشتغال دارد." حتی در کشاورزی و در صنعت هم باید برای فرد حداکثر تنوع ممکن در شغل وجود داشته باشد، و هر دو متناسب با آن برای جوانان تعلیم و تربیتی جهت حداکثر فعالیت همه‌جانبه طلب می‌کنند. به عقیده هر دو، انسان باید به طور همه‌جانبه از طریق فعالیت عملی همه‌جانبه تکامل یابد و کار باید جذابیت از دسترفته‌ی ناشی از تقسیم کار را مجدداً به دست آورد، بدؤاً از طریق تنوع و سپس آن‌طوری که فوریه می‌گوید توسط "استراحت" کوتاه متناسب با هر کار." (همانجا، صفحه ۲۸۳).

"حل تضاد شهر و ده نه تنها ممکن است، بلکه حتی به ضرورت تولید صنعتی مبدل شده است، همچنانکه به ضرورت تولید کشاورزی و مضافاً خدمات پهداشت عمومی نیز بدل گشته است. تنها از طریق ادغام شهر و ده می‌توان آلودگی هوا، آب و زمین را از بین برده، تنها توسط چنین ادغامی است که می‌توان توده‌های سرازیرشده به شهرها را به جائی برد که فضولاتشان به جای ایجاد بیماری برای گیاهان به کار رود." (همانجا صفحه ۲۸۶).

"جامعه آزاد شده از محدودیت‌های تولید سرمایه‌داری" از این طریق که "نوعی تولیدکننده ایجاد می‌کند که آموزش‌های همه‌جانبه یافته و اساس علمی همه تولید صنعتی را درک کرده و هر کدام از تولیدکنندگان یک سری از رشته‌های تولید را از ابتدا تا انتهای عملاً می‌آموزند، نیروی مولود جدیدی خلق می‌کند." (همانجا، صفحه ۲۸۶).

آنچه را که تا کنون در این مبحث بیان گردید در اینجا به طور اختصار بدین شرح بازگو می‌نماییم: تقسیم کار و شیوه کار طبقاتی یعنی جدایی بین کارفکری و کار جسمی و سلسله مراتب اجتماعی شغلی و اسارت و انقیاد انسان توسط کار و وسایل کار از متعلقات ذاتی و لاینک شیوه تولید سرمایه‌داری هستند و بقایای آنها در جامعه سوسيالیستی به طور فی‌نفسه و به خودی خود نیز مشتمل بر مناسباتی ستم‌آمیز و طبقاتی و بیانگر وجود شرایط و مناسباتی

بورژوازی و طبقاتی می‌باشد و بعلاوه یک مانع بنیادی و اساسی در راه تحقق شیوه توزیع کمونیستی به هر کس بر حسب نیازش محسوب می‌شوند. بقایای این تقسیم کار و شیوه کار در جامعه سوسیالیستی بنیادی‌ترین و مهمترین آثار و بقایای جامعه سرمایه‌داری پیشین و در عین حال بنیادی‌ترین و مهمترین ریشه‌ها و نطفه‌ها و زمینه‌های رشد مجدد سرمایه و بازگشت حاکمیت بورژوازی را تشکیل می‌دهند. تولید سوسیالیستی در زمینه تقسیم کار و شیوه کار ماهیتاً عبارت از روند نابودی بقایای شیوه کار جامعه سرمایه‌داری پیشین و روند تکوین و تحقق شیوه کار کمونیستی است. در شیوه کار کمونیستی تقسیم کار به گونه‌ای است که کاملاً تحت کنترل و مهار انسان قراردادشته و در آن تمام انسان‌ها و تمام افراد بلا استثناء به طور کامل در جایگاه اجتماعی و در سطح اجتماعی برابر و هم‌طرازی قرار می‌گیرند و بعلاوه اثرات و عوارض اسارت‌آمیز یا زیانبخش مربوط به شغل و حرفة به خودی خود و مربوط به وسائل کار و مکانیسم فنی تولید دیگر برای تمام آنان از میان رفته است.

معذلک در اینجا تفاوت بین جامعه سوسیالیستی و جامعه کمونیستی را از لحاظ مسئله رهبری روندهای کار و سایر امور جامعه که شامل دولت سوسیالیستی نیز می‌شود بطور اختصار مورد تأمل قرار میدهیم؛ رهبری در جامعه سوسیالیستی مبتنی بردو اصل است: ۱- تقلیل حتی الامکان هرچه بیشتر رهبری و هدایت و مدیریت بمثابه کارهای جداگانه و مختص افرادی خاص. ۲- انجام رهبری مورد نیاز جامعه بوسیله نمایندگان کارکنان و عموم مردم برطبق شرایط ذیل: نمایندگان از یکسوی مستقیماً توسط عموم کارکنان هر موسسه تولیدی و اقتصادی (و هر موسسه فرهنگی و اجتماعی و غیره) و عموم مردم هر محله- که میتوان گفت بطور منظم یا در موارد لازم مجمع همگانی یا توده ای تشکیل میدهند- برای رهبری امور خود آن موسسه یا محله انتخاب می‌شوند و قبل از همه به صورت «شورا» (شورای نمایندگان) تشکل میابند؛ ازسوی دیگر در مقیاس های وسیع تر جامعه نمایندگان موردنیاز که باز صورت شورا سازمان میابند یا از میان همان نمایندگان موسسه ها و محله ها تشکیل میگردند و یا در صورت لزوم بطور جداگانه و مستقیماً توسط عموم کارکنان یا مردم ذیربط انتخاب می‌شوند و بهر حال همه نمایندگان در هر سطحی دارای آنچنان روابط اجتماعی و سازمانی با کارکنان موسسات و افراد جامعه هستند که تحت نظارت مستمر و دائمی کارکنان و مردم ذیربط و در هر زمان توسط اینان قابل عزل می‌باشد و در عموم موارد مهم مطابق با نظر و تصمیم اینان عمل میکنند؛ حقوق و عایدی نمایندگان یعنی اعضاء شوراهای هم سطح حقوق و عایدی متوسط عموم کارکنان است؛ و بهر صورت افراد باید در انتخاب خود توجه و سعی نمایند که نمایندگان دارای

اخلاق انسانی و معتقد به آرمان کمونیسم و خط مشی تداوم و تکامل بخشیدن به سوسیالیسم و دارای ایده اتکاء بر نظرخواهی مستمر از عموم کارکنان و عموم مردم و فکرآ پاییند ضوابط و مقررات تدوین و تصویب شده واقعاً دموکراتیک سوسیالیستی باشند. و بالاخره شوراهای مربوطه نمایندگان و تشکلات این شوراهای خود و یا افراد واحد شرایط دیگری که توسط آنها انتخاب میشوند و در مقابل آنها پاسخگو و هر زمان توسط آنها قابل عزل هستند و حقوق و عایدی ای هم سطح عایدی متوسط عموم کارکنان دارند مسئولیت های قانونگذاری و نظارتی و اجرائی و قضائی مورد نیاز بعنوان مجموعه دولت سوسیالیستی را بعهد خواهند گرفت و چگونگی این مسئولیت های آنها یا افراد مورد انتخاب آنها مدت زمان و شکل تشکیلاتی فعالیت اشان و شکل تشکیلاتی ارتباط اشان با یکدیگر بمنظور هدایت و رهبری امور اقتصادی و سیاسی و فرهنگی و قضائی در سطوح مختلف جامعه بگونه ایست که آنها بصورت صرفاً «رهبران» دائمی و مدام العمر و نظائر آن، که مافوق توده های مردم محسوب شوند، تشخص نیافته و ثبیت نمایند و از تمرکز قدرت در دست یک یا چند فرد ممانعت میشود و غیره.

این سیستم رهبری بیانگر دموکراسی واقعی و حتی الامکان مستقیم، دموکراسی شورائی سوسیالیستی است. باید به این مطلب هم توجه نمود که در جامعه سوسیالیستی در عین حال ممکن است اشکال معینی از رهبری و مدیریت امور - البته عموماً در سطوح پایین تر و جزئی تر در موسسات مختلف - بوسیله افرادی انجام گیرد که مستقیماً توسط کارکنان یا مردم انتخاب نمی شوند و بلکه بیشتر بعلت اینکه واحد ویژگی های شغلی خاص و مورد نیازی هستند در سمت رهبری یا مدیریت قرار میگیرند. این کسان نیز توسط نمایندگان یا مسئولین منتخب نمایندگان انتخاب میشوند و تحت نظارت آنها قرار دارند.

امادر جامعه کمونیستی، رهبری موردنیاز در امور اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی علی العموم مستقیماً توسط خود عموم افراد صورت میگیرد و بگونه ایکه هر فرد، بنحوی کاملاً هم سطح و برابر با هر فرد دیگر، خودش مستقیماً در کار هدایت و رهبری و مدیریت مورد نیاز نیز شرکت دارد. طی فرآیند نسبتاً تدریجی تکامل و ارتقاء سوسیالیسم به کمونیسم، شکل سوسیالیستی رهبری نیز متدرجأ به شکل کمونیستی گذار و تحول میابد.

آنچه که در باره سیستم رهبری در جامعه سوسیالیستی گفته شد، ما فکر میکنیم که پایه و اساسی ثابت محسوب میشود که جزئیات و کلیت مبتنی بر آن بر حسب خودویژگی ها و شرایط شخص جامعه ممکن است تاحدود معینی تفاوت نماید و بعلاوه باید در عمل مورد آزمون قرار گیرد تا در نتیجه ایرادها و نواقص آن معلوم و رفع شوند.

در جامعه سوسیالیستی، البته بنحوی مداماً کاهش یابنده، هنوز رهبری و هدایت امور در تمامی حیطه ها و سطوح، به شرحی که بیان گردید، علی القاعده در درجه نخست بوسیله نوعی نمایندگان و منتخبین البته واقعی کارکنان و عموم مردم و اگر چه تحت نظارت و متنکی بر رأی و تصمیم اینان و در درجه دوم توسط افرادی غیر منتخب از سوی مردم ولی واجد ویژگی های شغلی موردنیاز صورت می پذیرد و اینچنین کار هدایت و رهبری هنوز جنبه طبقاتی و بورژوازی دارد و حاکی از بقایایی طبقاتی است و راه بنیادی کمونیستی برای پایان دادن به آن طبعاً همان انتقال علی العموم این کار از حوزه اختیار نمایندگان و یا افراد ویژه به خود عموم کارکنان و عموم افراد است و به گونه ایکه در عین حال برابری کامل همه افراد با یکدیگر نیز بنحوی ارگانیک تأمین و ایجادگردد و این معنای تحقق بخشیدن به تقسیم کار کمونیستی است.

در جامعه سوسیالیستی ضرورت رهبری و هدایت امور به شیوه واقعاً و کاملاً دموکراتیک و به شرحی که بیان گردید هم از حیث لزوم اعمال اراده هر چه کاملتر مستقیم و موثر همگان در اداره و رهبری جامعه و هم از لحاظ حفظ جامعه سوسیالیستی موجود در برابر تباہی و انشطاط و هم از جهت تأمین هر چه کاملتر محیط اجتماعی مساعد برای تحقق فرآیند ارتقاء به سطح تقسیم کار متكاملتر کمونیستی بطور تام و تمام وجودمیابد؛ و هرگونه هدایت و رهبری که نه به شیوه واقعاً دموکراتیک امکان پذیر مزبور بلکه توسط گروههای بنحوی مافق مردم انجام گیرد مانند تسلط و حاکمیت الیگارشی های حزبی بر دولت و جامعه- امری نادرست و غیرسوسیالیستی است. تاحدیکه بنظر مامیرسد، نقش و فعالیت مستقیم احزاب کمونیستی در جامعه سوسیالیستی بطور اختصار عبارت از ترویج و تبلیغ کمونیستی، آگاهی دهی و روشنگری کمونیستی به شیوه مقتضی و مناسب و بدینگونه هدایت کمونیستی مبارزات و جهت گیری های مردم در زمینه های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و معنوی و غیره و بویژه در زمینه امر تداوم و تکامل سوسیالیسم در راستای نیل به جامعه جهانی کمونیستی کاملاً بدون طبقات و آزاد از هرگونه سلطه و ستم است! البته اعضاء احزاب کمونیستی، فقط بمثاله افراد، میتوانند از سوی کارکنان و مردم برای مسئولیت های نمایندگی و از سوی شوراهای رهبری امور اجرائی و قضائی و غیره برگزیده شوند.

λλ

۴- تولید و مبادله کالایی در اقتصاد سوسياليستي

سوسياليسم در عین حال فرآيند نابودی تولید سرمایهداری به مثابه تولید کالایی است. پس از انقلاب سوسياليستی و سازماندهی مقدماتی اقتصاد سوسياليستی، نظام تولید و مبادله کالایی سرمایهداری و حاکمیت مادی و معنوی آن متلاشی می‌شود و فقط به میزان معین و محدودی و در شکل و محتوایی دیگر که تولید سوسياليستی، اساساً به علت شیوه توزیع به هر کس مطابق کارش، بدان نیاز دارد باقی می‌ماند و این نیز روند کاهش باندهای را می‌گذارتند تا این که با تحقق کامل شیوه توزیع به هر کس بر حسب نیازش و توسعه و تکامل سوسياليسم در جهان، به طور کامل ناپدید می‌گردد.

در دوران پیش از سرمایهداری تولید به مثابه تولید وسایل مورد نیاز انسان‌ها به دو شکل صورت می‌گیرد: تولید برای مصرف چون تولید فئودالی و تولیدات دهقانان و جماعات آزاد روسایی که عمدتاً یا تماماً وسایل مورد نیاز برای مصرف و استفاده خود (يعني خودشان و ارباب فئودال و وابستگان وی) را تولید می‌کردند یا به بیان دیگر وسایلی را که تولید می‌کردند مستقیماً (بدون داد و ستد یعنی خرید و فروش) به مصرف می‌رسید، و تولید برای فروش که تولید کالایی را تشکیل می‌داد و بیشتر محصولاتی را دربرمی‌گرفت که به صورت وسایل کار و برخی وسایل مصرفی در حرف و صنایع متعلق به پیشه‌وران آزاد تولید می‌گردید. محصولات تولید کالایی از طریق خرید و فروش به دست مصرف‌کننده و استفاده‌کننده از آنها می‌رسید. بخشی از تولید فئودالی و سایر تولیدات غیرکالایی نیز ممکن بود برای فروش تخصیص داده شود و وارد حوزه مبادله و داد و ستد گردد. محصولاتی که در صنایع متعلق به پیشه‌وران آزاد تولید می‌گردید یعنی تولید کالایی - که کم و بیش بخش فرعی تولید اجتماعی محسوب می‌شد - همراه با قسمت‌هایی از محصولات بخش‌های دیگر تولید جامعه به فروش می‌رسید یعنی وارد حوزه مبادله و گردش کالاها می‌گردید و این امر عموماً به وسیله کسبه و بازرگانان انجام می‌گرفت. تا این زمان تولید و مبادله کالایی کم و بیش نقشی فرعی در کل تولید و اقتصاد جوامع ایفاء نماید و در بخش تولید کالایی استثمار نیروی کار و تولید اضافه‌وارزش و انباست سرمایه تقریباً وجود نداشته یا مقدار نسبتاً ناچیزی را تشکیل می‌دهد.

در دوران برددهاری و پیش از آن در دوران‌های اواخر جوامع اشتراکی ابتدایی نیز آن بخش از تولید که به فروش می‌رسد نسبت به آن‌چه که مستقیماً برای مصرف تولید می‌گردید روی‌هم رفته و کم و بیش بخشنده فرعی بوده است.

با تحولات اقتصادی و تاریخی معینی که صورت می‌گیرد، از یک سوی تولیدکننده یعنی دهقان وابسته یا آزاد، پیشه‌ور و غیره از وسایل تولید جدآگرددیده و به فردی آزاد (بدون وابستگی‌های فنودالی و فاقد مالکیت بر وسایل تولید) و فقط دارنده نیروی کار خویش تبدیل می‌گردد و از سوی دیگر وسایل تولید و معاش به صورت سرمایه در دست افراد نسبتاً محدودی متتمرکز می‌گردد که تولیدکننده را اجیر می‌کنند و نیروی کار او را می‌خرند. و بدین‌گونه نیروی کار نیز به یک کالا تبدیل می‌شود. از این زمان تولید سرمایه‌داری آغاز می‌شود و تولید کالایی به تولید سرمایه‌داری تحول و تکامل می‌یابد. از این زمان نیروی کار برای خود کارگر شکل کالایی پیدا می‌کند که متعلق به اوست و می‌تواند و مجبور است که برای امرار معاش آن را به سرمایه‌دار بفروشد و خاصیت این کالایی ویژه برای سرمایه‌دار این است که اضافه ارزش ایجاد می‌نماید. بدین‌گونه کار کارگر شکل کار مزدی پیدا می‌کند و کار مزدی پایه و اساس تولید سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد زیرا اضافه ارزش، که تولید و تصاحب آن هدف و نیروی محرك ویژه این شیوه تولید را تشکیل می‌دهد، بوسیله کار مزدی تولید و ایجاد می‌شود. تولید کالایی به صورت تولید سرمایه‌داری تکامل و تحول یافته و با این شکل رو به گسترش می‌گذارد تا این که سرانجام تمام تولید اجتماعی را فراگرفته و بر جامعه حکم فرما می‌گردد. در تولید و اقتصاد کالایی، هر محصول به قصد فروش تولید می‌شود و لذا عنوان کالا به خود می‌گیرد و کالاهای بر طبق مقدار کار اجتماعی نهفتة در آنها، که ارزش آنها محسوب می‌شود، با یکدیگر مبادله و خرید و فروش می‌شوند و این مبادله، از مرحله تاریخی معینی که پیش از ظهور سرمایه‌داری بوجود می‌آید، دیگر عموماً به وساطت پول، که شکل عام معادل ارزش به خود گرفته است، انجام می‌پذیرد. در این نوع تولید، ارزش شکل تجسم یافته کار اجتماعی ای است که برای تولید کالا مصرف شده است. تولید کالایی در شکل تولید سرمایه‌داری، که بر پایه کار مزدی قرار گرفته است، توسعه و تکامل می‌یابد و با این شکل در جامعه گسترش و عمومیت و حاکمیت پیدا می‌کند.

در تولید سرمایه‌داری از این جهت هر محصول از پیش به قصد فروش تولید می‌شود تا این که اضافه ارزشی که توسط کارگر در روند تولید ایجاد شده و در پیکر محصول تولید شده یعنی کالا نهفتة است به صورت سود و غیره تحقق پیداکند. لذا دیگر تمام محصولات و ثروت‌هایی

که تولید می‌شوند به صورت کالا‌هایی درمی‌آیند که از محیط دوران و گردش می‌گذرند تا اینکه اضافه ارزش ایجاد شده را تحقق بخشنند. و این نوع تولید و مبادله کالایی، به عنوان شیوه تولید عمومی و حاکم، طبعاً اثرات مادی و اجتماعی و معنوی خود را بر سراسر جامعه و روابط اجتماعی حکفرما می‌نماید.

با انجام انقلاب سوسياليستي و سازماندهی آغازين اقتصاد سوسياليستي، توليد سرمایه‌داری به مثابه توليد کالايي متلاشى می‌گردد؛ نظام کار مزدى سرنگون و تلاشى می‌يابد و کار در شكل کار مزدى به عنوان شکل حاكم و از جمله پديده بيکاري و وجود جمعيت کارگری مزاد و بدون اشتغال و ارتش ذخیره بي‌کار به مثابه يك تجلی اين شکل حاكم از ميان می‌رود؛ توليد به قصد فروش به منظور کسب سود از ميان برداشته می‌شود؛ عملکرد عرضه و تقاضا و مقتضيات بازار خريد و فروش کالا آن گونه که در اقتصاد سرمایه‌داری وجود دارد در اساس خود متوقف می‌گردد؛ توليد وسائل توليد برای فروش و توزيع اين وسائل در رشته‌ها و واحدهای مختلف تولیدی از طریق خريد و فروش به گونه‌ای که در توليد سرمایه‌داری دیده می‌شود از ميان می‌رود؛ توزيع نیروی کار در واحدها و شاخه‌های مختلف توليد به شیوه سرمایه‌داری يعني بنا بر تعیير و نوسانات ارزش آن از ميان می‌رود و غيره. چگونگی و میزان توليد وسائل توليد و وسائل و خدمات مصرفی مورد نياز و چگونگی تأمین کارکنان موردنیاز شاخه‌ها و واحدهای مختلف تولید و غيره، همانند سایر اجزاء و روندهای توليد و اقتصاد سوسياليستي، بر طبق برنامه و برنامه‌هایي که بيان مشخص و نقشه‌مند قانونمندی، اهداف و نیازهای اقتصاد سوسياليستي است تعیين گردد و مشخص می‌شوند و البته در عین حال با يك روال طبيعي و به شیوه‌ای آزادانه و واقعاً دموکراتيك مشخص گشته و تحقق عملی پیدا می‌کنند.

ليکن به علت وجود شیوه توزيع سوسياليستي وسائل و خدمات مصرفی يعني اين که هر کس مقدار کاري را در يك شکل با همان مقدار کار در اشكال ديگر يعني در اشكال وسائل و خدمات مصرفی مبادله می‌کند يا به بيان ديگر به علت اين که هر کس برابر با مقدار کاري که به جامعه تحويل می‌دهد می‌تواند از محصولات مصرفی برداشت و استفاده کند، اقتصاد کالايي تا حدود معيني به طور کاهش يابنده باقی می‌ماند. اين علت اصلی و عمومی وجود بقایاي توليد و مبادله کالايي در جامعه سوسياليستي است. ارتباط اقتصادي اشكال فرعی اقتصادهای سوسياليستي، که ممکن است تا حدودی و تا مراحلی وجود داشته باشند، با اقتصاد عمومی

سوسیالیستی و با افراد نیز از طریق مبادله کالایی انجام می‌پذیرد. بعلاوه روابط اقتصادی جامعه سوسیالیستی با جوامع دیگر نیز حاوی مبادله و اقتصاد کالایی است.

بقایای اقتصاد کالایی در جامعه سوسیالیستی قبل از همه و مهمتر از همه بیانگر وجود شیوه توزیع محصولات مصرفی بر طبق میزان کار افراد است که حاکی از وجود بقایای حقوق اجتماعی بورژوازی در زمینه توزیع می‌باشد و اشکال دیگر آن نیز در حد خود بیانگر وجود بقایای اقتصادی و اجتماعی بورژوازی و خرد بورژوازی هستند. تا زمانی که شیوه توزیع به هر کس مطابق با مقدار کارش بر جامعه کم و بیش حکم‌فرما بوده و هنوز شیوه توزیع به هر کس بر حسب خواست و نیازش در تمام حیطه‌های اقتصاد اجتماعی تحقق پیدا نکرده است ما هنوز کم و بیش با یک جامعه سوسیالیستی و نه کمونیستی سر و کار داریم که به طور ناگزیر تا حدودی نیازمند مبادله کالایی است؛ اقتصادهای فرعی سوسیالیستی نیز تا زمانی که حذف نشده‌اند در حد خود بر وجود اقتصاد کالایی در جامعه می‌افزایند؛ وجود جوامع دیگر سرمایه‌داری و شاید سوسیالیستی، که با جامعه روابط اقتصادی دارند، به سهم خود موجب ابقاء و تداوم حیات بقایای اقتصاد کالایی می‌باشند. اقتصادهای کالایی، که بدین علل در جامعه سوسیالیستی وجود دارند، در حالی که کم و بیش فرآیند کاهش‌یابنده و نابودشونده‌ای را می‌گذرانند در عین حال زمینه‌های کالایی رشد مجدد سرمایه و حاکمیت سرمایه‌داری در این جامعه محسوب می‌شوند.

بدیهی است که تصور پایان دادن کامل به بقایای اقتصاد کالایی در جامعه سوسیالیستی جدا از روندهای افزایش ضروری بارآوری کار و نابودی هرگونه شیوه کار و تقسیم کار بورژوازی و هر گونه مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و توزیع و همچنین جدا از روند تحقیق و تکامل سوسیالیسم بر پهنه گیتی تصوری واهمی و نادرست است. املاع اقتصاد کالایی منوط و وابسته به تحقیق شیوه کمونیستی توزیع وسائل و خدمات مصرفی است و این خود بنیاداً و اساساً منوط و وابسته به تحقیق شیوه کار کمونیستی و تکامل کمونیستی میزان بارآوری کار و نابودی هرگونه بقایای مالکیت‌های بورژوازی و غیره می‌باشد و در مرحله معینی با روند پیشرفت و تکامل سوسیالیسم در سطح جهانی ارتباط می‌یابد.

تحقیق شیوه توزیع کمونیستی به هر کس بر حسب نیازش خود اولاً مستلزم تحقیق برابری و آزادی اجتماعی کامل انسان‌ها در قلمروی مالکیت بر وسائل تولید و در حیطه تقسیم کار و مستلزم بازتاب یافتن این امر در حیات معنوی، اخلاقی و فکری آنها می‌باشد و ثانیاً نیازمند افزایش میزان وسائل تولید و نیروی بارآوری کار تا حدی است که بر اثر آن میزان تولید

محصولات مصرفی به سطحی برسد که محدودیت‌هایی را که در این ارتباط شیوه توزیع سوسيالیستی به هر کس بر حسب میزان کارش در خود دارد از میان بردارد.* بنابراین امضاء كامل اقتصاد کالایی نیز وابسته به تحقق روندهای اقتصادی و اجتماعی مذبور است.

*: چنانکه میزان تولید سرانه کشورهای پیشرفته کنونی سرمایه داری نشان میدهد، ممکن است در آینده ها یک پیش شرط مادی اجرای اصل کمونیستی «به هر کس بر حسب نیازش» مشتمل بروفور و فراوانی کافی وسائل و خدمات مصرفی در بعضی از کشورهای سرمایه داری فراهم و ایجادگردد. اما بالین وجود دراینگونه جوامع نیز بنظرما پس از انقلاب سوسيالیستی و در دوران سوسيالیسم اجرای کامل و پایدار اصل مذبور - البته درسیری کاهش یابنده و امکاناً کوتاه تر - انجام پذیرنیست و در ابتدا فقط در بخش های معینی از اقتصاد که بندridge فزونی و توسعه میابند میتواند انجام گیرد. زیرا پیش شرط های دیگر یعنی پیش شرط های مادی و اجتماعی و معنوی تحقق واقعی و پایدار هر یک از دو جزء کل اصل «از هر کس بر حسب توانائی اش، به هر کس بر حسب نیازش» مشتمل بر نابودی کامل بقایای تقسیم کار بورژوازی و طبقاتی و اسارت انسان توسط کار و حرفة و وسائل کار یعنی ایجاد تقسیم کار کمونیستی و بطور کلی تر شیوه کار کمونیستی و همچنین رشد اخلاق و تفکر کمونیستی و همگانی شدن آن هنوز واقعاً صورت نپذیرفته اند و باید در طی فرآیندتاریخی سوسيالیسم بطور کامل انجام گیرند. لذا نقاوت این جوامع پس از گذار به سوسيالیسم با جوامع سوسيالیستی دیگر که پیش شرط مادی وفور و فراوانی محصولات مصرفی در آنها هنوز در این حد بوجود نیامده عمدتاً بدینگونه است که در اولی ها اولاً سطح رفاه و برخورداری افزاد از وسائل و خدمات مادی بیشتر و بالاتر و میزان کارتولیدی آنها کمتر و ثانیاً امکاناً دوران سوسيالیسم کوتاه تر میباشد.

در جوامع پیشرفته تر مذبور در دوران سوسيالیسم، خود امر تولید محصولات مصرفی باز هم حداقل سه یا دو روند نسبتاً تدریجی و مداوم را بین شرح طی میکند: امکاناً و شاید باز هم افزایش میزان بار آوری کار و تولیدات مصرفی؛ بهبود کیفیت این محصولات؛ و بالاخره انتقال از تولید محصولات حیوانی و دامی (گوشت، شیر، لبیبات، تخم مرغ، چرم، پوست، محصولات آزمایش شده روی حیوان، خدمات بدبست آمده با استفاده ظالمانه از حیوان و غیره) به تولید فرآورده های صرفاً گیاهی و تبدیل اینها به محصولات جاشین فرآورده های حیوانی از طریق ابداع و کاربرد ابزارهای معین تولیدی بمنظور تأمین شرط مادی پایان دادن به ستمگری انسان بر حیوانات.

بدیهی است که تحول و بهبود بخشیدن هرچه بیشتر به افزارهای تولید فرآورده های مصرفی از لحاظ ایجاد سهولت و مطبوعیت کار با این افزارها و بلحاظ ارتقاء بازدهی آنها و ازحیث منطبق ساختن آنها با مقتضیات امر عدم تخریب محیط زیست، چیزی است که به روند تحول و تکامل سوسيالیستی شیوه کار مربوط میشود.

در اینجا شاید نامناسب نباشد که به این نکته اشاره شود که شیوه توزیع کار بر طبق اصل "از هر کس بر حسب توانایی اش"، که بیانگر شیوه کار و تقسیم کار یعنی پایه و بنیادی است که شیوه توزیع وسایل و خدمات مصرفی با آن اطباق دارد، در دو جامعه سوسیالیستی و کمونیستی تفاوت می‌نماید اگر چه بنا بر خود این عبارت یکسان به نظر می‌آید. این تفاوت درواقع در مبحث سوم بررسی و بیان گردیده است. در جامعه سوسیالیستی شیوه "از هر کس بر حسب توانایی اش" هنوز حاوی محدودیتها و تنگناها و نابرابری‌هایی است که میراث ناگزیر شیوه تولید سرمایه‌داری و جامعه بورژوازی پیشین می‌باشد. در حالیکه در جامعه کمونیستی توانایی‌ها و استعدادهای تمام افراد به طور همه‌جانبه و همسطح فرست رشد و بروز می‌یابد و همه افراد در نظام تقسیم کار اجتماعی جایگاه‌ها و مکان‌های کاملاً همسطح و هم‌طرزی را احراز می‌نمایند و از هر گونه اسارت و انقیاد ناشی از کار و وسایل کار آزاد می‌گردد و با آزادی کامل و کاملاً مطابق با میل و خواست خود کار و فعالیت‌های مولد انجام می‌دهند و غیره. با کمی توجه دیده می‌شود که در این جامعه شیوه "از هر کس بر حسب توانایی اش" مفهوم حقیقی و واقعی خود را دارد اما در جامعه سوسیالیستی با محدودیتها و تنگناهایی مواجه است که نمی‌تواند آنچنان حقیقتاً واقعاً بروز و تحقق پیدا کند.

در شیوه کمونیستی "از هر کس بر حسب توانایی اش"، در اینجا، توانایی‌های متفاوت افراد حاکی از تفاوت در نوع و مقدار کاری است که افراد می‌توانند انجام دهنند نه حاکی از تمایز و نابرابری در سطح اجتماعی کار که بیانگر شیوه کار بورژوازی و بقایای نظام‌های سرمایه‌داری و طبقاتی است. در جامعه کمونیستی سطح اجتماعی کار (با توجه به مجموع کارهای مختلفی که هر فرد انجام می‌دهد) برای تمام افراد برابر و یکسان است.

مبث را با تشریح مختصر مطالبی چند در رابطه با تولید و مبادله کالایی در جامعه سوسیالیستی دامه می‌دهیم:

از مقدار کاری که فرد به شکلی یا در اشکالی به جامعه ارائه می‌دهد سهمی به عنوان هزینه‌های عمومی جامعه کاسته می‌شود و باقیمانده عبارت از مقدار ارزشی است که برابر با آن وی می‌تواند از وسایل و خدمات مصرفی استفاده کند. هزینه‌های عمومی مزبور از این قبیل هستند: هزینه‌های مربوط به گسترش تولید و تکامل شیوه تولید (نیروهای مولد و روابط تولیدی)؛ هزینه‌های مربوط به روساخت اجتماعی و قلمروی غیر تولیدی؛ هزینه‌های مربوط به خدمات آموزشی؛ هزینه‌های مربوط به تأمین زندگی افرادی که قادر به کار نیستند؛ اندوخته لازم برای مقابله با اتفاقات و نابسامانی‌های غیرقابل پیش بینی حاصل از عوامل طبیعی و

غیره. به بیان دیگر از مجموع تولید اجتماعی هزینه‌های عمومی مذکور کاسته می‌شود و باقیمانده به عنوان محصولات مصرفی مطابق با مقادیر کار افراد بین آنها توزیع می‌گردد. بررسی جزئیات این مطلب در اینجا برای ما مقدور نیست فقط به ذکر چند نکته بدین شرح بسنده می‌نماییم:

خدمات آموزشی کم و بیش به دو بخش تقسیم می‌شوند: آموزش‌های عمومی و آموزش‌هایی که فرد در زمینه کار و فعالیت‌های مولد خودگزاراند است. آموزش عمومی برای همه افراد کمیتی نسبتاً ثابت و سهم همه افراد از این بابت برابر و یکسان است. لذا گذشته از این، مقداری که هر فرد برای هزینه‌های آموزشی می‌پردازد در واقع مناسب با میزان آموزشی است که در زمینه‌های کار خود دیده است به گونه‌ای که و یعنی این که ارزش کار افراد در مدت زمان واحد که خود آنها مستقیماً از آن برخوردار می‌گردند، صرفنظر از تنافوت در شدت و مهارت در کار، برابر می‌گردد. کم و بیش برابر با آنچه تولیدکنندگان برای هزینه‌های آموزشی‌ای می‌پردازند که برای خود آنها مصرف شده است صرف خدمات آموزشی جاری جامعه می‌شود. خدماتی از قبیل خدمات درمانی به هر نحوی که هزینه‌های مربوط بدان توسط تولیدکنندگان پرداخت گردد نوعی از خدمات مصرفی محسوب می‌شود که کم و بیش توسط خود تولیدکننده نیز مصرف می‌گردد. هزینه‌های مربوط به استهلاک و سایل کار بدینگونه ملاحظه می‌گردد که مبلغ آن ابتدا از ارزش مجموع تولید اجتماعی یعنی مجموع محصولات تولیدشده کاسته می‌شود؛ این رقم کاسته شده کار جدید تجسم یافته به صورت محصولات مصرفی و سایل تولید نمی‌باشد بلکه قسمتی از سایل کار پیشین است که در روند تولید محصول تغییر شکل یافته و از میان رفته است. آنچه که تولیدکننده بابت هزینه‌های مربوط به تأمین معاش افرادی که قادر به کار نیستند می‌پردازد اکثرآ کم و بیش معادل چیزی است که خود وی در سین کهولت و در زمان از کارافتادگی و غیره دریافت می‌دارد. آنچه را که تولیدکننده برای هزینه‌های مربوط به روساخت اجتماعی و قلمروی غیرتولیدی و برای گسترش و افزایش سایل تولید و تکامل شیوه تولید می‌دهد چیزی است که به لحاظ بقاء و تکامل نظام تولیدی و نظام اجتماعی واقعاً متعلق به وی و مطابق با خواست و آرمان انسانی ضرورت دارد و غیره. به طور کلی آن بخش از کار تولیدکننده که برای هزینه‌های عمومی جامعه سوسیالیستی تخصیص می‌یابد در عین حال به طور مستقیم یا غیرمستقیم به وی به عنوان عضوی از این جامعه بازگشته است یا بازمی‌گردد.

مطلوب دیگر این است که برای اینکه هر کس برابر با میزان ارزش کارش از وسائل و خدمات مصرفی استفاده کند یعنی برای تحقق بخشیدن به شیوه توزیع سوسيالیستی به هر کس بر حسب مقدار کارش می‌باشد همه افراد، شاغل در هر نوع کار فکری یا جسمی، به مثابه افراد کارکن و همسان در نظر گرفته شوند و مقدار کار آنها فقط بر حسب مدت زمان و شدت و مهارت خاص آن تعیین گردد (درجه سختی کار را نیز می‌توان به صورت میزان شدت کار در نظر گرفت زیرا تأثیر و فشار خاص آن بر شخص همانند نوعی افزایش شدت کار است. کارهای ایجاد کننده بیماری یک مسئله خاص اجتماعی را تشکیل می‌دهد. وجود کارهای به اصطلاح پست در حد خود حاکی از نوعی سلسه مراتب طبقاتی است. واضح است که این نوع کارها یعنی کارهای سخت و بیماری‌زا و پست با تحقق شیوه کار سوسيالیستی تا حدودی بهبود یافته و حتی المقدور کم و بیش میان تمام افراد توزیع می‌شوند و طی تکامل این شیوه کار به طور کامل بهبود یافته و یا از میان می‌روند و به نحوی ارگانیک بین تمام افراد توزیع می‌شوند). بدین ترتیب که در هر روند و هر جزء معین از روند تولید یک محصول معین کار یک فرد باشد و مهارت متوسط و در شرایط تکنیکی متدالو و در شرایط طبیعی متوسط به عنوان معیار متوسط اجتماعی در نظر گرفته می‌شود. این معیار متوسط اجتماعی معادل مقدار معینی از یک محصول و بیانگر ارزش کار متوسط در یک روند معین تولید محصول یا یکی از اجزاء معین این روند می‌باشد. بدین گونه ارزش کار (هر نوع کار جسمی یا فکری) متوسط در مورد تمام محصولات معلوم می‌شود (و بخلاف مقدایر کار متوسط مورد نیاز در تولید محصولات و اینکه چه مقادیری از محصولات مختلف با یکدیگر برابرند معلوم می‌گردد). بنابراین ارزش های کار افراد با خصوصیات و شرایط متوسط - ارزش هایی که با هم برابر هستند- بر حسب محصولات تعیین می‌شود. این معیار متوسط اجتماعی برای هر زمان یا مرحله تاریخی معین تعیین می‌شود و در آن فرض شده است که بارآوری کار متوسط اجتماعی در تمام شاخه‌ها و رشته‌های تولید و در تمام اجزاء و روندهای مختلف تولید یکسان و برابر است (این فرض خود یک مسئله اساسی و گرهی است که بررسی آن در اینجا برای ما مقدور نیست ولی به طور کلی می‌توان گفت که اینچنین باید برخورد نمود و تکامل تولید بدین لحاظ باید اینچنین باشد). سپس باید به طرقی ارزش کارهای بالاتر یا پایین‌تر از معیار متوسط اجتماعی یعنی با خصوصیات و شرایطی متفاوت از کار متوسط اجتماعی را در هر مورد ارزیابی و تعیین نمود تا بدین ترتیب بتوان میزان ارزش کار هر کس و مقادیر محصولات مصرفی‌ای را که وی می‌تواند از ثروت اجتماعی برداشت و استفاده کند برآورد و تعیین کرد.

تا حدودی که جامعه هنوز در مرحله سوسیالیستی قرار داشته و به کمونیسم گذار نکرده است، آنچه فوقاً گفته شد نیز تا همان حدود هنوز به قوت خود باقی بوده و مورد توجه قرارگرفته و مطابق با آن عمل می‌شود.

مطلوب دیگر اینکه اجرای شیوه سوسیالیستی توزیع ایجاب می‌کند که وسایل معاش و محصولات مصرفی ارزش‌گذاری شوند یعنی آنها مطابق با مقدار کار لازم برای تولیدشان دارای ارزش می‌شوند. این امر خود مستلزم آن است که وسایل تولید آنهانیز مطابق با مقادیر کاری که برای تولیدشان مصرف می‌شود ارزیابی و ارزش‌گذاری گردد. و توزیع وسایل تولید در واحدهای مختلف تولیدی نیز بالطبع در حدود معینی از طریق داد و ستد یعنی بنا بر قانون مبادله کالاها و میزان ارزشی که دارند انجام می‌پذیرد. هر مقداری از وسایل تولید توسط واحد تولیدکننده، در مقابل دریافت چیزی که وسیله داد و ستد محسوب می‌شود و بیانگر مقدار ارزش آن وسایل تولید است و این می‌تواند همان پول باشد، به واحد تولیدی دیگری که به آن نیاز دارد و اگذار می‌شود؛ این تا حدود معینی همان خرید و فروش وسایل تولید یعنی مبادله این وسایل و همان مبادله کالاهاست. توزیع وسایل و محصولات مصرفی در واحدهای توزیع و توزیع این محصولات در بین افراد نیز به همین طریق انجام می‌پذیرد. در همه این موارد، وسایل و محصولات مطابق با قیمت یا ارزش تمام‌شده‌اشان بدون تولید اضافه ارزش و کسب سود تولید و مبادله می‌شوند و این بیانگر مبادله ارزش‌های معادل و برابر با یکدیگر است. در تولید سوسیالیستی و توزیع محصولات این تولید در واحدهای تولیدی و توزیعی و در بین افراد، تولید و مبادله کالایی در حدود مبادله ارزش‌های معادل و برابر تجلی پیدا می‌کند.

با گذار به شیوه تولید و توزیع کمونیستی، این نوع تولید و مبادله کالایی نیز امضاء و ناپدید می‌گردد. در شیوه تولید کمونیستی که در آن وسایل و خدمات مصرفی مطابق با نیاز و خواست افراد بین آنها توزیع می‌شود (در شرایط جامعه کمونیستی "نیاز" افراد برای وسائل زندگی و خدمات مصرفی مادی و معنوی با "خواست" آنها برای این وسائل و خدمات منطبق و یکسان می‌گردد)، تعیین ارزش برای این وسایل و خدمات مورد نیاز نیست و درنتیجه وسایل تولید نیز تعیین ارزش نمی‌شوند. و توزیع وسایل تولید و محصولات مصرفی در واحدهای تولید و توزیع به طور آزادانه و بر طبق نیاز این واحدها بدون هیچگونه جریان‌های خرید و فروش و مبادلات کالایی صورت می‌گیرد. مقادیر کار تنها از لحاظ تعیین مقادیر مورد نیاز جهت تعیین میزان تولید وسایل تولید و محصولات مصرفی و به طور مستقیم و نه با واسطه اشکال ارزش و پول مورد ارزیابی قرار می‌گیرند.

بقاوی تولید و مبادله کالایی در جامعه سوسیالیستی حاکی از وجود نوعی از بقاوی اقتصاد بورژوازی است که در عین حال زمینه‌های کالایی رشد مجدد سرمایه نیز محسوب می‌شود. سوسیالیسم و تولید سوسیالیستی در عین حال فرآیند نابودی تولید سرمایه‌داری به مثابه اقتصاد کالایی است.

در رابطه با وجود اشکال فرعی اقتصادهای سوسیالیستی موضوع بدین قرار است که پس از انقلاب سوسیالیستی و خلع ید و خلع مالکیت از اقشار بورژوازی، وسایل تولید و توزیع به صورت مالکیت عمومی سوسیالیستی تحت ناظارت دولت پرولتاریا درمی‌آید. این شکل عمومی مالکیت سوسیالیستی و بدین معنا اقتصاد عمومی سوسیالیستی را تشکیل می‌دهد. اما ممکن است وضع به گونه‌ای باشد که مالکیت‌های فردی و خصوصی بخشی از اقشار میانی و خردببورژوازی بر وسایل تولید و مبادله ابتدا به صورت شکل یا اشکال سوسیالیستی دیگری که اشکال فرعی محسوب می‌شوند سازمان داده شوند و سپس در مراحل بعدی از روند تکامل سوسیالیسم این اشکال فرعی حذف گردیده و در آن شکل عمومی ادغام شوند.* در طول این مراحل ارتباط اقتصادی این شکل یا اشکال فرعی با اقتصاد عمومی و شاید با افراد از طریق مبادله کالایی انجام می‌پذیرد (برای روشن‌تر شدن مطلب کم و بیش می‌توان مالکیت‌ها و اقتصادهای به اصطلاح کلکتیو و دسته‌جمعی کشاورزی در دوران حاکمیت سرمایه‌داری دولتی در اتحاد شوروی سابق را مورد توجه قرار داد). همانگونه که اشاره شد، اقتصاد کالایی ناشی از وجود این اشکال فرعی اقتصاد سوسیالیستی، اگر وجود داشته باشد، از طریق حذف اشکال مزبور و ادغام آنها در اقتصاد عمومی سوسیالیستی و تبدیل افراد مربوطه به کارکنانی همانند سایر عموم کارکنان جامعه سوسیالیستی از میان می‌رود. این بخش یا بخش‌های فرعی اقتصاد سوسیالیستی تا زمانی که وجود دارند در عین حال در حد خود زمینه‌های کالایی دیگری برای رشد مجدد سرمایه و اقتصاد بورژوازی و خردببورژوازی محسوب می‌شوند.

در پایان این مبحث لازم است به این نکته نیز اشاره کنیم که از آنجا که در جامعه

*: در مورد آن بخش از اقشار میانی با مالکیت‌های خرد بر وسایل تولید و مبادله، که پیش از آن استثمارگر نبوده و در انقلاب سوسیالیستی متعدد طبقه کارگر بوده‌اند، ممکن است نتوان به یکباره مانند بورژوازی از آنها خلع مالکیت نمود بلکه اقتصادهای خرد و منفرد متعلق به آنها، حتی الامکان از طریق اقناع معنوی آنها و شان دادن رجحان مادی و اجتماعی اقتصادهای اشتراکی برای آنها، ابتدا به صورت اشکال فرعی مذکور سازماندهی می‌شوند و سپس طی مراحلی به اقتصاد عمومی سوسیالیستی انتقال یافته و در این اقتصاد ادغام می‌گردد.

سرمایه‌داری هر محصول به صورت کالا برای کسب سود تولید می‌شود، محصولات تولید به مثابه وسائل تولید و وسائل معاش به طور ناگزیر و طبیعی اثرات خاص این گونه تولید اجتماعی را در خود دارند. این محصولات اساساً محصولاتی نیستند که در تولید آنها، به مثابه وسائل کارتوولید، سهولت کار با آنها و تسلط انسان بر آنها در روندهای کار و امر مقتضیات عدم تخریب محیط زیست و عدم ستمگری بر حیوانات و، به مثابه محصولات مصرفی، مطلوب‌ترین کیفیت ممکن به لحاظ مصرف برای آنها درنظر گرفته شده باشد و غیره. فقط تاحدویکه مقتضیات مربوط به فروش این محصولات ورقابت بین سرمایه‌داران برای فروش محصولات خود و تا حدودی که برخی روندهای ناگزیر و خودبه خودی تکامل تکنولوژیک ایجاد می‌کند، ممکن است محصولات مزبور به طور ناگزیر و به نحوی خصوصیات مورد نظر مذکور و نظائر آن را پیدا کنند. ولی این حدود نسبتاً محدود است. در رابطه با افزایش نیروی بارآور کار نیز در تولید محصولاتی که در تولید سرمایه‌داری به مثابه وسائل کار تولید می‌شوند بیشتر از همه مسئله بیرون کشیدن بیشترین مقدار کار ممکن و بیشترین مقدار اضافه کار ممکن از کارگر و بی‌نیازی به نیروی کار و غیره مد نظر قرار می‌گیرد. وسائل کار، گذشته از هدف بیشترین بهره‌گیری ممکن از طبیعت برای تولید بورژوازی، قبل از همه و اساساً با این هدف طراحی و تولید می‌شوند. فقط تأثیر برخی روندهای ناگزیر و خودبه خودی علوم و تکنولوژی ممکن است این هدف را تا حدود نسبتاً محدودی تعديل نماید. اما در این ارتباط، در شیوه تولید کمونیستی، در تولید وسائل کار، گذشته از تقبیح هدف بهترین و انسانی‌ترین بهره‌گیری ممکن از طبیعت، این مقصود دنبال می‌گردد که رابطه انسان‌ها با این وسائل در روند کار مطلوب‌ترین و پیشرفته‌ترین کیفیت ممکن را داشته و در عین حال این وسائل از بالاترین میزان بارآوری و حاصل‌بخشی ممکن برای فعالیت مولد برخوردار باشند؛ و در تولید وسائل و خدمات مصرفی، مطلوب‌ترین کیفیت ممکن هدف و مقصود را تشکیل می‌دهد.* در

*: یکی از اجزاء روند ایجاد شیوه توزیع کمونیستی به هر کس بر حسب خواست و نیازش - روندی که در دوران سوسیالیسم سرانجام بطور کامل تحقق می‌پذیرد - عبارت از تکامل هر چه بیشتر محصولات مصرفی از لحاظ کیفیت و مرغوبیت است. زیرا این امر، علاوه بر اینکه یک خصوصیت طبیعی و ذاتی و دائمی انسان‌ها در تولید وسائل و محصولات مورد نیازشان می‌باشد، با ارتقاء بخشیدن هر چه بیشتر به کیفیت وسائل زندگی و محصولات مصرفی، محدودیتی را که در میزان مصرف این وسائل و خدمات مادی به واسطه نزول و عقب‌ماندگی در کیفیت و مرغوبیت آنها ایجاد می‌شود از میان برمندی دارد و بدینگونه نیازها و خواسته‌های افراد را در استفاده از محصولات مصرفی رشد و شکوفایی می‌دهد و لذا

شیوه تولید سوسيالیستی، در تولید وسائل تولید و وسائل زندگی، فقط تا حدودی اهداف مذکور واقعاً تحقق یافته‌اند و بلکه در عین حال به نحوی اساسی روند رسیدن به مرحله تحقق کامل اهداف مذکور دنبال می‌شود.

رونده تکوین شیوه کمونیستی توزیع را از این مانع و محدودیت آزاد نموده و این شیوه را شکوفایی و تعیین می‌بخشد.

۵- قانون اساسی و عام تولید سوسياليسنی

قانون اساسی و عام هر نوع تولید اجتماعی یا هر صورت‌بندی اقتصادی یا هر شیوه تولید معین تنها قانون اصلی و عام و مطلق آن محسوب می‌شود و سایر قوانین آن قوانینی فرعی، تبعی و درجه دوم هستند. مانند قانون تولید اضافه ارزش که تنها قانون اساسی و عام شیوه تولید سرمایه‌داری است و سایر قوانین این شیوه تولید چون قانون تعدد سرمایه و رقابت بین سرمایه‌ها، قانون نرخ سود متوسط، قانونمندی بحران‌ها یا هرج و مرج اقتصادی و غیره، هر چقدر هم که مهم باشند، قوانینی فرعی یا تبعی محسوب می‌گردند. همانگونه که مارکس در کتاب سرمایه بیان می‌دارد: تولید اضافه ارزش قانون مطلق شیوه تولید سرمایه‌داری است؛ قانون عام و عمومی سرمایه ایجاد اضافه ارزش است.

می‌توان گفت که چگونگی عملکردهای اجتماعی تولید قوانین آن محسوب می‌شوند. این عملکردها روندهای معین جدانابذیر و ضروری تولید اجتماعی هستند. قانون اساسی و عام تولید اجتماعی عملکرد مستقیم جوهر ویژه و ماهیت خاص اجتماعی آن تولید را از نقطه نظر نظمی که دارد بیان می‌نماید.* جوهر ویژه و ماهیت خاص اجتماعی تولید روند تعیین کننده سایر عملکردهای اجتماعی و بالنتیجه مادی و تکنیکی آن محسوب می‌شود. سایر قوانین

*: ماهیت یا اصطلاحاً ذات یا جوهر بر خصوصیت ثابت و تعیین کننده یعنی بر طبیعت بنیادی پدیده نسبتاً مستقل دلالت می‌دارد (مفهوم فقط پدیده‌های انسانی در حیطه‌های اجتماعی، مادی و معنوی است). هر خصوصیت نسبتاً ضروری و جدانابذیر و ثابت پدیده ماهیت آن نیست بلکه آن خصوصیتی از پدیده ماهیت آن را تشکیل می‌دهد که اولاً به درجه بیشتری مشخصه ضروری و جدانابذیر و ثابت این پدیده و درثانی یگانه وجه تعیین کننده کلیت آن به بیان دیگر تنها طبیعت بنیادی آن باشد. ماهیت مشخصه ویژه ثابت و تعیین کننده کلیت پدیده است. حیات پدیده و اجزاء مختلف آن توسط ماهیت آن تعیین می‌یابد.

این خصوصیت تعیین کننده و ثابت یا ماهیت را چنانچه از نقطه نظر شیوه عملکرد یانظرم ویژه پدیده مورد توجه قرار دهیم در این صورت بدان «قانون اساسی» پدیده اطلاق می‌شود. قوانین بر خصوصیات نسبتاً ثابت و جدانابذیر و ضروری هر پدیده نسبتاً مستقل دلالت می‌دارند لیکن قانون اساسی فقط بیانگر یکی از این خصوصیات یعنی خصوصیت تعیین کننده و طبیعت اصلی آن می‌باشد.

اجتماعی تولید، که هر یک به نحو معینی بازتاب و محصول آن روند اصلی است و از آن تبعیت می‌کند، بیانگر سایر اینگونه عملکردهای مربوط به تولید می‌باشند. قانون وحدت و تضاد روابط تولیدی با نیروهای مولد، که قانون اساسی و عام و مشترک تمام اشکال تولید طبقاتی است، در حیطه اجتماعی، در مورد هر شیوه تولیدمعین، در شکل معین و متمایزی، که میین صریح جوهر ویژه و ماهیت خاص اجتماعی آن شیوه تولید است، به صورت قانون اساسی و عام ویژه آن شیوه تولید تجلی پیدا می‌کند (در شیوه تولید کمونیستی تضاد بین نیروهای مولد و روابط تولیدی ناپدید می‌شود و رابطه بین آنها تماماً وحدت‌آمیز می‌گردد). فی‌المثل در شیوه تولید سرمایه‌داری، قانون تولید اضافه ارزش عبارت از روندی است و بیانگر انگیزه و نیروی محركی است که اشکال معین حیات و تغییر و تحول روابط تولیدی و نیروهای مولد را تعیین می‌کند و بیان می‌نماید. به عبارت دیگر، قانون اساسی و عام تولید اجتماعی هدف اجتماعی تعیین‌کننده در آن تولید و شیوه تولید را بیان و منعکس می‌سازد. این قانون، از آنجا که بیانگر ذات خاص یا جوهر ویژه یا مشخصه اصلی یا هدف تعیین‌کننده در تولید اجتماعی است، در تمام مراحل و اشکال حیات شیوه تولید مزبور مصدق می‌باشد. چون که ماهیت خاص و جوهر ویژه اجتماعی تولید مشخصه تعیین‌کننده و مشخصه ثابت و مداوم آن است. در حالیکه سایر قوانین، که تجلیات غیرمستقیم و معینی از عملکرد روند ماهوی تولید اجتماعی هستند، ممکن است تغییرپذیر باشند و در هر یک از مراحل و اشکال حیات شیوه تولید مصدق نیابند. این قوانین هر یک به نحوی تابع قانونمندی اساسی و عام تولید اجتماعی بوده و بیان خاصی از آن محسوب می‌گردد.

به نظر ما، نایبودی بقایای شیوه تولید سرمایه‌داری و ایجاد شیوه تولید کمونیستی یا به بیان دیگر امحاء بقایای طبقات و مناسبات طبقاتی در قلمروی تولید، که از طریق تغییر و تکامل مداوم و همه‌جانبه تکنیک در تولید و روابط اجتماعی تولید انجام می‌پذیرند، قانون اساسی و عام تولید سوسیالیستی است. در اینجا، تکنیک در تولید بر نوع و چگونگی ابزارها و وسائل کار و شرایط و مکانیسم فنی تولید، و روابط اجتماعی تولید بر نوع و چگونگی تقسیم کار و توزیع ثروت‌های اجتماعی به مثابه محصولات مصرفی در میان افراد دلالت می‌دارد. بدیهی است که در اینجا از انقلاب اقتصادی سوسیالیستی آغازین یعنی تحول اقتصادی آغازین بوجود آورنده سوسیالیسم صرفنظر شده است زیرا در این هنگام تولید سوسیالیستی هنوز هستی نیافته است و با این انقلاب و تحول آغازین است که تولید سوسیالیستی پا به عرصه وجود گذاشته و آغاز می‌گردد. نایبودی بقایای شیوه تولید سرمایه‌داری و امحاء بقایای مناسبات طبقاتی در قلمروی

تولید و ایجاد شیوه تولید کمونیستی و فرآیندهای تغییر و تحولات اقتصادی و اجتماعی‌ای که به آنها تحقق می‌بخشد تاکنون در مباحث پیشین تا حدود معینی بررسی و بیان گردیده‌اند. سوسیالیسم که با انقلاب سوسیالیستی آغاز می‌شود، به لحاظ مشخصه اصلی خاص خود، فرآیند تاریخی گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم است و در تطابق با آن تولید سوسیالیستی ماهیتاً و به لحاظ جوهر ویژه اجتماعی خود روند پایان دادن به بقایای شیوه تولید سرمایه‌داری و ایجاد شیوه تولید کمونیستی است و لذا قانون اساسی و عام این تولید نیز بیان قانونمندانه روند مزبور است. نکته در اینجاست که اساساً هدف نه ایجاد جامعه سوسیالیستی بلکه تحقق بخشیدن به جامعه کمونیستی است و تحقق جامعه کمونیستی ضرورتاً و به طور ناگزیر نیازمند گذار از یک مرحله تاریخی معینی است که همان جامعه سوسیالیستی است و لذا قانون اساسی اقتصاد سوسیالیستی عبارت از روند نابودی بقایای اقتصاد سرمایه‌داری و ایجاد شیوه تولید کمونیستی از طریق تکامل مداوم و هم‌جانبه تکنیک در تولید و مناسبات اجتماعی تولید در این راستا می‌باشد.

انقلاب سیاسی و اقتصادی سوسیالیستی آغازین نظام اقتصاد سرمایه‌داری را درهم‌شکسته و سرنگون می‌سازد و به روند تولید اضافه ارزش به مثابه قانون اساسی و ماهیت اجتماعی تولید به کلی پایان می‌بخشد و از این زمان به بعد روند نابودی بقایای سرمایه‌داری و مناسبات طبقاتی در قلمروی تولید به مثابه قانون اساسی تولید و ماهیت خاص و تعیین‌کننده آن متجلی می‌گردد. از این زمان به بعد روند پایان دادن به بقایای شیوه کار بورژوازی و شیوه بورژوازی توزیع ثروت‌های اجتماعی و تحقق بخشیدن به شیوه کار و شیوه توزیع کمونیستی قانون اساسی و عام تولید جامعه یعنی تولید سیوسیالیستی را تشکیل می‌دهد. انقلاب سوسیالیستی به طور اعم نقطه آغاز سوسیالیسم و انقلاب اقتصادی سوسیالیستی (سلب مالکیت از اقشار بورژوازی و درهم‌شکستن نظام اقتصادی سرمایه‌داری و سازماندهی مقدماتی اقتصاد سوسیالیستی) به طور اخص نقطه آغاز و شروع تولید سوسیالیستی و عملکرد قانون اساسی و عام این تولید می‌باشد. بدینگونه تولید اجتماعی مادی در عین حال به تولیدی تبدیل می‌گردد که وسایل و محصولات مورد نیاز جامعه را، به نحوی نسبتاً مداماً تکامل‌باینده و فزاینده، تولید و تأمین می‌نماید و این تکامل و فزاینده‌گی نسبتاً مدام از چند جهت بدین شرح صورت می‌گیرد: نحوه تولید وسایل و محصولات و شکل روابط بین انسان‌ها در روند این تولید، شیوه توزیع این محصولات در میان انسان‌ها، و بهبود کیفیت و افزایش کمیت محصولات و وسایلی که تولید می‌شوند.

همچنین باید گفت که مالکیت سوسياليستی بر وسائل تولید و معاش، که در شیوه کار و شیوه توزیع سوسياليستی تحلی پیدا می‌کند، هنوز اشکالی از آثار و بقایای مالکیت‌های بورژوازی و طبقاتی را در خود دارد و فقط در شکل کمونیستی مالکیت یعنی در مالکیت کاملاً اشتراکی برابرانه تمام اینگونه آثار و بقایای طبقاتی امحاء گردیده‌اند. تولید سوسياليستی به لحاظ قانونمندی اساسی و ماهیت اجتماعی خاص خود روند پایان دادن به آثار و بقایای مالکیت‌های بورژوازی و روند ایجاد مالکیت کمونیستی محسوب می‌شود.

تولید سوسياليستی بدینگونه به طور نسبتاً مداوم در راستای حصول به شکل کمونیستی تکامل می‌باید و سرانجام تماماً به این شکل تحول می‌باید یعنی به مرحله‌ای می‌رسد که ماهیتاً و تماماً به مثابه روند تولید و تأمین وسائل و خدمات مورد نیاز جامعه یعنی انسان‌های اجتماعاً کاملاً برابر و آزاد آن زمان وجود می‌باید. این تولید کمونیستی است که فقط روند تولید وسائل و خدمات مادی یعنی فقط روند تأمین کاملاً آزادانه نیازهای مادی جامعه محسوب می‌شود. و اگر تولید معنوی یا فعالیت‌های مولد معنوی را نیز به مثابه قسمتی از کل تولید اجتماعی در نظر گیریم، آنگاه باید گفت که فقط در جامعه کمونیستی تولید تماماً و فقط در خدمت تأمین کاملاً آزادانه نیازهای مادی و معنوی انسان‌ها می‌باشد یعنی فقط روند تولید محصولات مادی و معنوی مورد نیاز جامعه محسوب می‌گردد. و لذا قانون اساسی و عام تولید کمونیستی عبارت از تأمین کاملاً آزادانه نیازهای مادی و معنوی هم‌سطح و ارتقاء‌یابنده تمام افراد یا تولید وسائل و خدمات مادی و معنوی ارتقاء‌یابنده مورد نیاز انسان‌های اجتماعاً کاملاً برابر و آزاد می‌باشد. زیرا در تولید کمونیستی این قانون به مثابه هدفی خاص و جدا از هدف تاریخاً مداوم و انسانی تولید از میان می‌رود یا به بیان دیگر این قانون با هدف مداوم و انسانی و عام و مشترک تولید (یعنی عام و مشترک در تمام دوران‌های اقتصادی) کاملاً وحدت و انطباق می‌باید و با آن یکی می‌شود.

لیکن سایر اشکال اصلی و عمومی تولید اجتماعی یعنی سوسياليستی، سرمایه‌داری، فئودالی، برده‌داری و غیره دارای یک دوگانگی کلی می‌باشند: از یک سوی روند تولید وسائل و محصولات مادی معین مورد نیاز جامعه هستند و این وجه مشترک و عمومی و مسلم و بدیهی همه آنها محسوب می‌شود و از سوی دیگر روند اجتماعی‌ای محسوب می‌گردد که ماهیت خاص و هدف تعیین‌کننده تولید را تشکیل می‌دهد و این روند مشخصه‌ای است که به تولید به مثابه روند تولید وسائل و خدمات مادی و روند تأمین احتیاجات مادی جامعه تعیین اجتماعی می‌بخشد، خصوصیات و شیوه حیات و تکامل و زوال آن را تعیین می‌نماید. و لذا قانون اصلی و

عام تولید بیانگر این روند و عملکرد مستقیم آن می‌باشد. روند مزبور در اشکال استثماری تولید اجتماعی مادی (سرمایه‌داری، فنودالی، برده‌داری و غیره) شامل روند معین تولید اضافه محصول توسط تولیدکننده و تصاحب آن توسط مالکین وسایل تولید می‌باشد یعنی مشتمل بر روند تصاحب اضافه کار از تولیدکننده توسط مالک وسایل تولید است. فقط در شیوه تولید کمونیستی است که انسان از این دوگانگی کاملاً رهایی یافته و تولید تماماً و به طور یگانه به مثابه روند تأمین نیازمندی‌های انسان‌ها وجود و هستی می‌یابد. در حالیکه تولید سوسيالیستی از یک سوی روند تولید وسایل و خدمات مادی مورد نیاز جامعه محاسب می‌شود و از سوی دیگر روند تاریخی پایان‌دادن به بقایای همان دوگانگی ای است که اشکال پیشین تولید آن را ایجاد کرده و دربرداشته‌اند؛ به بیان دیگر تولید سوسيالیستی در عین حال عبارت از فرآیند پایان دادن به تمام بقایای وجه طبقاتی و استثماری تولید یعنی فرآیند پایان دادن به جوهر ویژه و مشخصه اجتماعی تعیین‌کننده اشکال پیشین تولید و تنایج و پیامدهای آن و تبدیل تولید تماماً و فقط به روند تأمین احتیاجات مادی و معنوی تمام انسان‌ها می‌باشد. این روند تاریخی که به طور نسبتاً پیوسته و مداوم و در قلمروی تولید انجام می‌پذیرد، به مثابه روند ایجاد شکل عادی و طبیعی و مسلم و بدیهی تولید به صورت یگانه شکل آن عمل می‌کند یعنی تولید تماماً به مثابه روند تولید و ایجاد وسایل و خدمات مورد نیاز انسان‌ها را به طور نسبتاً مدام تکوین و تکامل می‌بخشد و آن را در راستای نیل به یگانگی خود یعنی بازیابی شکل یگانه عادی و طبیعی و کاملاً انسانی اش پیش می‌برد.*

*: بدیهی است که مقصود ما از دوگانگی ای که تولید در دوران‌های تاریخی معینی بدان دچار می‌شود- بغير از تولید سوسيالیستی - دوگانگی ای است که جنبه طبقاتی داشته و حاوی بهره‌کشی انسان از انسان در روند تولید است و لذا دوگانگی ای که در آن تولید از یک سوی روند تولید محصول و از سوی دیگر روند تولید اضافه محصول می‌باشد. اما روند تولید همواره مجموع روند تولید ارزش‌های مصرف و روند تولید و بازتولید مناسبات اجتماعی معینی است که روند تولید ارزش‌های مصرف بر بستر آن جریان دارد و در درون آن انجام می‌پذیرد. روند تولید بین معا - که مفهوم عام نیز محاسب می‌شود - در همه اشکال اجتماعی تولید منجمله در جامعه کمونیستی مصدق می‌یابد. و این امر در قانون اساسی و عام تولید کمونیستی نیز مستتر بوده و ملحوظ می‌باشد. ولی مناسبات کمونیستی بستر یا طرف اجتماعی طبیعی و عادی روند تولید محصول محاسب می‌گردد در حالیکه اشکال مناسبات استثماری نسبت به روند تولید محصول غیرطبیعی و غیر عادی و بیگانه هستند و پدیده‌هایی محاسب می‌شوند که به نحوی تحمیلی و به طور موقت و گذرا گریبانگیر آن شده‌اند.

گذار از دوگانگی در تولید به یگانگی در آن و رهایی تولید اجتماعی از استثمار انسان توسط انسان و متعلقات و نتایج و اثرات آن (مانند شیوه کار و تقسیم کار طبقاتی) و تحول مجدد آن به تنها شکل طبیعی و عادی خود، مستلزم و نیازمند تغییرات و تحولات معینی در شیوه تولید یعنی در نیروهای مولد و روابط تولیدی است که ضرورتاً بوسیله مرحله تاریخی سوسیالیسم انجام می‌پذیرد و رسالت ویژه انسان‌ها در مقام پرولتاپیا در این مرحله گذار تاریخی را تشکیل می‌دهد. این تغییر و تحولات و این رسالت و وظیفه ویژه انسان در این مرحله تاریخی در رابطه با تولید به صورت جوهر ویژه و مشخصه تعیین‌کننده تولید اجتماعی در این مرحله متجلی می‌شود و به صورت قانون اساسی و عام تولید در این مرحله در می‌آید. این تغییر و تحولات و این مرحله گذار به طور معین در شکل فرآیند پایان دادن به حیات بقایای شیوه تولید سرمایه‌داری و مناسبات طبقاتی باقی مانده از جامعه بورژوازی و ایجاد شیوه تولید کمونیستی و جامعه کاملاً بدون طبقات تجلی پیدا می‌کند. دوگانگی متعلق به تولید سرمایه‌داری و به مثابه مرحله پایان دادن به آن هستی می‌یابد عموماً دوگانگی اجتماعی در دوران سوسیالیسم تولید است. فرآیند پایان دادن به آثار و بقایای شیوه تولید استثماری سرمایه‌داری و بنابراین ایجاد شیوه تولید کمونیستی به گونه‌ای است و چنان خصوصیت و سرشتی دارد که ضرورتاً نیازمند یک مرحله تاریخی معین است و در این مرحله تاریخی یعنی در دوران سوسیالیسم تولید اجتماعی مادی به لحاظ قانونمندی اساسی و عام خود ضرورتاً به صورت همین فرآیند هستی پیدا می‌کند.

شاید به نظر آید که چگونگی رابطه و پیوند قانون اساسی و عام تولید سوسیالیستی یعنی

ترکیب روند تولید به مثابه تولید محصول از یک سوی و بهره‌کشی از تولید کننده از سوی دیگر شکل غیرطبیعی و غیرعادی تولید است که با گذار به تولید کمونیستی کاملاً از میان می‌رود و بدینگونه تولید شکل طبیعی و عادی خود را بازیافته و تماماً به صورت روند تولید محصولات مورد نیاز انسان‌ها درمی‌آید. در اینجا بستر یا ظرف اجتماعی روند تولید محصول، که آن هم همانند خود این روند به طور مدام باز تولید می‌شود، عبارت از مناسبات کمونیستی است یعنی مناسباتی که حاوی آزادی و برابری اجتماعی کامل تمام انسان‌ها می‌باشد. فقط تولید به مثابه روند تولید محصول و روند باز تولید روابط اجتماعی کمونیستی شکل طبیعی و عادی و ابدی تولید محسوب می‌شود؛ تولیدی که فاقد بهره‌کشی از نیروی کار و تولید اضافه محصول و نتایج و خمامه و متعلقات آن است یعنی تولید کمونیستی فقط و تماماً روند تولید محصولات مورد نیاز انسان‌ها به شمار می‌رود.

پایان دادن به بقایای شیوه تولید سرمایه‌داری و ایجاد شیوه تولید کمونیستی و یا امحاء بقایای طبقات و مناسبات طبقاتی در قلمروی تولید به طور مداوم و همه جانبه، با امر تولید به مثابه تولید وسایل و خدمات مادی مورد نیاز جامعه روش نیست. اما بالعکس اگر کمی به مقولات و مفاهیم مذکور توجه گردد دیده می‌شود که چگونگی این رابطه و پیوند به طور بدیهی و مسلم روش و مشخص می‌باشد. شیوه‌های تولید سرمایه‌داری و سوسیالیستی دو شیوه مادی و اجتماعی معین و مختلف تولید و توزیع وسایل و محصولات مادی مورد نیاز انسان‌ها هستند و این دو شیوه به دو شکل کاملاً مختلف و در دو راستای به کلی مختلف تغییر و تحول می‌باشد و قانون مزبور بیانگر روند تغییر و تحول شیوه تولید سوسیالیستی می‌باشد. قانونمندی مزبور روند معین تغییر و تحول اجتماعی و تکنیکی شیوه تولید را، یعنی تولیدی که به طور مدام و همه جا در جامعه سوسیالیستی جریان دارد و محصولات موردنیاز این جامعه را ایجاد و فراهم می‌نماید، بیان می‌کند. (جنبه مادی و جنبه اجتماعی روند تولید را باید باهم و در پیوند با هم در نظر گرفت. هر شیوه تولید معین در کلیت خود بر نحوه معین تولید محصول و شکل معین مناسبات اجتماعی‌ای که تولید مزبور در چارچوب آن انجام می‌پذیرد و در پیوند با این تولید به طور مدام بازتولید می‌شود دلالت می‌دارد). در اینجا یعنی در جامعه سوسیالیستی تولید هم در خدمت تأمین نیازمندی‌های تمام افراد مطابق با میزان کار آنها می‌باشد و هم در عین حال در راستای حصول به شیوه تولیدی تغییر و تکامل می‌باید که در آن تمام افراد کاملاً هم‌سطح و برابر و آزاد بوده و به طور آزادانه و برحسب خواست و نیاز خود از محصولات تولید استفاده می‌کنند. لذا قانونمندی مزبور بیانگر آن است که تولید سوسیالیستی به نحوی مداماً تکامل‌یابنده در خدمت تأمین نیازهای مادی و معنوی توده مردم و تمام افراد قرارداد و این تکامل‌یابنگی در نحوه تولید محصولات موردنیاز آنها و به لحاظ روابط میان آنها در روند این تولید و در نحوه توزیع محصولات این تولید در بین آنها در مجموع وجود و تجلی پیدا می‌کند. تولید سوسیالیستی وحدت ارگانیک روند تولید محصولات مادی موردنیاز و روند تکامل شیوه مادی و اجتماعی تولید و توزیع این محصولات در راستای نیل به کمونیسم محسوب می‌شود، ترکیب معینی از روند تولید ارزش‌های مصرف و روند نایبودی کامل بقایای طبقاتی در روند تولید و توزیع این ارزش‌های مصرف است.

لذا تمام فعالیت‌هایی که به نحوی در قلمروی تولید انجام می‌پذیرند به دو بخش تقسیم می‌گردند: تولید ارزش‌های مصرف، و تکامل سوسیالیستی شیوه تولید (به مفهوم کاملاً وسیع این کلمه). فعالیت‌های بخش نخست برای تولید محصولات مصرفی و وسایل موردنیاز برای

تولید این محصولات یعنی وسایل تولید مصروف می‌گردد و فعالیت‌های مربوط به بخش دیگر صرف تغییر و تکامل شیوه تولید یعنی تغییر و تکامل وسایل کار، شرایط و مکانیسم فنی تولید، نحوه توزیع و تقسیم کارها در روند کار، نحوه توزیع دانش‌های فنی و علمی، شیوه توزیع محصولات مصرفی و غیره می‌شود.

با انجام انقلاب سیاسی و اقتصادی سوسیالیستی، شیوه تولید جامعه از سرمایه‌داری به سوسیالیستی انتقال می‌یابد و از این زمان به بعد شیوه تولید اجتماعی مادی توسط قانون اساسی و عام سوسیالیستی خود نظم‌یافته و هدایت می‌گردد. انقلاب اقتصادی سوسیالیستی آغاز مرحله‌ای است که در آن قانون اساسی و عام تولید سوسیالیستی هستی یافته و حکم‌فرما می‌گردد و این نقطه آغاز در عین حال خصوصیتی متمایز و مخصوص به خود را دارد زیرا دگرگونی و تحول بزرگ و نسبتاً سریعی محسوب می‌شود که در ابتدا در درون جامعه سرمایه‌داری پیشین شکل می‌گیرد و این جامعه را به جامعه سوسیالیستی تغییر می‌بخشد و تحولی نیست که محصول روند تکامل طبیعی خود تولید سوسیالیستی باشد. پس از انجام انقلاب اقتصادی سوسیالیستی یعنی از این زمان به بعد مجموع فعالیت‌هایی که در قلمروی تولید و توزیع وسایل و خدمات مادی انجام می‌پذیرند به طور معین و خاصی به دو بخش تقسیم می‌گردند: تولید وسایل و خدمات مادی و تکامل دادن به شیوه اجتماعی و مادی تولید و توزیع این وسایل و خدمات. این فعالیت‌های معین متعلق به بخش دوم است که جوهر ویژه و روند تعیین‌کننده در تولید و اقتصاد سوسیالیستی را بیان و مشخص می‌سازد و تمام اقتصاد و جامعه سوسیالیستی را به طور تعیین‌کننده تحت الشاعع و تحت تاثیر خود قرار می‌دهد و فرآیند ابقاء و تکامل آن را تعین می‌بخشد. انقلاب اقتصادی آغازین سوسیالیستی نیز خود از نوع این فعالیت‌ها، شکل ویژه‌ای از این فعالیت‌ها محسوب می‌شود. قانونمندی اساسی و عام تولید در جامعه سوسیالیستی روند عملکرد فعالیت‌های مذکور را بیان می‌نماید.

تولید وسایل و خدمات مادی یا ارزش‌های مصرف مادی مشتمل بر تمام فعالیت‌هایی است که به نحوی مستقیماً صرف تولید وسایل تولید و وسایل و خدمات مادی مصرفی می‌گردد؛ تمام محصولات و فرآوردهای مادی‌ای که در تمام واحدها و رشته‌ها و شاخه‌های تولید جامعه سوسیالیستی تولید می‌شوند شامل این بخش از فعالیت‌هایی هستند که به طور مستمر و پیوسته در قلمروی تولید انجام می‌پذیرند. و تمام فعالیت‌هایی که به نحوی نسبتاً مداوم و پیوسته در زمینه تغییر و تحول شیوه کار و شیوه توزیع ثروت‌های اجتماعی در راستای نیل به کمونیسم یا به بیان دیگر در زمینه پایان دادن به جدایی میان کار فکری و جسمی و سلسله

مراتب طبقاتی شغلی، اسارت و انقیاد انسان توسط کار و وسایل کار، بقایای اقتصادهای کالایی و بقایای حقوق بورژوازی در توزیع وسایل و محصولات مصرفی و غیره انجام می‌گیرند به حیطه فرآیند تکامل شیوه تولید تعلق می‌یابند. به عبارت دیگر، بهبود و تکامل وسایل و شرایط فنی کار و اختراعات و ابداعات در زمینه ابزار و وسایل تولید و مکانیسم فنی تولید، تغییر و تحول در زمینه شرکت تمام افراد در امر رهبری و هدایت روندهای کار، تغییر و تحولات مربوط به نحوه آموزش و میزان آموزش‌های عمومی و فنی و علمی افراد و نحوه توزیع این آموزش‌ها در میان آنها، تغییر و بهبود در نوع وسایل و محصولات مصرفی، تقسیل و امحاء بقایای مناسبات کالایی، تقسیل و نابودی بقایای حق بورژوازی به لحاظ توزیع ثروت‌های اجتماعی به مثابه وسایل و خدمات مصرفی، فراهم ساختن دانش‌های علمی و تئوریک مورد نیاز جهت انجام این تغییرات و اختراقات و غیره، که همگی به طور نسبتاً مداوم و به شیوه تکامل‌یابنده سوسياليستی و در راستای نیل به کمونیسم انجام می‌یابند، در زمرة اشکال مختلف فعالیت‌های مربوط به روند پیشرفت و تکامل شیوه تولید محسوب می‌شوند.

در اینجا باید به این نکته نیز اشاره نمود که قانونمندی اساسی و عام تولید سوسياليستی بیانگر آن نیست و بدین معنا نیست که فعالیت‌های مربوط به تغییر و تکامل شیوه تولید لزوماً به لحاظ مقدار بخش عده کل فعالیت‌های را تشکیل می‌دهند که در قلمروی تولید انجام می‌گیرد و یا مقدار این فعالیت‌ها لزوماً از مقدار فعالیت‌هایی که مصروف تولید محصولات مادی می‌شوند بیشتر است. این قانون میان روند ویژه بنیادی و تعیین‌کننده در روند تولید سوسياليستی است و نه اینکه بر روند عده به لحاظ حجم فعالیت‌هایی که نیاز دارد دلالت نماید و نه اینکه بیانگر قسمت عده مقادیر فعالیت‌هایی باشد که در قلمروی تولید انجام می‌گیرند. البته بدیهی است که میزان فعالیت‌های مربوط به روند تکامل سوسياليستی شیوه تولید از حداقل معینی، که بتواند این روند را به نحوی بنیادی و مداوم در تمامی اجزاء جامعه هستی بخشد و متجلی سازد، نمی‌تواند و نباید کمتر باشد ولی با ملحوظ داشتن این مطلب باید گفت که درواقع این شرایط مشخص و خاص تولید و جامعه سوسياليستی است که مقادیر فعالیت‌های مربوط به دو بخش مزبور را تعیین می‌کند. با توجه به دورنمای سطح تکامل نیروهای مولد و شرایط واقعی، به طور کلی می‌توان گفت که در هر زمان در سطح مجموع جامعه مقادیر فعالیت‌هایی که برای تولید وسایل و خدمات مادی صرف می‌گردد ممکن است و می‌تواند بیشتر و خیلی بیشتر از مقادیر فعالیت‌هایی باشد که برای تغییر و تکامل شیوه تولید صرف می‌شود. البته گذشته از اینکه مجموع مدت زمان‌هایی که در هر زمان در سطح جامعه

برای آموزش و یادگیری کار و فعالیت‌های تولیدی مصرف می‌شود و به مثابه روند یامرحله تدارک و آماده ساختن کارکنان و تولیدکنندگان برای امر تولید محصولات مادی محسوب می‌گردد و فعالیت مستقیماً تولیدی به حساب نمی‌آید نیز می‌تواند بیشتر یا خیلی بیشتر از مجموع مدت زمان‌هایی باشد که در زمنیه آموزش و فراگیری مورد نیاز جهت انجام فعالیت‌هایی مصرف می‌شود که برای تغییر و تکامل شیوه تولید انجام می‌گیرند. اما ارائه ارقام و کمیت‌های مشخص‌تر و جزئی در مورد مقادیر فعالیت‌های مزبور کم و بیش در پرتو بررسی اقتصاد و پرایتیک واقعاً سوسيالیستی و به هنگام مواجه با چنین اقتصاد و پرایتیک واقعی امکان‌بزیر است.

قانون اساسی و عام تولید سوسيالیستی بیانگر فرآیند پیوسته و همه‌جانبه پایان دادن به بقایای شیوه تولید سرمایه‌داری و گروه‌بندی‌های طبقاتی در قلمروی تولید، مبنی فرآیند مداموم تکامل بخشیدن به شیوه فنی تولید و مناسبات بین انسان‌ها در روندهای تولید و توزیع محصولات مادی تا گذار کامل به شیوه تولید کمونیستی است. در روند تولید سوسيالیستی مناسبات تولیدی و اجتماعی به نحوی دائمً تکامل‌یابنده و در راستای نیل به مناسبات کمونیستی تولید و بازتولید می‌شود. قانونمندی اساسی شیوه تولید سوسيالیستی نمایانگر روند ماهوی تولید سوسيالیستی و چگونگی تحقق این روند و لذا بیانگر موجودیت تولید به عنوان تولید سوسيالیستی است. این قانون را بدین صورت نیز می‌توان بیان نمود: تقسیل مدام شرایط و روابط طبقاتی در قلمروی تولید از طریق تکامل بلاوقفه نیروها و روابط تولیدی تا اتحاد کامل تمامی بقایای شیوه تولید بورژوازی و مناسبات طبقاتی در حیطه‌های تولید و توزیع. مناسب با میزان پیشرفت در انتقال از تولید سوسيالیستی به تولید کمونیستی قانون مزبور نیز از میان می‌رود و قانون اساسی و عام تولید کمونیستی جانشین آن می‌گردد. با امحاء کامل آثار و بقایای شیوه تولید سرمایه‌داری و تحقق کامل شیوه تولید کمونیستی، قانون اساسی تولید سوسيالیستی نیز کاملاً ناپدید گردیده و از حیات بازمی‌ایستد و از این زمان دیگر تأمین کاملاً آزادانه نیازمندی‌های مادی و معنوی هم‌سطح و ارتقاء‌یابنده انسان‌ها و فقط و تماماً این روند به مثابه قانون اساسی و عام تولید وجود و تجلی می‌یابد و تولید اجتماعی به طور یکپارچه و یگانه به صورت همین روند درمی‌یابد و شکل به طور کامل انسانی به خود می‌گیرد. (می‌توان گفت که در شیوه تولید کمونیستی تولیدات معنوی نیز به مثابه جزیی از کلیت تولید اجتماعی متجلی می‌شود زیرا در این جامعه آن شیوه کار و تقسیم کاری که فعالیت‌های مربوط به حیطه‌های معنوی را در انحصار گروه محدودی از افراد نسبتاً ممتاز و خاص طبقات اجتماعی

بویژه طبقه حاکم قرار می‌داد همراه با خود این طبقات دیگر کاملاً از میان رفته‌اند و همه افراد به طور همه جانبه در زمینه فعالیت‌های مختلف مولد مادی و معنوی پرورش یافته و اشتغال پیدا می‌کنند و غیره).

اما در مورد نظریاتی که دیگران راجع به قانون اساسی تولید سوسيالیستی بیان داشته‌اند، ما در اینجا رایج‌ترین آنها را مورد توجه قرار می‌دهیم. تا آنچا که ما می‌دانیم، نظریه کاملاً رایج و احتمالاً شناخته‌شده‌ترین رایج‌ترین نظریه در مورد قانونمندی اساسی و عام تولید و اقتصاد سوسيالیستی بدین قرار است: تأمین نیازمندی‌های دائم فزاینده مادی و معنوی تمام جامعه یا تمام افراد جامعه سوسيالیستی. فی‌المثل و به عنوان بر جسته‌ترین نمونه، استالین یک‌چنین نظری را اظهار می‌دارد. مثلاً او می‌نویسد: "خطوط مشخصه و مطالبات قانون اساسی اقتصادی سوسيالیسم رامی‌شد تقریباً به این شکل فرموله کرد: تأمین ارضاء حداکثر نیازمندی‌های دائم‌التزايد مادی و فرهنگی همه اجتماع از طریق رشد و تکامل بدون انقطاع تولید سوسيالیستی بر پایه تکنیک عالی". (مسائل اقتصادی سوسيالیسم در اتحاد شوروی، ۷ - مسئله قوانین اساسی اقتصادی سرمایه‌داری معاصر و سوسيالیسم، ترجمه فارسی "نشر آذربایجان"، صفحه ۶۵). و در مبحث دیگری در همین جزو می‌گوید: "هدف تولید سوسيالیستی چگونه است، وظیفه اصلی که تولید اجتماعی در سوسيالیسم باید تابع انجام آن گردد کدام است؟ هدف تولید سوسيالیستی انسان با حواجش می‌باشد، یعنی ارضاء حواج دائم‌التزايد و فرهنگی اوست نه سود. هدف تولید سوسيالیستی... «تأمین حداکثر ارضاء حواج دائم‌التزايد مادی و فرهنگی همه اجتماع» است" (همانجا، صفحه ۱۲۱ - ۱۲۰). یعنی بر طبق این "قانون اساسی اقتصاد سوسيالیسم"، تولید در خدمت تأمین حداکثر نیازمندی‌های دائم فزاینده مادی و

*: لذا بدین علت و به علت اینکه تولید اجتماعی مادی وسایل و خدمات مادی مورد نیاز فعالیت‌های پاسخگوی احتیاجات معنوی انسان‌ها را نیز به شیوه‌ای عاری از هرگونه مقاصد و خواسته‌های سوداگری، استثماری، استیلاه‌طلبی و ضد انسانی - که در جوامع طبقاتی رایج است - تأمین می‌کند و غیره، تولید کمونیستی به مثابه روند تأمین نه تنها نیازهای مادی بلکه همچنین نیازهای معنوی انسان‌ها هستی‌یافته و متجلی می‌شود.

در جامعه کمونیستی نیازها و خواسته‌های معنوی انسانها عمیقاً و وسیعاً تحول و افزایش می‌ابند و بهمین‌گونه تولید مادی جامعه را در خدمت خویش می‌گیرند و تعین می‌بخشند. در این جامعه، در انطباق بازیر ساخت اقتصادی کمونیستی، اخلاق و عواطف کاملاً انسانی و تفکر کاملاً علمی فراگیر و همگانی خواهد شد و این اخلاق و تفکر در عین حال تعین بخش کل شیوه تولید و کل حیات جامعه خواهد بود.

فرهنگی همه جامعه، در خدمت تولید وسایل و محصولات مادی و خدمات فرهنگی دائمًا فزاینده تمام جامعه می‌باشد. چنانکه از گفته‌های استالین در همان جزو (صفحه ۱۰۸ - ۱۰۷) و از گفته‌های او در چند اثر دیگرش راجع به پیشرفت‌های فرهنگی (منتخب آثار استالین، ترجمه فارسی) برمی‌آید، مقصود او از "تأمین نیازمندی‌های فرهنگی"، بیشتر و به طور عمدۀ تأمین خدمات آموزشی عمومی و فنی و علمی مورد نیاز افراد در زمینه کار و شغل آنها می‌باشد و بنابراین نیازمندی‌های فرهنگی مزبور بیشتر شامل فرهنگ مادی جامعه می‌شود و کمتر فرهنگ معنوی و نیازهای فکری، اخلاقی، عاطفی و غیره را دربرمی‌گیرد.

این نظریه یافرمولیندی در مورد قانون اساسی اقتصاد سوسیالیستی نادرست و غیرپرولتری، غیرسوسیالیستی و غیرکمونیستی است و حاکی از تمایل به ابقاء بقایای اقتصاد سرمایه‌داری و تمایزات طبقاتی موجود در "جامعه سوسیالیستی" است؛ این قانون وجود جنبه‌های بورژوازی و بقایای مناسبات طبقاتی در این جامعه را به رسیمت شناخته و مورد تأیید و تثبیت قرار می‌دهد و هدف به نیل کمونیسم را حذف می‌کند و جامعه را در همان مرحله موجود خود نگاه می‌دارد و به رشد مجدد سرمایه میدان می‌دهد (البته آنچه هم که در این چند سطر آخر گفته شد به بهترین حالت اشاره می‌دارد یعنی مثلاً فرض شده است که ما با یک جامعه حقیقتاً سوسیالیستی سر و کار داریم که در آن نظراتی که در مورد قانون اساسی تولید ارائه گردیده مورد بحث و اختلاف است و به همین خاطر ما جامعه سوسیالیستی را داخل گیوه قراردادهایم).

در این نظریه یا فرمولیندی که قانون اساسی اقتصاد سوسیالیستی عبارت از تأمین نیازهای مادی و فرهنگی دائمًا فزاینده تمام جامعه می‌باشد و ظاهرآراسته و عامه‌پسند و ظاهراً درستی دارد، توجه و تأکید اصلی بر روی تأمین احتیاجات مادی و فرهنگی (یا فرضًا معنوی) اعضاء موجود جامعه یعنی اقسام و گروههای اجتماعی موجود در این سوسیالیسم می‌باشد یعنی این توجه و تأکید بر روی تولید و فراهم‌ساختن محصولات مادی و خدمات فرهنگی یا معنوی مورد نیاز این طبقات و گروههای اجتماعی مختلف موجود است و نه پایان دادن به کلیت وجود همین گروههای اجتماعی یعنی نه پایان دادن به بقایای شیوه تولید سرمایه‌داری و روابط تولیدی طبقاتی. در این قانون، روند تولید صرفاً به مفهوم روند تولید محصولات مورد نیاز این جامعه و نه به مثابه وحدت روند تولید این محصولات و روند بازتولید تکامل‌یابنده مناسبات تولیدی ملحوظ گردیده است. در اینجا روند تولید فقط و تماماً به مثابه روند ایجاد و فراهم ساختن محصولات مورد نیاز این جامعه در نظر گرفته شده است و بدون اینکه به رابطه نحوه

توزیع این محصولات بین افراد با نحوه توزیع در شرایط تولیدی یعنی با تقسیم کار و شیوه کار توجه شود. و بهر حال جای فرآیند نابودی بقایای شیوه تولید سرمایه‌داری در این قانون اصلاً معلوم و روشن نیست و اصولاً جایی برای آن تحقیص داده نشده است و بهترین حالت ممکن این است که تحقق فرآیند مزبور به طور فرعی و ضمنی در آن ملحوظ می‌گردد. به بیان دیگر، در این قانون، نه روند نابودی بقایای شیوه تولید سرمایه‌داری و ایجاد شیوه تولید کمونیستی بلکه امر تأمین خواستها و نیازهای گروههای اجتماعی موجود در جامعه برجسته و عمدۀ شده است. و اینها هم به معنای تأیید و تثبیت بقایای سرمایه‌داری و حذف اهداف تکامل سوسياليسیم و نیل به کمونیسم، به معنای رشد مجدد شیوه تولید بورژوازی و مناسبات طبقاتی است.

برای اجتناب از هر گونه ابهام و اختشاش فکری همچنین باید توجه داشت که در فرمولبندی مزبور مفهوم "تأمین احتياجات مادی و فرهنگی یا معنوی تمام جامعه" کاملاً روشن و عادی است. فی المثل در فرمولبندی استالین منظور از "تأمین احتياجات مادی همه اجتماع" که کاملاً روشن و واضح است ولی در مورد "تأمین نیازمندی‌های فرهنگی تمام جامعه"، که در این فرمولبندی طبعاً در درجه دوم اهمیت قرارمی‌گیرد، شاید گفته شود که منظور روشن نیست و یا منظور دیگری متفاوت از معنای صریح و عادی این عبارت در میان است. ولی قبل از قبلاً گفتیم که منظور استالین از "نیازهای فرهنگی" به طور عمدۀ نیازهای آموزشی افراد در زمینه شغل و کار آنها می‌باشد و بنا بر فرمولبندی مذکور خدمات آموزشی طبعاً مطابق با جایگاه شغلی و اجتماعی افراد و نیازمندی‌های آنها در این زمینه در اختیار آنها قرار می‌گیرد و اساساً و به طور کلی نه اینکه بر حسب نیازمندی‌های روند تغییر و تکامل سوسيالیستی شیوه تولید بسوی کمونیسم مصروف گردد و بین افراد توزیع شود. خدمات فرهنگی و آموزشی همانند وسائل مادی معاش در تطابق با جایگاه اجتماعی و شغلی یعنی جایگاه طبقاتی موجود افراد این جامعه بین آنها توزیع می‌شود. هر گونه برداشت و تصوری غیر از این از فرمولبندی مذکور برداشت و درکی غیرعادی و نادرست بوده و حاکی از نسبت‌دادن تعابیر کاذب به نظریه و فرمولبندی مزبور می‌باشد.

البته استالین در همان جزو (ترجمه فارسی، صفحات ۱۰۹ - ۱۰۲) در آن زمان یعنی در سال ۱۹۵۲ به زعم خودش راجع به "شرایط اساسی تدارک انتقال به کمونیسم" در مورد آینده اتحاد شوروی و لذا تحولاتی که در این ارتباط باید صورت گیرد ابراز نظر می‌کند اما آنچه را که او در مورد تحولات لازم برای این انتقال اظهار می‌دارد - هر آنچه که هست و مارکسیست

قصد برخورد به آن را نداریم - چیزی نیست که بوسیله آن فرمولبندی یعنی در آن "قانون اساسی اقتصادی سوسیالیسم" بیان گردد و بلکه چیزی است که او آن را به طور کلی جدا از محتوای این قانون در نظر داشته و می‌گوید! آنچه که او در مورد تحولات لازم برای "انتقال به کمونیسم" می‌گوید چیزی است که بوسیله این قانون بیان نگردیده و به طور کلی جدا از آن می‌باشد.

حال اگر به جای "نیازمندی‌های فرهنگی" فقط کلیه خدمات مختلف معنوی مورد نیاز را در نظر گیریم و نیازهای افراد در زمینه فرهنگ مادی را بخشی از نیازهای مادی آنها بدانیم، آنگاه فرمولبندی مذکور بدین صورت در می‌آید: "تأمین نیازهای مادی و معنوی دائمًا فرازینه تمام جامعه". طبعاً مطابق با این فرمولبندی یا قانون اساسی، نیازمندی‌های معنوی نیز همانند نیازهای مادی افراد بوسیله جایگاه و موقعیت اجتماعی معین موجود آنها در این جامعه تعیین می‌شود و روند تولید اجتماعی و مجموع تولید مادی و معنوی جامعه اساساً و تماماً و فقط در خدمت تأمین نیازمندی‌های اشار و طبقات مختلف واقعاً موجود جامعه و در خدمت حفظ و تداوم حیات ساختار و نظام اجتماعی موجود قرار می‌گیرد. (در ضمن باید متذکر گردید که بررسی و نقد طریق تحقیق‌بخشیدن به روند تأمین این نیازمندی‌ها، که استالین آن را در فرمولبندی خود بیان می‌کند، در اینجا لزومی ندارد).

چنین قانونمندی، به عنوان قانون اساسی تولید سوسیالیستی، تولید اجتماعی را به طور تعیین‌کننده و کلاً تابع و در خدمت هدف تأمین نیازهای مادی و معنوی‌ای می‌نماید که هنوز طبقاتی و آمیخته به جنبه‌های بورژوازی است و لذا موجب تثبیت و رشد مجدد بقایای مناسبات بورژوازی و طبقاتی موجود در جامعه می‌گردد. و اگر فرض کنیم که سوسیالیسم هنوز تا مرحله غلبه قطعی و برگشت‌ناپذیر بر بقایای سرمایه‌داری در سطح جامعه سوسیالیستی و بر نظام سرمایه‌داری در سطح جهانی تکامل و پیشرفت‌نیافرته و تا این مرحله در راه نیل به کمونیسم پیشروی نکرده است، در این صورت بقایای شیوه تولید و مناسبات بورژوازی در جهت حاکمیت مجدد سرمایه‌داری امکان و مجال رشد می‌باشد. و این فرض کاملاً درست و منطبق با واقعیات عینی است زیرا در شرایط عملکرد چنان قانونمندی اساسی، شیوه تولید در راستای نیل به کمونیسم پیشرفت و تکامل پیدا نمی‌کند و در همان مراحل ابتدایی و اولیه خود باقی می‌ماند و نه تنها این بلکه امکان‌در جهت معکوس پیشرفت می‌نماید. اما فرض عکس آن یعنی فرض رسیدن به مرحله غلبه قطعی و برگشت‌ناپذیر بر بقایای سرمایه‌داری تحت چنین شرایط عینی تحت عملکرد این قانون اساسی نادرست و امکان‌ناپذیر است. قانونمندی مزبور

ذاتاً مانع ابقاء و تکامل سوسياليسم است زیرا مبين جوهر ويژه و هدف اصلی تولید سوسياليستی يعني روند نابودی كامل بقایای سرمایهداری و تکامل در راستای نیل به کمونیسم نیست. قانونمندی اساسی هر تولید اجتماعی بيانگ ماهیت اجتماعی ويژه و نیروی محرك و هدف اجتماعی تعیین کننده آن تولید می باشد همانگونه که فیالمثل قانون اساسی تولید سرمایهداری عبارت از تولید اضافه ارزش و تصاحب بیشترین مقدار سود ممکن است.

در قانونمندی اساسی و عام تولید سوسياليستی تأکید اصلی معطوف به پایان دادن به بقایای شیوه تولید سرمایهداری و تکامل سوسياليسم است زیرا هدف تعیین کننده در این دوران نابودی بقایای شیوه تولید سرمایهداری و ایجاد شیوه تولید کمونیستی است. و این تأکید، در حالی که هدف نیل به کمونیسم را در مدنظر دارد، هم به لحاظ ابقاء سوسياليسم ضرورت داشته و هم به صورت اصلاحات و پیشرفت‌های مداوم و مرحله‌ای همواره در شرایط اجتماعی و زندگی مادی و معنوی افراد وجود و تجلی پیدامی کند. در اینجا تولید هم به طور سوسياليستی در خدمت تأمین نیازمندی‌های ارتقاء‌بینده و فراینده تمام توده مردم و تمام جامعه قرار دارد و هم در راستای روند رسیدن به تولید کمونیستی و بنابر این حصول به مرحله‌ای تکامل می‌باشد که در آن تمام افراد در نظام تولیدی کاملاً هم‌سطح و برابر و آزاد بوده و به طور آزادانه و بنابر نیاز خود از محصولات تولید استفاده می‌کنند و غیره.

آن نظریه یا فرمولبندی، به عنوان قانون اساسی اقتصاد سوسياليستی، نه تنها موید تولید و بازتولید ساده مناسبات موجود اجتماعی، که هنوز طبقاتی و آمیخته به بقایای نظام بورژوازی است، می‌باشد و خواهان حفظ و تداوم این مناسبات است بلکه، بواسطه شرایط مساعدی که برای بقایای اقتصادی و اجتماعی بورژوازی موجود در جامعه ایجاد می‌کند، به طور ناگزیر و خواه ناخواه تأیید کننده و طرفدار رشد مجدد بقایای بورژوازی و طبقاتی موجود تا حاکمیت یافتن مجدد نظام سرمایه‌داری است. بنابراین، نظریه مزبور اساساً و اصولاً نمی‌تواند بيانگ قانون اساسی تولید و اقتصاد سوسياليستی باشد. زیرا تولید و بازتولید ساده مناسبات تولیدی و اجتماعی موجود، به مثابه خصوصیت اساسی و عمومی و دائمی روند تولید اجتماعی و روند حیات کلی "جامعه سوسياليستی"، به معنای حذف روند تکامل سوسياليسم در راه نیل به کمونیسم و ایجاد امکان و مجال و شرایط مساعد برای رشد مجدد اقتصادی و اجتماعی بورژوازی در جریان مبارزه اش با پرولتاریا و لذا به طور اساسی م牲من حرکت در جهت بازگشت به حاکمیت نظام سرمایه‌داری است. به نظر ما تمام‌دامی که سوسياليسم به مرحله‌ای از روند تکامل خود نرسیده و به لحاظ جهانی یعنی از لحاظ میزان گسترش و توسعه سوسياليسم

در جهان چنان شرایطی را پیدا نکرده است که دیگر به طور قطعی و برگشت‌ناپذیر بر سرمایه‌داری غلبه‌یافته باشد، بقایای اقتصادی و اجتماعی سرمایه‌داری در جامعه کمتر یا بیشتر زمینه‌های بالقوه رشد مجدد بورژوازی و پدایش دوباره حاکمیت این طبقه را تشکیل می‌دهند که در صورت ثابت‌ماندن و عدم تابودی قویاً ممکن است به عوامل بالفعل روندهای رشد مجدد بورژوازی و حاکمیت سرمایه تبدیل گردد.

بالاخره باید گفت که به یک معنا در نظریه مزبور قانون اساسی و عام تولید کمونیستی یعنی تأمین کاملاً آزادانه نیازمندی‌های مادی و معنوی هم‌سطح و ارتقاء‌یابنده انسان‌ها به صورت قلب‌شده یا تغییر شکل‌یافته‌ای مطرح گردیده است و بدین معنا می‌توان گفت که این نظریه دو مرحله معین و متمایز سوسیالیسم و کمونیسم یا به بیان دیگر دو مرحله معین و متمایز سازد. نامناسب نیست به این نکته نیز اشاره شود که چنانچه اگر قصد و خواست نیل به کمونیسم هم وجود داشته باشد نظریه و فرمولبندی مزبور بیانگر آن و روند تحقق آن نیست و این نظریه نه تنها راهنمایی و بیان تئوریک روند حصول به کمونیسم نیست بلکه امر بقاء سوسیالیسم و سوسیالیسم فرضاً بوجود آمده را نیز قویاً امکان‌نایابی می‌سازد.*

*: شاید کسانی بیندیشند که انتقال از سوسیالیسم به کمونیسم طی مرحله جداگانه و مستقلی انجام می‌گیرد که جامعه سوسیالیستی را به جامعه کمونیستی متصل می‌نماید و بگویند که قانون اساسی تولید در سوسیالیسم عبارت از "تأمین نیازهای دائم‌آفریننده تمام جامعه" می‌باشد و فقط در آن مرحله انتقال از سوسیالیسم به کمونیسم "تابودی بقایای شیوه تولید سرمایه‌داری و تحقیق بخشیدن به شیوه تولید کمونیستی"، به مثابه یک روند مداوم، قانون اساسی و هدف تعیین‌کننده تولید را تشکیل می‌دهد. و همچنین اظهار دارند که این سوسیالیسم بخصوص در شرایطی که نیروهای مولد جامعه عقب‌مانده است از لحاظ رفع این عقب‌ماندگی و تکامل‌بخشیدن به نیروهای مولده و آماده کردن مقدماتی آنها برای "مرحله انتقال به کمونیسم" ضرورت دارد؛ همچنانکه فی المثل در اتحاد شوروی سابق در زمان استالین چنین برداشت و برخوردی نسبت به سوسیالیسم وجود داشته است.

در نقد این نظریه باید گفت: اولاً ما در مبحث هفتم رابطه میزان تکامل نیروهای مولده با امر ظهور و تحقق اقتصاد سوسیالیستی را به طور مشخص در ارتباط با اتحاد شوروی سابق مورد بررسی قرارداده و اثبات کرده‌ایم که برای تحقق اقتصاد سوسیالیستی ضروریست که شیوه تولید سرمایه‌داری پیشین جامعه تا مرحله پیشرفت‌هه معینی تکامل یافته باشد و در غیر این

صورت اقتصاد سوسياليستي عموماً متحقق نمي گردد و با شکست مواجه مي شود يعني اقتصاد جامعه به صورت نوعی کاپيتاليسم درمی آيد و نوعی بورژوازی رشدکرده و حاكمیت اجتماعی را در اختیار خود می گيرد. ثانياً چنانچه از مسئله عقبماندگی نیروهای مولده و سطح تکامل اقتصادی پيشين جامعه اى که در آن سوسياليسم آغاز مي گردد و همچنین از مسئله لزوم پيشرفت و تکامل سوسياليسم در سطح جهانی صرفنظر کنيم (و گذشته از تعداد محدودی دوره های بسيار استثنائي نسبتاً کوتاه مدت و زودگذر که ممکن است رخ بدهد و بعداً در جای خود بدان اشاره خواهد شد)، در اين صورت هيج دليل و علت واقعی وجود ندارد و معنا و مفهوم ندارد که امر نابودی بقایاي شيوه توليد سرمایه داري و ايجاد شيوه توليد کمونيستي به طور اساسی و کلي کثار گذاشته شود و جامعه تا دوراني فقط در همان مرحله به اصطلاح "سوسياليسم" باقی و راکد بماند. هدف اساساً ايجاد جامعه کمونيستي است و روند ايجاد اين جامعه طبعاً و ضروتاً، با بيشترین کوشش ممکن و به مثابه هدف تعبيين کننده و جوهري و پيشه اجتماعي توليد سوسياليستي، بالاصله پس از ظهر و استقرار مقدماتي سوسياليسم و به عنوان روند تاریخي تداوم انقلاب اجتماعي سوسياليستي آغازين، آغاز گردیده و به طور نسبتاً پيوسته و مداوم تا مرحله تحقق کامل ادامه پيدامي کند. فقط خواست و گرايش و منافع بقایاي مختلف بورژوازی و به طور مشخص گروههای اجتماعی نسبتاً ممتاز و برتر در جامعه سوسياليستي تازه آغاز شده ايجاب می نماید که اين جامعه در همان "سوسياليسم" راکد و باقی بماند و نه تنها اين چنین راکد بماند و پيشرفت و تحول به سوي جلو نداشته باشد بلکه به عقب برگشته و به جامعه سرمایه داري تمام عيار تبديل گردد. و ثالثاً روند نسبتاً مداوم و همه جانبه "نابودي بقایاي شيوه توليد سرمایه داري و ايجاد شيوه توليد کمونيستي"، همانگونه که تا به حال بيان گرديه است، در عين حال مانند نيري محرك و ماده حيات بخشی عمل می کند که به جامعه سوسياليستي جان و حيات می بخشد و بقاء و تداوم حيات آن را تضمین می کند و آن را زنده نگاه مي دارد. بدون اين روند حيات بخش، سوسياليسم نه تنها در راستاي نيل به کمونيسم تکامل نمي يابد بلکه بقاء و تداوم حيات آن به مثابه سوسياليسم تا به حال به دست آمده نيز قوياً امكان ناپذير گشته و قوياً با رکود و فساد و با شکست و فروپاشي و غيره مواجه مي گردد. سوسياليسم، بدون روند تغيير و تحول مداوم مزبور، عموماً مي ميرد و از ميان مريود يعني به شکلي و به طريقي قوياً به سوي سرمایه داري ميل مي کند و در راستاي رشد مجدد سرمایه و بازگشت حاكمیت بورژوازی تغيير و تحول مي نماید. به بيان ديگر، تا زمانی که سوسياليسم در جوامع سوسياليستي و در مجموع سطح جهانی هنوز به مرحله پيروزی قطعی و برگشت ناپذير نرسیده است، جامعه سوسياليستي، بدون روند نسبتاً مداوم و عمومي تغيير و تحول در راستاي نيل به کمونيسم، قوياً برای رشد و احياء مجدد بقایاي مختلف سرمایه داري مساعد مي گردد و اين چنین در معرض رشد دوباره سرمایه قرار مي گيرد و چنانچه اين وضع تداوم يابد قوياً ممکن است تا مرحله استقرار حاكمیت مجدد بورژوازی پيش رود.

نقد فرمولبندی یا نظریه مذکور در باره قانون اساسی اقتصاد سوسیالیستی را در اینجا به پایان می‌رسانیم و مبحث را به شرح زیر ادامه می‌دهیم:

شاید اینگونه مطرح شود که قانون اساسی تولید سوسیالیستی بایستی به شکلی بیان گردد که هم روند تکامل سوسیالیستی شیوه تولید و هم روند تأمین نیازمندی‌های دائماً هر چه بیشتر هم‌سطح شونده و ارتقاء‌یابنده تمام افراد را تصریح نماید و لذا بایستی مثلاً در چنین شکلی بیان شود: نابودی مداوم و همه‌جانبه بقایای شیوه تولید سرمایه‌داری و مطابقاً ایجاد شیوه تولید کمونیستی و تأمین نیازمندی‌های دائماً هر چه بیشتر هم‌سطح شونده و ارتقاء‌یابنده مادی و معنوی تمام افراد. اما "تأمین نیازمندی‌های دائماً هر چه بیشتر هم‌سطح شونده و ارتقاء‌یابنده مادی و معنوی تمام افراد" به طور واضح و کاملاً در روند "نابودی مداوم و همه‌جانبه بقایای شیوه تولید سرمایه‌داری و مطابقاً ایجاد شیوه تولید کمونیستی" یعنی در قانون اساسی و عام تولید سوسیالیستی نهفته و مستتر و ملحوظ می‌باشد و تصریح و تکرار مجدد آن به طور جدگانه به لحاظ بیان علمی و تئوریک قانون ضرورت نداشته و زائد است و فقط شاید گاهی اوقات از لحاظ توضیح قانون و اقناع افکار عمومی لزومی داشته باشد. وانگهی باید در نظرداشت که قانون اساسی تولید مستقیماً بیانگر روند ماهریت اجتماعی تولید است و شامل تولید بمثابة صرف روند کار- که روند ایجاد ارزش‌های مصرف است- نمی‌باشد.

یا شاید گفته شود که قانون اساسی تولید سوسیالیستی فقط "تأمین هر چه کاملتر آزادشونده نیازمندی‌های مادی و معنوی تمام جامعه" می‌باشد. در این صورت عبارت «هر چه کاملتر آزادشونده» - که به مفهوم آزادشدن دائماً هر چه بیشتر و کامل‌تر از تقسیم طبقاتی کار و از انقیاد و اسارت توسط حرفة و کار و وسیله کار و از ستمگری بر حیوانات در روند تولید محصول و از نحوه توزیع این محصول بر طبق میزان انجام کار است - به شکلی بیش از حد فشرده و به طور پوشیده و غیر صریح قانون اساسی تولید سوسیالیستی را بیان می‌کند. ولی عموماً لزومی ندارد که این قانون را به این شکل غیر صریح و فشرده بیان نمود و بعلاوه ممکن است در این شکل بیان از قانون اساسی تولید سوسیالیستی فقط یک جنبه یعنی روند تکامل سوسیالیستی شیوه توزیع محصولات مصرفی مورد تاکید قرار گیرد و جنبه دیگر یعنی تکامل در زمینه شیوه کار یا روند تولید محصول، که با شیوه توزیع پیوند جداتپذیری داشته و از آن پایه‌ای تر است، به قدر کافی مورد توجه قرار نگیرد. به طور خلاصه لازم و ضروری است

که چگونگی روند تحقق این «هر چه بیشتر و کامل‌تر آزادشدن» در نحوه بیان قانون صریحاً مشخص گردد.

در جامعه کمونیستی، که در آن همه افراد تا سطح انسان‌های اجتماعاً کاملاً برابر و آزاد تکامل یافته‌اند و در تمام نظام تولیدی و اجتماعی چنین جایگاهی را پیدا و احراز نموده‌اند، طبیعاً خواست‌ها و نیازمندی‌های مادی و معنوی همه افراد نیز اگر چه ممکن است یکسان و هم‌مقدار نباشند ولی به لحاظ سطح اجتماعی و انسانی و رفاهی اشان هم‌طراز و هم‌سطح محسوب می‌شوند. در اینجا تمام افراد از لحاظ مقام و مرتبه اجتماعی از هر جهت و کاملاً برابر و هم‌سطح و در عین حال در این چارچوب کاملاً آزاد می‌باشند و این امر در شیوه اجتماعی توزیع محصولات تولید و میزان برخورداری افراد از این محصولات نیز کاملاً هستی و تجلی پیدا می‌کند باین معنا که هرکس به طور آزادانه بر حسب خواست و نیازش از این محصولات مصرفی استفاده می‌کند. و این شیوه برخورداری از محصولات تولید متعلق به آن انسان‌های اجتماعاً برابری می‌باشد که اعضاء جامعه کمونیستی را تشکیل می‌دهند و در این جامعه زندگی می‌کنند. در حالیکه شیوه برخورداری سایر انسان‌های هم‌طراز و برابر از محصولات تولید اجتماعی به گونه دیگری است (به عنوان مثال افراد متعلق به یک قشر محدود و فرضآ کاملاً هم‌سطح و همسان بورژوازی با شیوه بهره‌کشی معینی و با راه و رسم خاص و سبک خاص و معینی - که مخصوص خودشان بوده و با سایر اقسام بورژوازی نیز وجود مشترک و یکسانی دارد - زندگی خود را می‌گذرانند). اما در شرایط جامعه سوسیالیستی این برابری و آزادی اجتماعی و این شیوه اجتماعی توزیع محصولات تولید و این سطح از وفور ثروت و رفاه مادی و معنوی، تا حدی که و تا زمانی که جامعه هنوز سوسیالیستی بوده و به کمونیسم انتقال یافته است، هنوز و تا این حد حاصل نگردیده و این جامعه بنیاداً به مثابه مرحله تاریخی تحقق یافته آن وجود پیدا می‌کند.

در جامعه سوسیالیستی تمام فعالیت‌های مولد و تمام ظرفیت‌های تولیدی و منابع اقتصادی و تمام امکانات علمی و فنی و تمام نیروی معنوی این جامعه حتی‌الامکان به طور هر چه بیشتر و کامل‌تر و به طور مستمر در خدمت تأمین نیازهای مادی و معنوی توده انسان‌ها و تمام جامعه در می‌آیند اما نه به شیوه کمونیستی بلکه به شیوه دائماً تکامل‌یابنده سوسیالیستی در راستای حصول به شیوه کمونیستی. لذا این نیازهای مادی و معنوی نه تنها بر نیازمندی جامعه به محصولات تولید دلالت دارد بلکه به طور بنیادی‌تر از آن حاکی از نیازمندی انسان‌ها به تغییر و تکامل مداوم و همه‌جانبه شیوه تولید را رسیدن به کمونیسم است.

و بالاخره شاید گفته شود که به هر حال در هر نظام اجتماعی هدف و انگیزه توده مردم در تولید، به دست آوردن وسایل مورد نیاز زندگی آنهاست. البته این درست است که آنها در هر حال و در هر شکل اجتماعی تولید چنین می‌نگردند و برخورد می‌کنند و چنین می‌خواهند و این طبیعی و درست و انسانی است اما فقط در اشکال تولید کمونیستی تولید تماماً شکل طبیعی و عادی خود را داراست و فقط در شیوه تولید کمونیستی است که وجه مشترک کلیه اشکال اجتماعی مختلف تولید یعنی تولید محصولات مورد نیاز انسان‌ها، صرفنظر از کار به مثابه فعالیتی که به خودی خود مورد نیاز انسان است، به مثابه تنها هدف و محتوا و نیروی محرك انسان‌ها در تولید و فعالیت تولیدی متجلی می‌شود (لذا در جوامع کمونیستی کار نیز، به مثابه یک محصول و بازتاب تحقق یافتن کامل شکل طبیعی و عادی تولید، به صورت فعالیتی کاملاً دلخواه و مطبوع و مورد نیاز برای تمام انسان‌ها جلوه می‌کند. البته این تغیر کیفیت کار در جامعه کمونیستی آینده هم به مثابه محصول ایجاد شیوه کار و شیوه تولید کمونیستی و همچنین به علم پیشرفت و تکامل فوق العاده زیاد دانش‌های بشر در زمینه تولید محصول و در رابطه با طبیعت حاصل می‌گردد. در این جامعه کار به مثابه فعالیتی که به خودی خود مورد نیاز انسان است یعنی فعالیتی که انسان بنا بر طبیعت خود در هر صورت و فرضًا جدا از روند تولید محصول به انجام آن نیاز دارد با سرشت اجتماعی تولید کاملاً انتباخت می‌یابد و به نحو کاملاً مطلوبی برای تمامی افراد تأمین می‌گردد؛ و درواقع فعالیتی که انجام آن به خودی خود مورد نیاز انسان است برای تمام انسان‌ها به نحو کاملاً مطلوب شکل کار و فعالیت مولد به خود می‌گیرد همچنانکه به نحو کاملاً مطلوبی اشکال دیگری نیز پیدا می‌کند). در حالیکه در اشکال اجتماعی طبقاتی، این هدف طبیعی و عمومی تولید قویاً تحت تاثیرانگیزه و هدف بهره‌کشی از نیروی کار در روند تولید قرار می‌گیرد و منکوب آن می‌گردد.

در جوامع طبقاتی خواست و هدف مالکان وسایل تولید - که روند تولید محصول را وسیله بهره‌کشی از تولیدکننده و بدین طریق کسب ثروت و قدرت برای خود قرار می‌دهند - بر خواست و نیاز اکثریت یعنی توده مردم یعنی تولیدکنندگان - که تولید را تنها به مثابه وسیله و طریق ایجاد وسایل مورد نیاز زندگی خود می‌نگردند - غالباً می‌گردد و بدین گونه تولید به لحاظ خصوصیت اجتماعی اش و از لحاظ سیر تحول و تکامل خود به طور تعیین‌کننده زیر سلطه و تحت تأثیر هدف بهره‌کشی و روند استثمار تولیدکننده و آثار و نتایج آن قرار می‌گیرد. لذا تولید اجتماعی توسط شکل معین بهره‌کشی از تولیدکننده تعیین می‌یابد و به همین دلیل است که به درستی کلیت تولید به وسیله خصلت خاص بهره‌کشی از تولیدکننده و خصلت

خاص مالکان وسائل تولید مشخص گشته و نام این‌ها بدان اطلاق می‌گردد و گفته می‌شود: "تولید برده‌داری"، "تولید فنودالی"، "تولید سرمایه‌داری" و غیره. در جامعه طبقاتی شکل طبیعی و عادی و انسانی تولید کم و بیش زیر سیطره اشکال بهره‌کشی انسان از انسان درمی‌آید به گونه‌ای که هدف و انگیزه بهره‌کشی به صورت مشخصه یا روند تعیین‌کننده کلیت روند تولید و به مثابه جوهر و ماهیت اجتماعی ویژه آن متجلی می‌گردد.

گذار از شکل طبقاتی تولید به شکل کمونیستی آن ضرورتاً بوسیله مرحله تاریخی معینی انجام می‌پذیرد که سوسیالیسم محسوب می‌شود و لذا روند تولید در این مرحله ماهیتاً و به لحاظ مشخصه اجتماعی تعیین‌کننده‌اش - که در قانون اساسی این تولید بیان می‌یابد - به مثابه روند پایان دادن به شکل غیرطبیعی و غیرانسانی آن و انتقال به تولید اشتراکی در سطحی بینهایت بالاتر از تولید در جوامع اشتراکی اولیه تجلی پیدا می‌کند یا به بیان دیگر تولید سوسیالیستی به مثابه تولید محصول ضرورتاً تواأم با روند پایان دادن به هر گونه شیوه تولید طبقاتی، به مثابه مشخصه اجتماعی تعیین‌کننده‌اش، هستی می‌یابد.

فرآیند تکامل سوسیالیستی شیوه تولید (یعنی نابودی تمام و تمام بقایای شیوه تولید سرمایه‌داری و ایجاد شیوه تولید کمونیستی) متشكل از روندهایی است که تماماً با تولید مربوط می‌گردد و به حیطه تولید (نمفهوم وسیع این کلمه) تعلق می‌یابند و در عین حال روندهایی که جوهر ویژه و مشخصه اجتماعی تعیین‌کننده تولید سوسیالیستی را تشکیل می‌دهند. تکامل سوسیالیستی شیوه تولید هم بیانگر تکامل مداوم خود روندهای تولید محصولات مورد نیاز جامعه سوسیالیستی بوده و هم بیانگر تولید و بازتولید مداماً تکامل یابنده مناسبات تولیدی سوسیالیستی یعنی مبنی این است که این مناسبات در عین حال به نحوی مداماً تکامل یابنده بازتولید می‌شود. پس فرآیند مزبور بیانگر این است که روند ابقاء و تداوم حیات تولید سوسیالیستی و سوسیالیسم ضرورتاً در شکل تکامل یابنده‌ای در راستای حصول به تولید کمونیستی و کمونیسم انجام می‌پذیرد. و می‌دانیم که روند تولید در کلیت خود همواره وحدت روند کار یعنی روند تولید محصول یا ارزش مصرف و روند بازتولید مناسبات اجتماعی معین تولید است، ترکیب این دو روند و مشتمل بر این دو روند می‌باشد؛ و روند دوم بیانگر ماهیت خاص اجتماعی تولید است. لذا فرآیند تکامل تولید سوسیالیستی، که به مثابه روند تولید و بازتولید در عین حال مداماً تکامل یابنده مناسبات تولیدی سوسیالیستی نیز محسوب می‌شود، جزئی از کلیت هستی روند تولید سوسیالیستی را تشکیل می‌دهد و نمی‌تواند جایی خارج از

روند تولید داشته باشد و در خارج از قلمروی تولید قرار گیرد و این فرآیند چیزی جز روند ماهیت اجتماعی خاص تولید سوسیالیستی نبوده و بیانگر قانون اساسی این تولید است.

۶- ملاحظاتی پیرامون تولید سوسياليستی و قانونمندی اساسی آن

مطلوب مربوط به این مبحث را به چند قسم تقسیم نموده و تحت این عناوین مورد توجه و بررسی قرار می‌دهیم؛ سیاست اجتماعی پرولتاریا در دوران سوسيالیسم؛ شرایط و عواملی که در روند تحقق و تکامل تولید سوسيالیستی تأثیر می‌نمایند؛ و درباره فرآیند تکامل شیوه تولید سوسيالیستی.

۱- سیاست اجتماعی پرولتاریا در دوران سوسيالیسم: سیاست اجتماعی به معنای کلیت سیاست طبقاتی یا کلیت سیاست طبقه اجتماعی معین است و تمام حیطه‌های اجتماعی: اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و حقوقی یعنی مادی و معنوی را دربرمی‌گیرد. سیاست اجتماعی هر طبقه معین در پایه و اساس خود عبارت از سیاست اقتصادی معینی است. سیاست سیاسی و حقوقی و معنوی در تحلیل و وجه نهایی فقط وسائل اعمال سیاست اقتصادی هستند و به انجاء معینی در خدمت تحقق خواستها و اهداف اقتصادی طبقه اجتماعی قرار دارند (فقط می‌توان گفت که، با اینکه جنبه‌های معنوی از سیاست‌های حاکم نیز متأثر هستند، معدّلک بطور کلی سیاست سیاسی و حقوقی در عین حال در حد معینی وسیله‌ای در خدمت هستی و حیات معنوی طبقه اجتماعی و وسیله‌ای برای تحقق خواسته‌های معنوی وی نیز محسوب می‌شود. زیرا حیات معنوی انسان در حالی که به لحاظ چگونگی محتويات خود بیانگر و بازتاب حیات مادی و اقتصادی اوست ولی در عین حال، برخلاف اشکال مختلف حیات سیاسی که اشکال حقوقی مربوط را نیز در بر می‌گیرد و وجودش تماماً وابسته به دوران‌های شیوه تولید طبقاتی است، هستی مستقل و جداگانه و مختص به خود دارد؛ حیات معنوی انسان در جوامع کمونیستی چه در گذشته و چه در آینده نیز وجود داشته و وجود خواهد داشت؛ حیات معنوی یک خصوصیت دائمی و ابدی انسان است. اما اینکه حیات سیاسی نیز، در دوران‌هایی که وجود دارد، در واقعیت هستی بالتبه مستقلی نیز به مثابه منافع و خواسته‌های بالتبه مستقل سیاسی به خود می‌گیرد امری بدیهی و موضوع دیگری است).

سیاست سیاسی به معنای در اختیار داشتن حاکمیت سیاسی یعنی قدرت "دولتی" یا "دولت" است. چنانکه می‌دانیم، دولت در دوران سوسيالیسم عبارت از پرولتاریائی است که به

صورت طبقه حاکم متشکل شده است. دولت پرولتاریا - به هر شکل و به هر اندازه که هنوز در جامعه سوسیالیستی وجود دارد و در نتیجه گذار به کمونیسم زوال نیافته است - فقط ارگان معین این طبقه اجتماعی برای اعمال سیاست خود بر بورژوازی و اشکال مختلف بقایای بورژوازی و تجلی سیاسی کلیت سیاست اجتماعی وی در برابر بورژوازی می‌باشد. دولت پرولتاریا بیانگر دیکتاتوری پرولتاریا علیه بورژوازی و به مفهوم ابزار سیاسی این طبقه در دوران سوسیالیسم در مبارزه‌اش علیه بورژوازی است.

سیاست اجتماعی پرولتاریا اساساً و در درجه نخست در سیاست اقتصادی او متجلی می‌شود و سیاست اقتصادی او به صورت تحقق اقتصاد سوسیالیستی و تغییر و تکامل آن در راستای حصول به اقتصاد کمونیستی تجلی می‌یابد. تحقق و تکامل نسبتاً مداوم شیوه تولید سوسیالیستی به معنای سیاست اقتصادی طبقه کارگر است. گروههای اجتماعی دیگر تا حدودی که به مثابه طبقه کارگر یا به بیان دیگر به مثابه اعضاء حقیقی جامعه سوسیالیستی هستی و تجلی دارند در سیاست اجتماعی و سیاست اقتصادی پرولتاریا سهیم هستند. (طبقه کارگر به صورتی که در جامعه سرمایه‌داری وجود داشت در جامعه سوسیالیستی دیگر وجود ندارد لیکن بقایای دائماً کاهش‌بابنده اقتصادی و اجتماعی وی و آرمان و ایدئولوژی‌اش برای تحقق بخشیدن به جامعه کاملاً کمونیستی همچنان در دوران سوسیالیسم حیات می‌یابد. در این دوران به طور کلی اعضاء جامعه سوسیالیستی تا حدودی که به مثابه اعضاء حقیقی این جامعه هستی دارند در مقام تاریخی طبقه کارگر قرار داشته و حامل آرمان نهایی او هستند). حاکمیت سیاسی و سیاست ایدئولوژیک طبقه کارگر قبل از همه و روی هم رفته وسایل تحقیق و تداوم بخشیدن به سیاست اقتصادی، به خواستها و اهداف اقتصادی وی یعنی وسایل معین ضروری برای تحقق بخشیدن به شیوه تولید سوسیالیستی و روند تکامل نسبتاً مداوم آن محاسب می‌گردد. با انتقال کامل به شیوه تولید کمونیستی سیاست اقتصادی و اجتماعی پرولتاریا همانند کلیت هستی خود این طبقه به طور کامل پایان می‌یابد. در جامعه سوسیالیستی محتوای اجتماعی سیاست پرولتاریا و روند پیروزی وی در مبارزه طبقاتی‌اش علیه بورژوازی مشتمل بر تحقق و تکامل نسبتاً مداوم سوسیالیسم و قبل از همه و اساساً اقتصاد سوسیالیستی است. ابقاء شیوه تولید سوسیالیستی و تکامل نسبتاً مداوم آن به سوی کمونیسم بیانگر تداوم حیات سیاست اجتماعی پرولتاریا و در عین حال بیانگر تحقق روند امحاء کامل خود پرولتاریا و سیاست اجتماعی اوست.

سیاست اجتماعی پرولتاریا در جامعه سوسیالیستی، نه تنها در سیاست سیاسی و ایدئولوژیک وی و نه تنها در این که قدرت دولتی را در اختیار دارد بلکه به مراتب مهمتر از آن و اساساً در موقوفیت‌های نسبتاً مداوم او در تداوم و تکامل بخشیدن به اقتصاد سوسیالیستی تجلی پیدا می‌کند و تا حد معینی نیز در موقوفیت‌های وی در ایجاد فرهنگ معنوی سوسیالیستی و تکامل بخشیدن به این فرهنگ متجلی می‌شود. نتایج مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی یعنی بین جامعه سوسیالیستی و اشکال مختلف بقایای سرمایه‌داری همواره و در هر زمان و در مقیاس‌ها و اشکال مختلف به صورت موقوفیت یا عدم موقوفیت در پیشبرد روند تکامل سوسیالیستی اقتصاد به طور اخص و روند تکامل سوسیالیسم به طور اعم بروز و هستی پیدا می‌کند. در جامعه سوسیالیستی در هر زمان معین پیشرفت تولید و کلیت جامعه در خط درست سوسیالیستی و یا انحراف آن از این خط در تحلیل نهایی چیزی جز حرکت در مسیر تکامل سوسیالیسم یا حرکت در مسیر احیاء سرمایه و حاکمیت بورژوازی و چیزی جز پیروزی یا شکست معین و مشخص پرولتاریا در روندهای ادامه مبارزه‌اش علیه بورژوازی نیست و نمی‌تواند باشد.

سیاست اجتماعی پرولتاریا، که عبارت از مبارزه پیگیرانه و مداوم این طبقه به مثابه طبقه حاکم علیه بقایای مختلف بورژوازی و شیوه تولید و نظام سرمایه‌داری در جامعه سوسیالیستی و در عین حال معطوف به مبارزه مداوم علیه بورژوازی در سطح جهانی است، در حیطه‌های مختلف اقتصادی و اجتماعی، در اشکال مختلف تغییر و تحول اجتماعی و تکنیکی، در اشکال مختلف آموزشی، تربیتی و اداری، در اشکال مختلف غیر قهرآمیز و شاید قهرآمیز و دفاعی و تهاجمی و غیره انجام می‌پذیرد. این مبارزه‌ای است که پرولتاریا آن را از موضع مسلط و دارای قدرت سیاسی و سیاست اجتماعی پیش می‌برد. پرولتاریا که به صورت طبقه حاکم متشکل شده است و به هر شکل و تا هر حدی که هنوز وجود داشته و به صورت طبقه حاکم وجود دارد، تمام زیربنای اقتصادی و روبنای اجتماعی در جامعه سوسیالیستی را در انطباق با آرمان و آمال اجتماعی خویش یعنی در راستای نیل به کمونیسم به طور مدام تغییر و تکامل می‌بخشد. این مبارزه طبقاتی پرولتاریا نیروی محرك اجتماعی روند این تغییر و تکامل اقتصادی و معنوی یعنی نیروی تاریخی تاریخ تکامل کمونیسم محسوب می‌شود. روندی که در عین حال در جریان پیشرفت خود به این مبارزه و سیاست اجتماعی نیز به طور کامل پایان می‌دهد. این روند که پویش تاریخی و طبیعی معینی را تشکیل می‌دهد در عین حال به صورت فرآیند

تاریخی تحقق آرمان بزرگ اجتماعی طبقه کارگر و اعمال خواست اجتماعی بزرگ و نهایی این طبقه علیه بورژوازی تجلی پیدا می‌کند.

پرولتاریا به صورت پرولتاریابی که در جامعه سرمایه‌داری وجود داشت دیگر تلاشی یافته و از میان رفته است لیکن بقایای اقتصادی و اجتماعی این طبقه و به صورت انسان‌های حامل آرمان و آمال اجتماعی بزرگ و نهایی وی و به مثابه قدرت انسانی تعیین‌کننده و نیروی معنوی راهبر و هدایت‌کننده جامعه سوسیالیستی هنوز وجود دارد و فقط با گذار کامل به جامعه کمونیستی است که به طور کامل ناپدید می‌شود. این بقایای مختلف پرولتاریا در شرایط اجتماعی و در زندگانی مادی و معنوی و در اذهان اعضاء جامعه سوسیالیستی است که پرچم آرمان کمونیسم را هنوز برافراشته نگاه داشته و خواهان و مدافع نابودی و امحاء کامل و تا به آخر بقایای شیوه تولید و جامعه سرمایه‌داری پیشین و تحقق کامل جامعه کمونیستی می‌باشد و این فعالیت مستمر وی یا مبارزه طبقاتی اش نیروی محرك اجتماعی ای محسوب می‌شود که پویش تاریخی تکامل نیروهای مولد و روابط تولیدی جامعه را در راستای حصول به شیوه تولید کمونیستی شکل می‌دهد. همانگونه که بالعکس این اشکال مختلف بقایای اقتصادی و معنوی و سیاسی کم و بیش بورژوازی است که به مثابه نیروی انسانی و قدرت مادی و معنوی و سیاسی ای محسوب می‌گردد که خواهان بازگشت به نظام سرمایه‌داری بوده و در راستای رشد مجدد سرمایه و حاکمیت بورژوازی تاثیر و عمل می‌کند و لذا به مثابه بورژوازی و بقایای این طبقه در جامعه سوسیالیستی نمودار می‌شود. در این جامعه در حال گذار، اشکال مختلف نیروهای موافق و مخالف سوسیالیسم، موافق و مخالف روند تکامل نسبتاً مداوم سوسیالیسم در تحلیل نهایی چیزی جز نیروهای پرولتاریابی و بورژوازی، چیزی جز تجلی و تجسم پرولتاریا و بورژوازی نیستند و نمی‌توانند باشند.

بورژوازی در جوامع سوسیالیستی و در رابطه با این جوامع نه تنها به صورت جایگاه‌های اقتصادی و اجتماعی برتر و ممتاز گروههایی از افراد و برخی از افراد یعنی به صورت آثار و بقایای بورژوازی و کاپیتالیستی در زمنیه تقسیم کار و شیوه اجتماعی توزیع محصولات مصرفی و نه تنها به صورت بقایای اقتصادهای کالایی و غیره در جامعه سوسیالیستی و نه تنها به صورت بورژوازی حاکم در کشورهای سرمایه‌داری جهان بلکه همچنین در حیطه‌های معنوی و ایدئولوژیک جامعه سوسیالیستی به صورت بقایای مختلف عقاید و نظرات و شیوه‌های تفکر و آداب و سنت و اخلاقیات و تمایلات بورژوازی و منبعث از بورژوازی یا مدافع و موید نظام سرمایه‌داری و در حیطه‌های سیاسی این جامعه به صورت بقایای مختلف ایدئولوژی‌ها و

نهادهای سیاسی و حقوقی بورژوازی و به صورت جایگاههای ممتاز سیاسی برخی افراد و غیره وجود و حیات دارد. این‌ها، به مثالیه بقایای سرمایه‌داری در داخل جامعه سوسیالیستی، زمینه‌ها و عوامل و نیروهای مختلف کم و بیش نامتشکل و پراکنده و شاید ظاهراً نامعلوم بورژوازی و ضدسوسیالیستی را تشکیل می‌دهند که همواره در اشکال و مقیاس‌های مختلف علیه تولید و جامعه سوسیالیستی و فرآیند پیشرفت و تکامل آن اثر گذارده و عمل می‌کنند، و به عنوان بورژوازی در جوامع سرمایه‌داری موجود درجهان، به صورتی کاملاً مشخص و متشکل در تقابل با جامعه سوسیالیستی قراردارند و غیره.

لنین به درستی می‌گوید که دیکتاتوری طبقاتی "نه تنها برای پرولتاریایی که بورژوازی را سرنگون ساخته بلکه برای دوران تاریخی کاملی نیز که سرمایه‌داری را از "جامعه بدون طبقات" یعنی از کمونیسم جدا می‌کند - ضرورت دارد" (دولت و انقلاب، فصل دوم، بند ۳، ترجمه فارسی یک جلدی منتخب آثار صفحه ۵۲۹). و یا می‌گوید: "دیکتاتوری پرولتاریا نیز دورانی از مبارزه طبقاتی است که مدام که طبقات محو نشده‌اند جنبه ناگزیر دارد و شکل‌های خود را عوض می‌کند... پرولتاریا پس از تصرف قدرت سیاسی مبارزه طبقاتی را قطع نمی‌کند بلکه آن را تا زمان محو کامل طبقات - ادامه می‌دهد، ولی البته در شرایط دیگر، به شکل دیگر و با وسایل دیگر". "محو طبقات لازمه‌اش مبارزه طبقاتی طولانی، دشوار و سرسختی است، که پس از سرنگونی قدرت سرمایه، پس از انهدام دولت بورژوازی، پس از استقرار دیکتاتوری پرولتاریا از بین نمی‌رود... بلکه فقط شکل‌های خود را تغییر می‌دهد و از جهات بسیاری شدیدتر هم می‌شود". ("ابتکار عظیم" و "دروع به کارگران مجارستان"، همانجا صفحات ۶۹۰ و ۶۹۶). بدیهی است که این گفته‌های لنین جنبه عام و کلی نیز دارد.

مبارزه طبقاتی پرولتاریا تا پیش از احراز قدرت سیاسی و سیاست اجتماعی به طور کلی مشتمل بر مبارزه‌ای برای تغییرات و اصلاحات اقتصادی و اجتماعی در چارچوب جامعه بورژوازی یا شامل مبارزه برای سرنگونی بورژوازی و برقراری سوسیالیسم است. وی در این دوران‌ها عموماً از موضعی تحت سلطه علیه بورژوازی مبارزه می‌کند. لیکن مبارزه پرولتاریا، پس از کسب قدرت سیاسی و سازماندهی مقدماتی اقتصاد سوسیالیستی، به صورت مبارزه برای امحاء کامل بقایای هستی و موجودیت بورژوازی، نابودی کامل بقایای شیوه تولید سرمایه‌داری و امحاء کامل طبقات و ایجاد کامل جامعه کمونیستی در می‌آید. در این دوران وی از موضع پرولتاریای حاکم مبارزه خویش را پیش می‌برد. مبارزه پرولتاریا در این دوران در زمینه اقتصادی به طور اختصار شامل اشکالی از تغییر و تحول مداوم و همه‌جانبه سوسیالیستی در

عرصه‌های روابط بین افراد در روندهای تولید و توزیع محصولات و لذا همچنین در عرصه‌های مکانیسم فی تولید است. هدف این مبارزه در هر زمان تکامل بخشیدن به سوسياليسم ایجاد شده برای نیل به سطحی بالاتر در راستای حصول به شیوه تولید و جامعه کمونیستی است و لذا تا مرحله تحقق کامل این شیوه تولید و این جامعه تداوم می‌یابد. مبارزه طبقاتی پرولتاریا در این دوران - با ملاحظه داشتن هدف آن - به مثابه نیروی محرک اجتماعی روند پیشرفت امحاء طبقات و ایجاد جامعه کمونیستی متجلی می‌شود.

در جامعه سوسياليستی، نتایج مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی یا بین سوسياليسم در حال تکامل و سرمایه‌داری در حال امحاء کامل قبل از همه و عمدتاً به صورت نظرات و خط مشی‌های اقتصادی و اجتماعی اتخاذ شده و شیوه‌های اجرای آنها حاصل می‌گردد و بدینگونه در سیر تغییر و تحول اقتصادی و اجتماعی جامعه تأثیر می‌گذارد. بقایای مختلف بورژوازی و نیروهای تابع و تحت تأثیر آن نیز به طور عمدی بدین طریق عمل می‌کنند و تأثیر می‌گذارند و عموماً کمتر یا خیلی کمتر به صورت گروه‌ها و عوامل اجتماعی مشخص و متمایزی ظاهر می‌گردد که دولت پرولتاریا باید به وسیله نیروهای مسلح و ارگان‌های قضایی و غیره با آنها مواجه گشته و برخورد و مقابله نماید. هر چقدر جامعه سوسياليستی بیشتر تکامل می‌یابد عموماً به همان اندازه ضرورت وجودی ارگان‌های سیاسی و نیروهای مسلح برای مقابله با نیروهای بورژوازی داخل جامعه به تنها‌ی همچنان کمتر می‌گردد. در حالی که بورژوازی جوامع سرمایه‌داری ای که هنوز در جهان وجود دارد از طریق دولتهای خود مهمترین یا تنها عوامل عده ابقاء دولت و نیروهای مسلح جامعه سوسياليستی به منظور مقابله و مقابله احتمالی با آنها می‌باشد و تا درجه‌ی نیز امکاناً از طریق اقتصادی و معنوی و ایدئولوژیک به لحاظ تعیین چگونگی و میزان آهنگ روند تغییر و تحولات جامعه سوسياليستی نقش ایفاء می‌نمایند. بقایای بورژوازی و نیروهای بورژوازی در جوامع سوسياليستی دیگر - که هنوز به صورت جوامع سوسياليستی متمایزی وجود دارند - در برابر جامعه سوسياليستی مورد نظر به نحوی همانند بقایای نیروهای بورژوازی خود این جامعه عمل می‌کنند.

در جامعه سوسياليستی، نیروهای سیاسی و نیروهای معنوی سوسياليستی از یک سوی هر کدام به نحو معینی به مثابه عوامل ایدئولوژیک و روساختی ابقاء اقتصاد سوسياليستی و تغییر و تکامل آن به سوی کمونیسم نقش ایفاء می‌نمایند و از سوی دیگر در انطباق با روند حیات و تغییر و تکامل این اقتصاد یعنی پایه مادی خود تغییر و دگرسانی می‌یابند. این تغییر و دگرسانی در زمینه سیاسی قبل از همه و اساساً به صورت روند تقلیل و زوال نهادهای سیاسی و دولتی

تجلى پیدا می‌کند و در مورد فرهنگ معنوی و حیات معنوی جامعه به صورت تغییر و تحول نسبتاً مداوم در اشکال معنوی* در راستای نیل به فرهنگ معنوی کمونیستی متجلی می‌شود. امّاء دولت، در ارتباط با شرایط داخلی جامعه سوسیالیستی، در انطباق با میزان پیشرفتی که در روندهای نابودی بقایای نظام اقتصادی و اجتماعی سرمایه‌داری و تکامل اقتصادی و معنوی جامعه صورت می‌گیرد تحقق می‌باید و لذا، به نحوی مقتضی و مناسب با درجه پیشرفت در روندهای مذکور، جنبه‌ها یا بخش‌های معینی از نهادهای مختلف مشکله دولت پرولتاریا به مثابه نهادهای سیاسی، نظامی، پلیسی، قضایی، کیفری و غیره (و به مفهوم خاص به مثابه نهادهای اقتصادی و اجتماعی تحت نظرارت یا سیاست پرولتاریا) کاهش یافته و از میان می‌روند. به همین سان سایر نهادهای سیاسی و ایدئولوژیک طبقاتی موجود در جامعه تقلیل و امّاء می‌یابند. امّاء دولت، در ارتباط با شرایط جهانی، طبعاً مناسب با میزان پیشرفت در روند توسعه و تکامل سوسیالیسم در جوامع دیگر جهان انجام می‌پذیرد.

انگلს در آتنی دیوهربینگ می‌نویسد: "پرولتاریا قدرت حاکمه دولتی را به دست می‌گیرد و مقدم بر همه وسائل تولید را به ملکیت دولت درمی‌آورد. ولی وی با این عمل جنبه پرولتاریابی خویش را نیز نابود می‌سازد و بعلاوه کلیه تفاوت‌های طبقاتی و هرگونه تضادهای طبقاتی و در عین حال خود دولت به عنوان دولت را نابود می‌سازد" (به نقل از "دولت و انقلاب"، ترجمه فارسی یک جلدی منتخب آثار لنین صفحه ۵۲۲). البته در اینجا انگلss درباره مدت زمان روندهای تحقق این تحولات اجتماعی یعنی امکاناً طولانی بودن تحقق این روندها سخن نمی‌گوید یعنی این جنبه موضوع به هر حال در اینجا مورد نظر وی نیست. اما لنین در همان "دولت و انقلاب" در زمینه زوال دولت و طولانی بودن روند زوال دولت چنین می‌نویسد: "پایه اقتصادی زوال کامل دولت تکامل عالی کمونیسم به آن حدی است که در آن، تقابل بین کار فکری و جسمی و بنابراین یکی از مهمترین منابع نابرابری اجتماعی کنونی از میان برخیزد و آن هم منبی که فقط با انتقال وسائل تولید به مالکیت اجتماعی و فقط باخلع ید سرمایه‌داران نمی‌توان آن را دفعتاً برانداخت". خلع ید سرمایه‌داران به طور ناگزیر موجبات تکامل عظیم نیروهای مولده جامعه بشری را فراهم خواهد ساخت. ولی اینکه تکامل مزبور با چه سرعتی به پیش خواهد رفت و چه وقت به گسیختگی پیوند با تقسیم کار، ازبین رفتن تقابل بین کار

*: حیات معنوی یا فرهنگ معنوی را بطورکلی میتوان مشتمل بر چهار بخش به این شرح دانست: -۱- معتقدات فلسفی؛ -۲- اخلاق و عواطف؛ -۳- آداب و سُن؛ -۴- هنرها و ادبیات.

فکری و جسمی و تبدیل کار به "نخستین نیاز زندگی" منجر خواهد شد موضوعی است که ما نمی‌دانیم و نمی‌توانیم بدانیم". "به همین جهت هم ما حق داریم فقط از ناگزیری زوال دولت سخن گوئیم و طولانی بودن این پرسوه و وابستگی آن را به سرعت تکامل فاز بالایی کمونیسم خاطرنشان کنیم و مسئله موعد یا شکل‌های مشخص این زوال را کاملاً حل نشده باقی گذاریم زیرا برای حل این گونه مسائل مدرکی وجود ندارد" (همانجا، صفحه ۵۵۱).

در رابطه با این گفته آخر لنین نامناسب نیست که در اینجا متذکر گردیم که نظرات ارائه شده در اثر حاضر نظرات و استنتاجاتی کلی در زمینه اشکال کلی روندهای نابودی بقایای شیوه تولید سرمایه‌داری و ایجاد شیوه تولید کمونیستی است بدون این که بخواهیم درباره شکل‌های مشخص و جزئی این روندها و مدت زمان مشخص و خاص تحقق آنها - که کم و بیش نیازمند دسترسی به فاکتها و مدارک تجربی مربوط و یا منوط به مواجه بودن با پراتیک واقعی مربوط است - اظهار نظر کرده باشیم. معلمک ما معتقدیم که با تفکر و اندیشه‌یدن درباره موضوع و پیگیری کافی در این مورد ممکن است شخص بتواند در سطح معینی به طور صحیح و سودمندی به نظرات و استنتاجات کلی متعددی دست یابد. همانگونه که نوشته حاضر بر این روای اتكاء دارد. و این اعتقاد مغایر با این نظر لنین نیست. و البته در این زمینه تحولات و خصوصیات اقتصادی و اجتماعی و تکنولوژیک جوامع پیشرفتی سرمایه‌داری و آنچه که در اتحاد شوروی سابق و کشورهای اروپای شرقی و چین و غیره تجربه شده است خود به مثابه پارهای مدارک و یافته‌های تجربی ما را تا حدودی یاری میرساند. واضح است که امروزه با توجه به پراتیک‌ها و تجربیاتی که در زمینه برپائی و پیشبرد «سوسیالیسم» درکشورهای اخیر صورت گرفته، ما در وضعی تاحد قابل توجهی متفاوت از زمان فی المثل مارکس یا لنین قرارداشته و از امکان بالتبه بیشتری برای شناخت سوسیالیسم و ارائه نظر در این باره برخورداریم و این نکته ایست که در رابطه با مطالب این کتاب نیز باید درمنظرداشت.

اما به مطلب اصلی بازگردیم: گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم یک فرآیند عینی تاریخی است و همانند سایر فرآیندهای تاریخی توسط انسان‌های عینی تحقق و فرجام می‌یابد. این فرآیند که روندی تاریخی و طبیعی است در عین حال به مثابه روند تحقق و مادیت یافتن آمال اجتماعی پرولتاپیا و روند تحقق رسالت تاریخی این طبقه متجلی می‌شود و نیروی انسانی محرك و به انجام رساننده این فرآیند را انسان‌های جامعه سوسیالیستی یا به بیان دیگر انسان‌ها در چنین مقام اجتماعی و تاریخی پرولتاپیا تشکیل می‌دهند. انسان‌های جامعه سوسیالیستی از این لحاظ، تا مادامی که و تا حدودی که این جامعه هنوز سوسیالیستی بوده و

به کمونیسم گذار نکرده است، تا آن زمان و تا آن حدود درواقع به مثابه مظهر و تجسم طبقه اجتماعی پرولتاریا تجلی و تظاهر پیدا می‌کند. تحقق و تداوم فرآیند گذار بسوی کمونیسم، فرآیندی که با انجام انقلاب سوسیالیستی آغاز می‌شود، مستلزم تحقق و تداوم سیاست اجتماعی پرولتاریاست. سیاست اجتماعی پرولتاریا به طور اختصار عبارت از مبارزه طبقاتی مستمر وی به عنوان طبقه حاکم برای پایان دادن کامل به همه و هرگونه شیوه تولید طبقاتی و همه و هرگونه فرهنگ طبقاتی و همه و هر گونه دولت است. سیاست پرولتاریا در عرصه اقتصادی نیروی اجتماعی محرك و پیشبرنده بلاواسطه و درونی روند تحقق شیوه تولید کمونیستی است. لیکن سیاست اقتصادی پرولتاریا مشروط و وابسته به وجود سیاست سیاسی و سیاست معنوی اوست و در آغاز کلاً وابسته به تحقق حاکمیت سیاسی اوست. سیاست سیاسی پرولتاریا شرط خارجی تحقق روند ایجاد شیوه تولید کمونیستی و حراست‌کننده از سیاست اقتصادی این طبقه است. سیاست معنوی طبقه کارگر بازتاب سیاست اقتصادی او و درعین حال موجب ابقاء و تداوم آن است. اما تحقق و تکامل نسبتاً مداوم اقتصاد سوسیالیستی و پیشرفت مستمر در روندهای ایجاد شیوه تولید کمونیستی در حالی که بالطبع زیرینا و پایه بقاء و تداوم حیات ضروری سیاست سیاسی و سیاست معنوی پرولتاریا را تشکیل می‌دهد از سوی دیگر اساساً علت و عامل زوال و امحاء خود دولت پرولتاریا و هر گونه سیاست سیاسی و هستی سیاسی و علت و عامل نابودی هرگونه هستی و خصوصیات معنوی طبقاتی و رشد و تکامل فرهنگ معنوی کمونیستی می‌باشد.

در طی فرآیند تکامل سوسیالیسم متدرج پرولتاریا و سیاست اجتماعی وی در تمام اشکال و بقایایش همراه با هرگونه بقایای طبقات دیگر به طور کامل ناپدید می‌گردد. بنابراین تمامی بقایای جدایی و تضاد بین کارهای فکری و جسمی و بقایای سلسه مراتب طبقاتی شغلی که انسان‌ها را به اشکال و درجات مختلفی به گروههای مسلط و تحت سلطه، راهبر و تابع، بالادست و فرودست، فرمانده و فرمانبردار، تصمیم‌گیرنده و اجراءکننده و نظائر آن تقسیم می‌کند (و از جمله تمامی بقایای نابرابری اجتماعی بین زنان و مردان) و تمامی بقایای اسرار و انقیاد انسان توسط حرفه و کار و وسائل کار و تمامی آثار و بقایای بورژوائی و طبقاتی در زمینه شیوه توزیع وسائل زندگی و غیره به طور کامل امحاء می‌گردد و بقایای حیات معنوی طبقاتی کاملاً امحاء گشته و فرهنگ معنوی کمونیستی کاملاً تکامل و شکوفایی می‌باشد و همگانی می‌شود و بقایای دولت پرولتاریا و هرگونه جنبه سیاسی در حیات بشری - که نمایانگر اعمال قدرت و حکومت انسان بر انسان است - به طور کامل ناپدید می‌گردد.

۲ - شرایط و عواملی که در روند تحقیق و تکامل تولید سوسیالیستی تأثیر می‌نمایند: روند نابودی بقایای شیوه تولید سرمایه‌داری و ایجاد شیوه تولید کمونیستی * طبعاً یک فرآیند عام و کلی است که تمام دوران سوسیالیسم رادر بر می‌گیرد اما به طور مشخص و بلاواسطه یعنی در هر مرحله و زمان مشخص و در هر مورد و مقیاس مشخص به صورت تغییر و تحول اقتصادی خاصی انجام می‌پذیرد که به مثابه ضروری ترین و مبرمترین تغییر سوسیالیستی که باید در آن مورد صورت گیرد تجلی می‌یابد. نوع و میزان تغییراتی که در هر زمان و مورد مشخص در حیطه‌های مختلف اقتصاد سوسیالیستی انجام می‌گیرد از یک سوی به میزان امکانات و چگونگی شرایط مشخص اقتصادی و اجتماعی بستگی دارد و از سوی دیگر به وسیله این امر تعیین می‌شود که این تغییر مشخص پاسخگوی ضروری ترین و مبرمترین تغییرات مورد نیاز از مجموع تغییرات بالفعل یا بالقوه مورد نیازی است که در آن زمان و بعد از آن باید در آن مورد انجام گیرد.

سرعت انجام تغییر و تحول سوسیالیستی در هر مورد مشخص چه در هر جزء نسبتاً محدود از تولید و اقتصاد اجتماعی (در هر واحد تولید یا توزیع و در هر بخش از این واحدها و در هر حیطه یا شاخه معین از اقتصاد اجتماعی یا همچنین موسسات آموزشی و غیره، چه از لحاظ روابط بین افراد و چه در زمینه مکانیسم فنی کار و تولید) و چه در مقیاس‌های وسیع اجتماعی و مادی (فی‌المثل در مورد ابداعات و اختراعاتی در زمینه وسایل تولید که کاربرد آنها تعداد زیادی از واحدها و رشته‌های تولید را دربرمی‌گیرد یا تغییرات مربوط به میزان و نحوه توزیع اجتماعی آموزش‌های عمومی و تخصصی) در هر زمان وابسته به میزان ظرفیت‌ها و سطح

*: نابودی بقایای شیوه تولید سرمایه‌داری و ایجاد شیوه تولید کمونیستی در اینجا، هردو، بر یک روند واحد دلالت می‌نمایند. اولی بیانگر جنبه سلبی - نفی بازمانده‌های شیوه تولید سرمایه‌داری - و دومی بیانگر جنبه ایجابی و اثباتی - اثبات شیوه تولید کمونیستی - در این روند واحد است. پیشرفت در روند نفی بقایای شیوه تولید سرمایه‌داری خود به معنای یا مضمون پیشرفت در روند ایجاد شیوه تولید کمونیستی می‌باشد.

جانشین تاریخی سرمایه‌داری در حقیقت نه سوسیالیسم بلکه کمونیسم است. کمونیسم به مفهوم نفی کامل سرمایه‌داری است؛ اما سوسیالیسم، که کمونیسم ناقص و ناکامل است، از یک سوی به منزله نفی سرمایه‌داری هستی و تجلی می‌یابد و از سوی دیگر آمیخته به همان سرمایه‌داری و حاوی خصوصیات آن است. کمونیسم ضرورتاً در طی یک مرحله معین، که سوسیالیسم محسوب می‌شود و با انجام انقلاب اجتماعی سوسیالیستی آغاز می‌شود، تحقق می‌پذیرد و جانشین سرمایه‌داری می‌گردد.

تکامل علمی و فنی و میزان امکانات و منابع مادی و اقتصادی و شرایط اجتماعی معین و مشخص و مشروط به چگونگی خود این تغییر و تحول مشخص است (بدیهی است که این در عین حال یک بیان کلی از این وابستگی‌ها بوده و لذا هر تغییر و تحول مشخص لزوماً وابسته و مشروط به کلیه عوامل و شرایط مذکور نیست). اما سرعت پیشرفت روند تحقق پی در پی این تغییرات و تحولات سوسیالیستی در هر مورد و به طور کلی از یک سو به نحو معینی وابسته به تمامی عوامل مذکور است و از سوی دیگر توسط این واقعیت ممکن است محدود گردد که تغییر و تعویض وسائل و ابزارها و ساختمان‌ها، که در هر مورد تبلور مقادیر کم و بیش زیادی از کار و فعالیت مولد انسانی هستند، و متدالوں ساختن دانش‌ها و روش‌های تازه و جدیدتر در هر زمینه از کار و تولید همواره فقط پس از مدت زمان معینی امکان‌پذیر است. البته این امر مسلم است که هر چقدر میزان بارآوری کار در زمان و مورد معین بیشتر باشد و در نتیجه با صرف وقت و میزان کار کمتری بتوان وسائل مورد نیاز خود را تولید نمود و فرصت و وقت بیشتری برای آموزش دانش‌ها و مهارت‌ها و روش‌های جدیدتر در اختیار داشت، از میزان محدودیت‌های مذبور کاسته می‌شود و لذا در این ارتباط پیشرفت روند نابودی بقایای اقتصاد سرمایه‌داری و ایجاد شیوه تولید کمونیستی با سرعت بیشتری انجام می‌پذیرد.

در جامعه سوسیالیستی در هر زمان معین در صورتی که سطح تکامل نیروهای مولد و نیروی بارآوری کار بالنسبه پایین باشد به گونه‌ای که وقت بالنسبه بیشتری از اوقات افراد صرف تولید محصول گردد و مجال بالنسبه کمتری برای آنها جهت فعالیت‌های لازم برای تغییر و تحول شیوه تولید باقی بماند، این وضعیت به عنوان عامل بنیادی و پایه‌ای طبعاً به خودی خود و به سهم خود از بروز و رشد انگیزه‌های اجتماعی و انسانی و معنوی جهت تکامل شیوه تولید جلوگیری می‌کند و نیروی محرك انسان‌ها و مبارزه طبقاتی آنها را برای پیشبرد روند تکامل شیوه تولید مقهور یا مهار می‌نماید.

در دوره‌های آغازین سوسیالیسم، هر چقدر تولید و اقتصاد جامعه سرمایه‌داری پیشین پیشرفت‌های تراویحی‌تر باشد طبعاً به همان میزان شرایط مادی برای درهم‌شکستن شیوه تولید سرمایه‌داری و استقرار تولید سوسیالیستی و روند تکامل این تولید مساعدتر بوده و شرایط برای بورژوازی و رشد مجدد وی نامساعدتر است. و در دوره‌های بعد نیز به همین سان هر چقدر ظرفیت‌های تولیدی و فنی و علمی جامعه - که محصول تکامل تولید و ظرفیت‌های علمی جامعه سرمایه‌داری پیشین و محصول تکامل در این زمینه‌ها در جامعه سوسیالیستی در دوره‌های قبلی است - غنی‌تر و تکامل‌یافته‌ترو بیشتر باشد بالطبع به همان نسبت روندهای

تکامل اقتصاد سوسياليستي می تواند و بايستی با سرعت و سهولت بيشتری پيشرفت نماید و ابعاد و دامنه بيشتری از تولید اجتماعی را دربرگیرد و لذا اوضاع برای ادامه زیست و رشد مجدد بقایای بورژوازی و نیروهای بورژوازی به طور سختتر و کامل تری نامساعد و محدود می گردد. در اینجا و در فوق جنبه هایی از تأثیرات پایین بودن سطح تکامل نیروهای مولد بر روند تغییرات اقتصاد و جامعه سوسياليستی مشاهده می شود.

واضح و بدیهی است که این تأثیرات میزان معین تکامل نیروهای مولد و نیروی بارآوری کار و ظرفیت های علمی و فنی بر فرآیند تغییر و تکامل سوسياليستی تولید اجتماعی و کل جامعه فقط در شرایط تحت سیاست اجتماعی پرولتاریا مفهوم پیدا می کند و آن را بايستی تحت این شرایط ملحوظ نموده و در نظر گرفت.

تا زمانی که هنوز سوسياليسم، به لحاظ میزان تکاملش در جامعه و به لحاظ وضعیت اش در سطح جهانی، به مرحله پیروزی قطعی و برگشت ناپذیر نرسیده است، توقف در روند نابودی بقایای سرمایه داری در هر بخش یا حیطه ای از شیوه تولید جامعه سوسياليستی نه تنها مشتمل بر توقف و عدم پيشرفت در روند تکامل شیوه تولید مزبور جهت نیل به کمونیسم است بلکه همچنین به معنای این است که در این بخش ها یا حیطه ها شرایط مساعدی برای رشد مجدد بقایای بورژوازی فراهم می شود و هر چقدر آهنگ پيشرفت روند نابودی این بقایا بیشتر باشد به همان نسبت فرصت برای رشد مجدد بورژوازی کمتر و محدودتر می گردد. این ها از جنبه های بدیهی و مسلم مبارزه طبقاتی است.

تکامل سوسياليستی نسبتاً مداوم مناسبات اقتصادي، مناسباتی که به طور اختصار مشتمل بر نوع مالکیت بر وسائل تولید و توزیع و تقسیم کار و شیوه اجتماعی توزیع محصولات مصرفی است، از یک سوی نیازمند تکامل سوسياليستی وسایل کار و شیوه های فنی تولید و توزیع محصول بوده و برعایه این روندها تکامل یافته و در پیوند با آن انجام می گیرد و از سوی دیگر مستلزم تغییر و تکامل مناسبات تولیدی به خودی خود و به طور مستقیم می باشد یعنی به صورت تغییر و تحول سوسياليستی ای انجام می شود که به خودی خود و مستقیماً در روابط بین افراد در زمینه های تقسیم کار و توزیع محصولات مصرفی و مناسبات کالایی و مبادله ای و غیره به عمل می آید. با توجه به آن چه که قبلاً در این قسمت بیان گردید می توان گفت که این تکامل به طور کلی با چند گروه موانع و محدودیت ها بدین شرح مواجه می گردد: اول- محدودیت به لحاظ آهنگ و میزان پيشرفت ابداعات و نوآوری ها و تحولات در زمینه شرایط و مکانیسم فنی تولید و در زمینه روابط بین افراد؛ دوم- میزان امکان تغییر و تعویض وسایل

موجود با وسایل جدیدتر و دانش‌ها و مهارت‌های موجود بالشکال نوین‌تر؛ و سوم - مقاومت نیروهای بورژوازی و غیرسوسیالیستی و نیروی عادت انسان‌ها (اشکال مختلف موجودیت و عملکرد نیروهای بورژوازی و غیرسوسیالیستی در جاهای مختلف و همچنین ذیلاً در رابطه با تأثیرشان بر محدودیت‌های گروه اول و دوم مورد توجه قرار گرفته‌اند و در اینجا به طور خاص و جداگانه لزومی به بررسی آنها نیست و مقاومت نیروی عادت انسانی در برابر تغییر و تحولات مداوم سوسیالیستی امکاناً چیز چندان مهمی محسوب نمی‌شود).

موانع و محدودیت‌های گروه اول و دوم، قبل از هر چیز و بیشتر از همه، در هر زمان با سطح تکامل نیروهای مولد جامعه به مثابه میزان بارآوری کار و امکانات و ظرفیت‌های علمی و فنی و میزان وسایل تولید و امکانات اقتصادی و غیره بستگی می‌یابد و آن گاه با مقاومت‌های غیرسوسیالیستی و بورژوازی و شرایط معین سیاسی و فرهنگی جامعه و همچنین با شرایط معین جهانی ارتباط و وابستگی پیدا می‌کند. هر چقدر سطح تکامل تاریخاً به دست آمده نیروهای مولد، به مثابه نوع و میزان ابزار و وسایل کار و نوع مکانیسم فنی تولید و میزان بارآوری کار و به مثابه میزان و نوع امکانات و ظرفیت‌های علمی و به مثابه امکانات و منابع اقتصادی و غیره، بالاتر و پیشرفته‌تر و غنی‌تر باشد به همان میزان موانع و محدودیت‌ها مزبور کمتر می‌شوند و به مثابه موانع و محدودیت‌ها با سهولت و سرعت بیشتری رفع و برطرف می‌گردند. وقت و فراغت آزاد افراد - که امکان آموزش‌های مختلف و متنوع و امکان پرداختن به نوآوری‌ها و تحولات اجتماعی و تکنیکی و پژوهش‌های علمی و فنی و غیره را به لحاظ وقت و فرستت برای آنها فراهم می‌سازد - و میزان امکان تولید و سایل مورد نیاز به مثابه وسایل تولید و وسایل زندگی در مدت زمان بالسپه کمتر و در حداقل مدت زمان ممکن با میزان بارآوری کار بستگی دارد و آهنگ پیشرفت در زمینه پژوهش‌های علمی و فنی و اختیارات و ابداعات، گذشته از سطح معین نیروی بارآوری کار، بویژه با امکانات و ظرفیت‌ها و ذخیره‌های علمی و فنی موجود و در دسترس بستگی می‌یابد و غیره.

سطح تکامل معین نیروهای مولد و نیروی بارآوری کار و قدرت و امکانات اقتصادی جامعه در مراحل آغازین سوسیالیسم نیز، به لحاظ تأمین حداقل معینی از رفاه و سطح زندگی مورد نیاز برای توده مردم و به لحاظ سامان گرفتن سریع سازمان اقتصادی جامعه که ممکن است پس از انقلاب از هم پاشیده شده باشد و لذا از لحاظ برقراری و تثبیت سریع سوسیالیسم بدون عقب‌نشینی و غیره و از لحاظ ممانعت از قرارگرفتن آن در مسیری انحرافی، به مثابه عامل بنیادی و مهمترین عامل یا شاید تنها عامل عمدۀ متجلی می‌شود. در این مراحل، از هم پاشیدگی

سازمان اقتصادی جامعه و عدم امکان یا توانایی در ترمیم نسبتاً سریع اقتصاد اجتماعی و ایجاد حداقل رفاه و سطح معاش و اشتغال به کار برای توده مردم و غیره قویاً ممکن است تمام یا عمدۀ توجه و نیروی دولت پرولتاریا را به خود معطوف داشته و به خود گرفتار نماید و بدین گونه وی را به اشکال و صور مختلفی از درپیش گرفتن خط مشی صحیح سوسیالیستی در زمینه اقتصادی و روساخت اجتماعی بازدارد و شرایط مساعدی را برای رشد مجدد و سریع سرمایه و حاکمیت بورژوازی فراهم نماید.

از مطالبی که فوقاً و کمی پیشتر گفته شد دیده می‌شود که سطح تکامل بدهست آمده نیروهای مولد یعنی میزان وسائل تولید و امکانات اقتصادی و میزان بارآوری کار و ذخائر و ظرفیت‌های علمی و فنی و غیره جامعه عامل بنیادی در تعین بخشیدن به فرآیندهای تغییر و تحولات اقتصادی و اجتماعی سوسیالیستی و ابقاء و تکامل سوسیالیسم محسوب می‌شود. سطح معین تکامل نیروهای مولد به نحوی بنیادی و کلی روند تحقق و تکامل تولید و جامعه سوسیالیستی را تعین می‌بخشد. پایین بودن سطح تکامل اقتصادی جامعه سرمایه‌داری پیشین و به همین منوال عدم پیشرفت به قدر کافی سریع و پردازنه نیروهای مولد و نیروی بارآوری کار و ظرفیت‌ها و امکانات علمی و فنی جامعه در مراحل سوسیالیسم بیانگر بخشی از محدودیت‌های تاریخی اقتصادی پرولتاریا در بهانجام رساندن انقلاب اجتماعی سوسیالیستی و تأمین شرایط مورد نیاز برای ابقاء سوسیالیسم و روند تکامل آن است. بخش دیگر این محدودیت یا عدم محدودیت تاریخی اقتصادی پرولتاریا در انجام انقلاب سوسیالیستی و به فرام رساندن آن در راه نیل به کمونیسم بر میزان تکامل تولید جامعه سرمایه‌داری از لحاظ میزان جمعیت طبقه کارگر در میان مجموع تولیدکنندگان و در توزیع طبقاتی این جامعه دلالت می‌نماید. هر چقدر این طبقه در جامعه سرمایه‌داری بالنسبه کثیرتر بوده و اکثریت بالاتری از کل اهالی را تشکیل دهد و با چنین جمعیتی دارای سابقه تاریخی طولانی‌تر باشد به همان میزان پایگاه اجتماعی سوسیالیسم و نیروهای انسانی و اجتماعی خواهان و مدافع سوسیالیسم و از جمله میزان اشکال اقتصادی منطبق با تحولات سوسیالیستی و برقراری سوسیالیسم بطور بالقوه و بالفعل بیشتر و مساعدتر خواهد بود (در این زمینه رجوع شود به "درباره چند مقوله اقتصادی"، مبحث پنجم، "مختص‌تری درباره مبارزه طبقاتی پرولتاریا").

شرایط مشخص معنوی و فکری و شرایط مشخص سیاسی جامعه سوسیالیستی، به مثابه توازن واقعی موجود بین نیروهای مختلف معنوی و سیاسی جامعه، بالطبع بر چگونگی و میزان تغییر و تحول در زمینه روابط تولیدی و شیوه‌های فنی تولید تأثیر می‌گذارد. شرایط سیاسی و

معنوی جامعه سوسياليستی در هر زمان بيانگر تناست قوae واقعی و مشخص موجود بین نیروهای سیاسی و معنوی سوسياليستی و غيرسوسياليستی و بورژوایی در مبارزه‌اشان برای پیشبرد یا متوقف ساختن اقتصاد و جامعه سوسياليستی می‌باشند و لذا این شرایط به لحاظ تعیین میزان آهنگ و چگونگی تغییر و پیشرفت اقتصادی و تکنولوژیک جامعه تأثیر می‌نماید. به گونه‌ای که در مواردی ممکن است این تأثیر، که به صورت تصمیم‌گیری‌های عمدۀ در سطح رهبری سیاسی و به صورت تحولات عمدۀ در سطح سیاسی تجلی پیدا می‌کند، تا حدی برسد که نسبتاً سرنوشت قطعی سیر تحول و پیشرفت جامعه را تعیین نماید. در این رابطه می‌توان فی‌المثل مراحل آغازین سوسياليسم و مراحل دیگری را در نظر گرفت که در آن جامعه ممکن است با رویدادهای بزرگ داخلی یا جهانی‌ای مانند جنگ‌ها مواجه گردد که چگونگی مقابله با آنها از طریق تصمیم‌گیری و فعالیت در سطح سیاسی و با توجه به نیروی معنوی جامعه تعیین می‌شود. اختلاف دیدگاه‌ها و خط مشی‌ها در زمینه‌های مختلف اقتصادی و اجتماعی همچنین به طور برجسته و بازی در سطح سیاسی و به صورت مبارزات سیاسی بروز و تجلی می‌یابد و نتایج حاصل دوباره از این طریق به قلمروی اقتصادی و حیطه معنوی راه می‌یابد و غیره. دیدگاه‌ها و خط مشی‌ها و روش‌های عمل در زمینه‌های اقتصادی از آنجا که هنوز جنبه طبقاتی نیز دارد و با مبارزه طبقاتی و سیاست طبقاتی پیوند و ارتباط می‌یابد لذا در عین حال به طور لاینفکی خصوصیت سیاسی داشته و با حیطه سیاسی پیوستگی پیدا می‌کند.

برای روشن نمودن مفهوم شرایط سیاسی و تمایز آن از شرایط اقتصادی و سایر شرایط اجتماعی در اینجا کافی است که فقط به این نکته توجه نمائیم که به نظر ما مقوله "شرایط سیاسی" بر شرایط مبارزه طبقاتی و حاکمیت طبقاتی به طور فی‌نفسه دلالت می‌نماید یعنی مشتمل بر این مبارزه و سیاست اجتماعی به خودی خود و فی‌نفسه است (حاکمیت طبقاتی نیز خود حالت معینی از مبارزه طبقاتی را تشکیل می‌دهد). مبارزه طبقاتی در محتوای خود در وجه نهائی همواره مبارزه‌ای در زمینه اقتصادی و یا تا حدودی در زمینه معنوی و فکری است و بهمنسان سیاست یا حاکمت اجتماعی در مضمون خود همواره شامل حاکمیت طبقه‌ای بر طبقه دیگر یا حاکمیت درون طبقاتی در زمینه‌های اقتصادی و همچنین در زمینه معنوی است. لیکن این مبارزه و این حاکمیت - که اساساً محتوای اقتصادی دارد - به خودی خود و فی‌نفسه در مقوله "سیاسی" بیان پیدا می‌کند. (مراحل رشد و تکامل مبارزه طبقاتی در اینجا مورد بحث ما نیست). هدف یا مضمون اجتماعی این مبارزه یا حاکمیت - که فی‌نفسه و به خودی خود هستی "سیاسی" را تشکیل می‌دهد - به طور عمدۀ اقتصادی و تا حدودی معنوی

است و البته در عمل ممکن است در مواردی سیاسی هم باشد یعنی مبارزه یا اعمال حاکمیت به طور بلاواسطه و فی نفسه هدفی صرفاً سیاسی داشته باشد. حیات یاهستی سیاسی بازتاب معینی از حیطه‌های اقتصادی و اجتماعی است که در شکل مستقل و مخصوص خود به صورت فعالیت‌های مبارزاتی انسان‌ها و نهادهای مربوط بدان وجود می‌یابد. این بازتاب معین، که از لحاظ وجود مستقل و جداگانه و مخصوص به خودش حیات سیاسی محسوب می‌شود، بازتاب خواست‌ها و منافع مادی و معنوی متناسب انسان‌ها در دوران‌های جوامع طبقاتی است و وجود و هستی آن فقط تماماً محدود به این دوران‌هاست. مبارزه انسان با انسان به خودی خود به عنوان وسیله و جدا از محتوا و هدف اقتصادی و معنوی‌اش عموماً شکل یا هستی سیاسی را تشکیل می‌دهد. با توجه به اینکه حیات معنوی انسان نیز به لحاظ نوع محتويات خود در تحلیل نهایی تماماً توسط مناسبات اقتصادی و شرایط مادی تعین می‌یابد لذا می‌توان گفت که حیات سیاسی اساساً فقط بازتاب و محصول شرایط معین اقتصادی است و مبارزه سیاسی در تحلیل نهایی فقط وسیله‌ای است که هدف و محتوای اقتصادی دارد.

در جامعه سوسیالیستی نیز مبارزه و حاکمیت اجتماعی - که چیزی جز ادامه مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی یا مبارزه بین سوسیالیسم در حال تکامل و بقایای سرمایه‌داری در حال نابودی کامل نیست - فی نفسه یعنی به لحاظ وجود خودش به حیطه سیاسی تعلق می‌یابد و در نهادهای معین سیاسی و به صورت نظرات و دیدگاه‌های سیاسی (یعنی اجتماعی از لحاظ سیاسی) و به صورت فعالیت‌های سیاسی (که ذاتاً چیزی جز مبارزه طبقاتی نیستند) وجود پیدا می‌کند. نهادهای سیاسی تا حدودی که در رهبری و هدایت اقتصادی و معنوی جامعه نیز شرکت و دخالت دارند، به عنوان نهادهای پرولتاریا، از دیدگاه مبارزه و سیادت اجتماعی این طبقه عمل می‌کنند، و به عنوان جریان‌های متعلق به بورژوازی و اقشار دیگر، در جهت تحقیق‌بخشیدن به خواست و حاکمیت این طبقات مبارزه و فعالیت می‌نمایند. تحقیق و تداوم سیادت اجتماعی پرولتاریا و پیروزی مبارزه طبقاتی وی قل از همه و اساساً به صورت تحقیق و تداوم روند تکامل تولید و اقتصاد سوسیالیستی متجلی می‌شود و این مبارزه یا فعالیت سیاسی به مثابه وسیله اجتماعی تحقیق و تداوم‌بخشیدن به این روند تغییر و تحول اقتصادی و تاریخی تجلی پیدا می‌کند. به طور اختصار حیات سیاسی، که محدود به دوران‌های جوامع طبقاتی و اساساً بازتاب مناسبات تولیدی در این جوامع است، مشتمل بر مبارزه طبقاتی می‌باشد و این مبارزه اساساً وسیله اجتماعی تغییر و تحقق و تداوم‌بخشیدن به اشکال مناسبات تولیدی است. مبارزه طبقاتی به مثابه نیروی محرک اجتماعی تاریخ تکامل انسان به طور اعم و تاریخ

تکامل کمونیسم به طور اخص در صورتی مفهوم می‌باید که این مبارزه به عنوان وسیله توأم و همراه با اهداف اقتصادی و اجتماعی آن در نظر گرفته شود. و طبعاً به هنگام سخن گفتن از شرایط سیاسی و جنبه‌های سیاسی، شرایط اقتصادی و اجتماعی و جنبه‌های مربوط بدانها نیز همراه با آن و به طور ناگزیر وارد سخن می‌شوند و مورد توجه قرار می‌گیرند و پراتیک به مثابه پراتیک سیاسی نیز درواقعیت به طور لاینکی با اهداف اقتصادی و اجتماعی اش پیوند پیدا می‌کند.

شرایط سیاسی در جامعه سوسیالیستی بر شرایط معین این جامعه از لحاظ این گونه فعالیت‌ها و این گونه نهادها و نظرات و دیدگاه‌ها دلالت می‌نماید. درجه معین شور و شوق مبارزاتی و آمادگی فکری و ذهنی برای مبارزه در مقیاس جامعه، صفت‌بندی‌های معین و مشخص اجتماعی و ایدئولوژیک در سطح جامعه و در سطح نهادهای سیاسی و تناسب قواء مشخص بین آنها، میزان معین وجود یا فقدان موانع در راه مبارزات اجتماعی، چگونگی وضع جریان‌های تحریریک و ایدئولوژیک سیاسی و غیره و غیره، شرایط معین و مشخص سیاسی این جامعه را تشکیل می‌دهند.

در جامعه سوسیالیستی - تا حدی که و تا زمانی که جامعه هنوز سوسیالیستی است و به کمونیسم انتقال نیافتد است - هر امر و هر مسئله در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی، تا آنجا که به سیاست اجتماعی پرولتاپیا به مفهوم حاکمیت سوسیالیسم یعنی تأمین روند ابقاء و تکامل نسبتاً مداوم و همه‌جانبه آن یا به رشد مجدد سرمایه و بورژوازی مربوط می‌گردد، حاوی یا حاکی از نوعی مبارزه اجتماعی یعنی مبارزه طبقاتی است و لذا دارای جنبه سیاسی نیز بوده و به قلمروی سیاسی نیز تعلق می‌باید.

اما شرایط جهانی، می‌توان (بر پایه مشاهدات و تجربیات مربوطه کنونی) به طور صحیح تصور و استدلال نمود که این شرایط به طور عمده ممکن است از سه طریق مانع ابقاء و تکامل جامعه سوسیالیستی گردد: به علت احتیاجات این جامعه به لحاظ اقتصادی (در زمینه خرید محصولات معدنی و مواد خام و ابزار و وسایل کار و به لحاظ مالی یا بازار خارجی مورد نیاز برای فروش محصولات مازاد خود و غیره) و به لحاظ دستاوردهای فنی و علمی به جوامع سرمایه‌داری جهان چنانچه چنین احتیاجاتی به میزان نسبتاً زیادی وجود داشته باشد؛ به علت خطر احتمال دخالت و تعرض نظامی بورژوازی این کشورها علیه جامعه سوسیالیستی؛ و بالاخره از طریق تأثیرات منفی و مخرب جریانهای ایدئولوژیک و فکری و معنوی بورژوازی متعلق به این کشورها بر جامعه سوسیالیستی. تا زمانی که کم و بیش غالب کشورهای جهان

تحت حاکمیت سرمایه‌داری هستند این سه طریق عمدۀ عملکرد بورژوازی این کشورها علیه جامعه سوسياليسنی امكان پذیر محسوب می‌شود. در این صورت شرایط جهانی امکانات نتایج و عواقب نسبتاً اساسی نامساعدی از قبیل ایجاد مانع در روند تداوم حیات و تکامل اقتصاد سوسياليسنی و کند گردیدن آهنگ پیشرفت این روند و سوق یافتن بخش نسبتاً بزرگی از تولید و منابع علمی و فنی جامعه برای تولید سلاح و وسائل جنگی و ابقاء دولت و نیروهای مسلح جامعه وغیره و غیره و در نتیجه امکانات مساعدتر شدن شرایط برای تداوم حیات و رشد مجدد بقایای نیروهای بورژوازی در داخل جامعه دربردارد.

در رابطه بامسئله شرایط جهانی به این نکته هم اشاره شود که بدیهی است امکانات همواره بخشی از نیرو و امکانات معنوی و سیاسی و اقتصادی جامعه سوسياليسنی مصروف کمک به امر پیشبرد روند تحقیق انقلاب های سوسياليسنی و امر حمایت از حرکت ها و جنبش های مترقیانه در کشورهای سرمایه داری و امر حمایت از پیشرفت سوسياليسن درکشورهای سوسياليسنی میگردد.

آنچه گفته شد بیانگر شرایط جهانی به صورت فوق و به لحاظ کلی است در حالی که این شرایط به طور مشخص در زمانهای مختلف دوران حیات جامعه سوسياليسنی ممکن است تفاوت نماید و خیلی متفاوت باشد و بعلاوه در صورت پیشرفت و توسعه انقلابهای سوسياليسنی و سوسياليسن در سطح جهانی شرایط کلی جهانی نیز به نفع سوسياليسن و جامعه سوسياليسنی تغییر می‌نماید. به هر حال در هر زمان معین و مشخص از دوران حیات و تکامل مناسبات تولیدی و نیروهای مولد جامعه سوسياليسنی، چگونگی و میزان پیشرفت این روند در ارتباط با شرایط جهانی عموماً هم با چگونگی تأمین نیازهای معین اقتصادی و فنی و علمی جامعه به جهان پیرامون خود بستگی می‌باید و هم و حتی شاید به طور اساسی‌تر و به میزانی بیشتر با فضای معین مساعد یا نامساعد سیاسی و فکری این جهان بستگی دارد.

از آنچه گفته شد همچنین دیده می‌شود که ارتقاء اقتصاد جامعه سوسياليسنی کم و بیش به سطح کمونیسم در شرایطی که سرمایه‌داری هنوز بر بخش‌های نسبتاً بزرگی از جهان حاکم است در موارد واقعی خاصی ممکن است انجام پذیر باشد لیکن در چنین شرایط طبعاً در اکثر موارد و به طور کلی و به لحاظ ایجاد کلیت جامعه جهانی کمونیستی رسیدن به کمونیسم کامل امکان پذیر نیست. از دید کلی بدیهی است که روند پیشرفت و تکامل سوسياليسن در یک جامعه معین نیازمند و مستلزم توسعه و تکامل سوسياليسن در عرصه گیتی و در سطح کل جهان

است. تکامل سوسیالیسم در هر جامعه از مرحله پیشرفتنه معینی به بعد دیگر قطعاً وابسته به تحقق امر گسترش و تکامل سوسیالیسم در سطح جهان نیز هست.

نکته دیگری که می‌توان آنرا در اینجا مورد توجه قرار داد این است که سطح تکامل تولید جامعه سوسیالیستی به لحاظ تکنولوژیک و فنی و علمی با سطح تکامل علمی و تکنولوژیک تولید در جوامع سرمایه‌داری معاصر این جامعه به طور ناگزیر نوعی تابع و مطابقت پیدا می‌کند. تکنولوژی تولید در جامعه سوسیالیستی، به لحاظ اساس صرفاً علمی خود و صرفنظر از تفاوت در محتوا و جهت‌های اجتماعی توسعه و کاربرد علم و تکنیک در تولید سوسیالیستی نسبت به تولید سرمایه‌داری، طبعاً نمی‌تواند به اعتبار این که جامعه سوسیالیستی است در مراحلی عقب‌مانده‌تر از پاره‌ای از جوامع سرمایه‌داری معاصر خود قرارداشته باشد و بلکه باید حداقل در سطح پیشرفت‌ترین جوامع سرمایه‌داری مذبور بوده و چنانچه عقب‌ماندگی‌ای داشته باشد آن را جبران نماید و همچنین ضرورتاً پیشی گیرد. زیرا تکامل نسبتاً مداوم شیوه تولید سیوسیالیستی در جهت نیل به شیوه تولید کمونیستی نیازمند پیشرفت مداوم در زمینه تکنیک در عرصه‌های مختلف تولید است و این پیشرفت خود مستلزم دسترسی به منابع علمی و استفاده از این منابع به مثابه دانش‌های تئوریک بوده و نیازمند پیشرفت مداوم این دانش‌ها می‌باشد؛ نیازمندی روند تکامل شیوه تولید و جامعه سوسیالیستی به علم و تکنیک طبعاً آن چنان است که هر چقدر دانش‌های تئوریک و تکنیک‌های منطبق یا مرتبط با آنها (صرفنظر از جهت و محتوای اجتماعی کاربدشان) در تولید سرمایه‌داری پیشرفت و تکامل پیدا کند، این پیشرفت‌های به دست آمده و به مراتب بیشتر از آن مورد نیاز و پاسخ‌گوی روند مذبور می‌باشد. علاوه عقب‌ماندگی تکنولوژی تولید در جامعه سوسیالیستی نسبت به تولید سرمایه‌داری به شرحی که گفته شد - چنانچه وجود داشته باشد - موجب اثرات و پیامدهایی در جامعه سوسیالیستی می‌گردد که به صورت پایین بودن نسبی و مقایسه‌ای میزان بارآوری کار و کیفیت محصولات و فرآوردهای تولید و به صورت لزوم صرف وقت و کارکردن زیاد برای تولید محصولات مورد نیاز و تأمین مایحتاج خود و سخت بودن انجام کار با ابزارهای معمول در تولید و غیره و غیره تجلی پیدا می‌کند و لذا امکاناً از لحاظ اجتماعی و سیاسی در جامعه و در سطح جهانی برای سوسیالیسم نتایج واثرات منفی به بار می‌آورد.

۳ - در باره فرآیند تکامل شیوه تولید سوسیالیستی: همانگونه که قبلاً نیز در همین مبحث در قسمت پیشین بیان گردید، فرآیند کلی نایودی شیوه تولید سرمایه‌داری و ایجاد شیوه تولید کمونیستی - که با انجام انقلاب اقتصادی سوسیالیستی آغاز می‌شود و با

گذار به اقتصاد کمونیستی و کمونیسم پایان می‌یابد - در هر یک از بخش‌ها و حیطه‌های اقتصاد جامعه به صورت مراحل یا گام‌های متوالی و معینی از تغییر و تحول مادی و اجتماعی متجلی می‌گردد، گام‌ها یا مراحلی که در طول زمان در طی پیشرفت سوسیالیسم به ترتیب تاریخی از اشکال بالقوه و شاید نامعلوم بیرون می‌آیند و شکل بالفعل و واقعی به خود می‌گیرند یعنی به صورت نابرابری‌ها و اسارت‌ها و تضادهای اجتماعی مشخص، به صورت مسائل مشخص اجتماعی و مسائل مشخص تکنیکی و علمی و غیره اشکال بالفعل و مشخص و فوری پیدا می‌کنند و برای حل و رفع خود به اصطلاح در دستور روز قرار می‌گیرند و بدین گونه به مثابه مسائل حل و رفع می‌گردند و به مثابه تغییر و تحول انجام می‌بذریند. روند تکامل سوسیالیسم در هریک از اجزاء و حیطه‌های تولید و اقتصاد جامعه سوسیالیستی یعنی در هر یک از واحدهای تولید و توزیع و در هر یک از بخش‌های معین این واحدها و در هر یک از رشته‌ها و شاخه‌ها و در کل اقتصاد اجتماعی عموماً مشتمل بر تعداد نسبتاً زیادی از تغییرات و تحولات متوالی و معینی است که به ترتیب تاریخی معینی - که توسط اوضاع و شرایط معین و مشخص اجتماعی و اقتصادی و تکنولوژیک و غیره تعین می‌یابد - به صورت تغییر و تحول مادی و اجتماعی بالفعل و مشخص و مبرم مطرح گردیده و فعالیتها و اقدامات معینی برای به انجام رساندن آنها به عمل می‌آیند. فرآیند کلی تکامل سوسیالیستی فرهنگ معنوی و حیات معنوی جامعه و فرآیند کلی زوال دولت پرولتاریا و هر گونه هستی سیاسی نیز عموماً به همین منوال، در تطابق با روند پیشرفت و تکامل شیوه تولید سوسیالیستی در جامعه و پیشرفت سوسیالیسم در سطح جهانی، طی مراحلی مشخص و متوالی به صورت تغییر و تحولات مشخصی پیش می‌رود و فرجام پیدا می‌کند.

این گونه مرحله‌بندی تغییر و تحولات در شیوه تولید و در جامعه سوسیالیستی در راستای نیل به کمونیسم بدین معنا نیست که در هر گام یا مرحله مشخص لزوماً فقط یک تغییر و تحول مشخص انجام می‌پذیرد بلکه ممکن است در هر مرحله تعدادی تغییر و تحول با هم انجام گیرند و طبعاً حداکثر کوشش ممکن این است که در هر زمان و مرحله مشخص تعداد هر چه بیشتری تغییر و تحول با همیگر و یکجا و با بیشترین سرعت ممکن صورت پذیرند. لیکن به طور کلی شرایط و امکانات واقعی و روند واقعی و طبیعی پیشرفت‌ها در جامعه سوسیالیستی مرحله‌بندی مجبور را ایجاد و ایجاد می‌کند و تجربیات گوناگون بشری و واقعیات گوناگون مادی و اجتماعی در زندگانی انسان - که تاکنون مشاهده شده است - بیانگر و مovid این نظر است.

به این مطلب نیز باید اشاره نمود که البته در موارد خاصی فی المثل در زمان‌هایی که جوامع سوسیالیستی تازه‌ای در حالی پا به عرصه وجود می‌گذارند که جوامع سوسیالیستی بسیار تکامل‌یافته دیگری در جهان وجود دارند امکاناً در این گونه موارد و در این جوامع سوسیالیستی جدید روند تغییر و تحولات سوسیالیستی در زمینه اقتصادی و همچنین در زمینه حیات معنوی و روساخت اجتماعی، به علت امکان استفاده جوامع مزبور از دستاوردها و پیشرفت‌های جوامع سوسیالیستی تکامل‌یافته‌تر، به لحاظ مقایسه و به طور نسبی، با سرعت خیلی زیادتر و تا درجاتی به صورت ادغام مراحل متوالی مختلف در یکدیگر و غیره انجام می‌پذیرد.

وانگهی بطورکلی هرچقدر سطح تکامل شیوه تولید سرمایه داری پیشین بالاتریاشد، بهمان اندازه مراحل تغییر و تحولات سوسیالیستی برای نیل به کمونیسم بیشتر در هم ادغام میگردند و شتاب بیشتری پیدامیکنند و کوتاه‌تر میشوند اما تقسیم بندي جامعه بیرون آمده از جامعه سرمایه داری به دوفاز متمایز سوسیالیسم و کمونیسم، معنائی که اولی بمقابله فرآیند تاریخی نیل به دومی و لذا بمقابله یک فرآیند معین پیوسته و مداوم تغییر و تحولات اقتصادی و اجتماعی در این راستا محسوب میگردد، اساساً در اساس خود همواره و در هر سطح از تکامل جامعه سرمایه داری پیشین صادق است.

نابودی جامعه طبقاتی بورژوازی و ایجاد جامعه بدون طبقات، با انجام انقلاب اجتماعی سوسیالیستی، به طور نسبتاً فوری و دفعتاً یعنی به مقابله نتیجه این انقلاب تحقق و فرجام نمی‌باید بلکه طی فرآیند دوران معین تاریخی سوسیالیسم، که انقلاب مزبور مرحله آغازین آن را تشکیل می‌دهد، سرانجام می‌پذیرد* و در طی این دوران به صورت قانون اساسی و عام

*: به لحاظ تشبیه کم و بیش می‌توان گفت که نسبت انقلاب سیاسی و اقتصادی سوسیالیستی آغازین به سیر نسبتاً مداوم و پیوسته تغییر و تحولات سوسیالیستی که در تمام دوران سوسیالیسم انجام می‌گیرد همانند نسبت اولیه سرمایه - آن گونه که مارکس آن را در جلد اول کتاب سرمایه بیان و توصیف کرده است - به روند انباشت نسبتاً مستمر آن است که در زمان‌های بعدی در تمام دوران جامعه سرمایه‌داری و در عین حال تواأم با تغییر نسبتاً مداوم ترکیب ارگانیک آن (افزایش تدریجی نسبت سرمایه ثابت به سرمایه متغیر) صورت می‌پذیرد.

در اینجا همچنین نامناسب نیست که به این نکته نیز اشاره کنیم که کاربرد مقولات اقتصادی بورژوازی در مورد اقتصاد سوسیالیستی فقط در رابطه با مقوله ارزش و قانون ارزش و مشتقات این مقوله تا حدود معین و محدودی در زمینه مبادله ارزش‌های واقعاً برابر مصدق می‌باشد و تشابهات بین این دو نظام اقتصادی اجتماعی یا این دو نوع روابط تولیدی مختلف فقط در این حدود معین و محدود

تولید اجتماعی و کل جامعه درمی‌آید. انقلاب اجتماعی سوسیالیستی آغازین دگرگونی‌ای محسوب می‌شود که به وسیله آن قدرت سیاسی و سیادت اجتماعی از بورژوازی به پرولتاریا منتقال می‌یابد و در تطابق با آن جامعه از سرمایه‌داری به سوسیالیسم منتقل می‌گردد.

تعییر و تحولات مادی و اجتماعی در جامعه بورژوازی تا حدودی نمونه‌هایی به دست می‌دهند که به وسیله آن می‌توان خصوصیت خاص و مدت زمان نیاز برای انجام تعییر و تحولات مادی و اجتماعی در جامعه سوسیالیستی را درک و استباط نمود. بدیهی است که در این مقایسه تفاوت‌ها بسیار اساسی و زیاد است لیکن وجود مشترک نسبتاً زیادی هم از لحاظ درک مطلب وجود دارد. تفاوت‌های عمدۀ به طور اختصار از این قرار است: تکنولوژی و علوم تئوریک و کاربردی خود در دوران سرمایه‌داری تا میزان بسیار زیادی رشد و تکامل یافته و برای دوران سوسیالیسم آماده و فراهم شده‌اند در حالی که این تکامل در دوران سرمایه‌داری و بیشتر از همه به مثابه تکنیک و علوم کاربردی نسبتاً از صفر آغاز می‌شود و بعلاوه وسائل تولید و امکانات اقتصادی از لحاظ میزان و کمیت در دوران سرمایه‌داری تا درجات زیادی توسعه و افزایش پیدا کرده و برای دوران سوسیالیسم فراهم و مهیا می‌شوند؛ سرعت پیشرفت علم و تکنیک و حیطه‌های عملی استفاده از آنها و جهت و مضمون اجتماعی این استفاده و کاربرد در دو شیوه تولید اساساً با یکدیگر تفاوت می‌کند یعنی در جامعه سوسیالیستی سرعت پیشرفت علم و تکنیک بایستی به مراتب بیشتر باشد و حیطه‌های عملی و راستا و مضمون اجتماعی استفاده از علوم تئوریک و کاربردی سوسیالیستی بوده و در راستای تحقق شیوه تولید کمونیستی است در حالی که تکنیک و علوم در دوران سرمایه‌داری قبل از همه و بیشتر از همه در راستای پاسخ‌گویی به نیازهای روند تداوم حیات و تکامل تولید سرمایه داری

به طور صحیح و واقعی امکان‌پذیر است و لذا مقوله‌ای چون "انباشت سوسیالیستی" چیزی مهم‌ل و چرند بوده و حاکی از نگرشی غیرسوسیالیستی و امکان‌بیانگر نوعی گرایش به سرمایه‌داری دولتی است. "انباشت" به طور کلی به معنای افزایش سرمایه بر اساس بهره‌کشی از نیروی کار مزدی است و "انباشت اولیه" - به مثابه یک مورد ویژه - بر روند تشکیل اولیه سرمایه و ظهور تاریخی سرمایه‌داری از طریق غارت و خانه خرابی و سلب مالکیت از بخش‌هایی از زحمتکشان و امکان‌توأم با استثمار کار مزدی دلالت دارد در حالی که انقلاب اقتصادی سوسیالیستی آغازین به معنای سلب مالکیت از سرمایه‌داران یعنی از آن استثمارگران و غارتگران است و در تولید سوسیالیستی استثمار و چپاول انسان توسط انسان به کلی از میان برداشته شده است!

و نیروهای مولد و مناسبات تولیدی بورژوازی پیشرفت می‌نماید؛ تغییر و تحول در زمینه اجتماعی و مناسبات بین افراد در شیوه تولید سوسیالیستی با سرعت و آهنگ اساساً متفاوت و بسیار بیشتری انجام می‌پذیرد معذلک در عین حال در تطابق با پایه مادی خود یعنی روند تغییرات و پیشرفت‌های مورد نیاز در زمینه نیروهای مولد انجام می‌شود. با این وجود تشابهات نسبتاً زیادی در دو شیوه تولید به طور اختصار با این مضمون دیده می‌شوند: سرعت و آهنگ پیشرفت سوسیالیستی تکنولوژی و علوم و پیشرفت در زمینه میزان وسائل تولید و امکانات اقتصادی اگرچه نسبت به سرعت و آهنگ پیشرفت آن در جامعه سرمایه‌داری به مراتب زیادتر است لیکن از حدود معینی نمی‌تواند تجاوز کند و این پیشرفت و تکامل طبق روال معین و طی مراحل معینی - که در جامعه سرمایه‌داری نیز دیده می‌شود - انجام می‌پذیرد. فی‌المثل اختراعات مربوط به ماشین بخار، تولید الکتریسته و دستگاه کامپیوتر، به عنوان سه نمونه بسیار بزرگ و برجسته از تحولات تکنولوژیک در دوران سرمایه‌داری، فقط در مراحل مقتضی و معینی از سلسله تغییر و تحولات تکنیکی و بر طبق روال تکامل تکنیکی معینی و مجموعاً در طول زمان حدود یکصد و هشتاد سال صورت می‌گیرند (بدین معنا که فاصله زمانی بین ظهور ماشین بخار تا زمان اختراع و استفاده عملی ابتدایی از الکتریسته حدود یک صد و بیست سال و به همین گونه بین اختراع الکتریسته و کامپیوتر حدود شصت سال است؛ البته در اینجا مدت زمان‌هایی که مستقیماً صرف فعالیت‌های مورد نیاز برای اختراعات مذبور شده بطور جداگانه ملاحظه نگردیده است).

همانگونه که دیده می‌شود ما در اینجا و در این مقایسه پیشرفت و تکامل شیوه تولید در جامعه سوسیالیستی را به دو بخش تقسیم نموده‌ایم: مادی و اجتماعی. مادی به مفهوم وسائل تولید و محصولات تولید و به مفهوم تکنولوژی و علم و تکنیک و پیشرفت‌هایی که در این زمینه به عمل می‌آیند - و طبعاً تامیز از که به مثابه پایه‌ای متجلی می‌شوند که روند تکامل و شکوفایی سوسیالیستی روابط اجتماعی تولید و شرایط زندگی انسان‌ها ضرورتاً بر آن اتکاء و با آن انتباط دارد - و اجتماعی به مفهوم مناسبات بین انسان‌ها یعنی روابط اجتماعی تولید می‌باشد. شرایط زندگی مادی و معنوی انسان‌هادر اینجا مستقیماً قبل از همه و بیشتر از همه محصلو و نتیجه شرایط اجتماعی یعنی مناسبات اجتماعية تولید بوده و به مثابه شرایطی مستتر و نهفته در این مناسبات - که خود منطبق با سطح تکامل نیروهای مولد می‌باشد - هستی و تحمل می‌باید و بعلاوه در تطابق با سطح تکامل نیروهای مولد و وسائل تولید نیز مستقیماً تعین پیدامی کند.

همانگونه که دیده می‌شود اولاً این مقایسه‌ها درواقع کم و بیش صرفنظر از ماهیت و مضمون اجتماعی پیشرفت‌ها و تحولات مزبور و تنها به لحاظ سرعت و آهنگ و چگونگی تحقق آنها به عمل می‌آیند و ثانیاً تغییر و تحول سوسياليسنی در زمینه نیروهای مولد رانسیتاً به طور مناسب‌تر و سهل‌تری می‌توان با روند تغییر و تحول این نیروها در جامعه بورژوازی مقایسه نمود ولی در مورد روابط تولیدی این مقایسه بسیار دشوارتر می‌گردد و مثلاً خلخ ید و خلع مالکیت از بورژوازی و الغاء اولیه نظام کارمزدی و سایر تحولات اجتماعی سوسياليسنی اولیه با چنان سرعت و قاطعیتی انجام می‌پذیرد که شاید فقط در پاره‌ای موارد با امر الغاء مناسبات فنودالی به هنگام تحول از فنودالیسم به سرمایه‌داری تا حدودی قابل مقایسه باشد و یا فی‌المثل تحولات مورد نیاز در زمینه میزان و شیوه آموزش‌های عمومی و تخصصی افراد در جامعه سوسياليسنی، به متابه بخشی از روند تغییر و تکامل تقسیم کار، از لحاظ سرعت و ابعادی که پیدا می‌کند تقریباً باهیج تحول اجتماعی در جامعه بورژوازی قابل مقایسه نیست و تحولات در زمینه بخش‌های دیگر روند تکامل تقسیم کار نیز تا حدودی این چنین است، معدلک آهنگ و دامنه تحولات سوسياليسنی در مناسبات اجتماعی تولید نیز در مواردی که واقعاً و ضرورتاً با تحولات مورد نیاز در زمینه‌های تکنیکی و تکنولوژیک وابستگی می‌یابد محدودیت‌های معینی منطبق با سرعت و میزان پیشرفت در این زمینه‌ها به خود می‌گیرد. بعلاوه، نظام سرمایه‌داری ممکن است در دوره‌های تاریخی بسیار طولانی و نسبتاً "بی‌انتها"، به علت محدودیت تاریخی اقتصادی طبقه کارگ برای برپائی سوسياليسنی یا در نتیجه موفقیت بورژوازی در تداوم بخشیدن به حاکمیت خود و عدم توانائی و موفقیت پرولتاریا در امر سرنگونی بورژوازی و به انجام رساندن انقلاب سوسياليسنی و غیره، تداوم حیات پیدا کند در حالی که سوسياليسن به متابه روند ایجاد جامعه بدون طبقه کمونیستی بنا بر ضرورت‌های درونی خود احتمالاً دوره‌های تاریخی بالنسبه محدودی را دربرمی‌گیرد و این دوره‌ها بطورکلی، هرچقدر سطح تکامل نیروهای مولده پیشین جامعه بالاتریاشد و هرچقدر سوسياليسن در پنهان جهانی سریع تر گسترش یابد، کوتاه تر خواهد بود.

اما ادامه مطلب: در جامعه سوسياليسنی فرآیند نابودی بقایای شیوه تولید سرمایه‌داری و ایجاد شیوه تولید کمونیستی یا به بیان دیگر فرآیند تکامل تولید سوسياليسنی هم روند تاریخی تکوین شیوه تولید کمونیستی را دربر دارد و هم در پیوند با آن بیانگر تولید سوسياليسنی به متابه روند تأمین نیازهای مادی و معنوی هر چه بیشتر ارتقاء‌یابنده تمام جامعه می‌باشد. لذا قانون اساسی تولید سوسياليسنی، که عبارت از پایان دادن به بقایای شیوه تولید سرمایه‌داری و

ایجاد شیوه تولید کمونیستی از طریق تکامل بالانقطاع و همه جانبه تکنیک در تولید و روابط اجتماعی تولید است، هم آزادی و برابری انسان‌ها در سطح جامعه سوسيالیستی و هم روند تکامل این آزادی و برابری تا سطح جامعه کمونیستی را بیان می‌نماید، هم نمایانگر حاکمیت روند تولید و توزیع محصول به شیوه سوسيالیستی است و هم بیانگر تکامل مداوم این روند در راستای حصول به شیوه کمونیستی است. قانون اساسی و تعیین‌کننده در تولید سوسيالیستی مبین روند تقیل و نابودی مداوم همه و هرگونه شرایط و روابط طبقاتی در زمینه تولید و توزیع محصولات مادی است.

میزان فعالیتهایی که صرف تعییر و تکامل شیوه تولید می‌شود به خودی خود و به طور مطلق و از لحاظ نسبت آن به میزان فعالیتهایی که برای تولید محصول مصرف می‌گردد بیانگر میزان آهنگ و دامنه پیشرفت روند تکامل شیوه تولید است. مقادیر فعالیتهایی که برای تعییر و تحول شیوه تولید انجام می‌گیرند در هر زمان قبل از همه و اساساً با میزان بارآوری موجود کار و سطح تکامل و میزان امکانات اقتصادی و ظرفیت‌های علمی و فنی موجود جامعه - که از جامعه سرمایه‌داری به ارت رسیده و یا محصول پیشرفت در دوران سوسيالیسم است - و میزان واقعی مساعدت بین‌المللی در زمینه تأمین نیازهای اقتصادی و علمی و فنی جامعه سوسيالیستی تناسب مستقیم دارد. فعالیتهایی که صرف تعییر و تکامل سوسيالیستی شیوه تولید می‌شوند قسماً و می‌توان گفت به لحاظ حجم عمدتاً فعالیتهای عمومی محسوب می‌شوند که توسط عموم کارکنان و عموم مردم انجام می‌پذیرند و قسماً شامل فعالیتهای هستند که بوسیله گروه‌های نسبتاً محدود خاصی انجام می‌شوند که البته طی روند پیشرفت و تکامل سوسيالیسم به طور هر چه بیشتر و اساسی‌تر در میان تمام افراد تقسیم و توزیع می‌گردند.

پایان دادن به بقایای شیوه تولید سرمایه‌داری و ایجاد شیوه تولید کمونیستی یک فرآیند تاریخی عام و کلی از تغییرات و تحولات اقتصادی است که به طور مشخص عموماً به صورت تعداد نسبتاً زیاد و متوالی از تعییر و تحولات مشخص و خاص در هر یک از حیطه‌های اجتماعی و تکنیکی تولید و اقتصاد اجتماعی و در هر جزء معین از هر یک از حیطه‌های مزبور مطرح گشته و انجام می‌پذیرد. معذلک به نظر می‌آید که این تعییر و تحولات بیشتر شامل تغییراتی است که در هر زمان مشخص در سطح تمام یا بخش‌های نسبتاً وسیع و زیادی از اقتصاد اجتماعی تحقق یا تعمیم پیدا می‌کند. باین وجود، کاربرست و تعمیم تغییرات مزبور در سطوح محدود و جزئی‌تر خود کم و بیش توازن با مسائل خاص و تغییرات خاصی است که

مختص این موارد جزئی‌تر می‌باشد و بعلاوه این گونه موارد ممکن است تعییرات ویژه‌ای نیز داشته باشند که صرفاً مختص به خود آنها باشد و غیره.

هر تعییر و تحول مشخص در هر یک از اجزاء و حیطه‌ها و در کل اقتصاد اجتماعی در حالی که یک گام به سوی پیش و پیشرفت مشخص و معینی در آن مورد محسوب می‌شود در عین حال خود به لحاظ واقعیت عینی و عملی‌اش عموماً به مثابه روندی متشکل از چند مرحله مختلف متجلی می‌گردد که بیانگر اجزاء مختلف متشکله این گام یا پیشرفت مشخص می‌باشند. با توجه به آن چه تا به حال در این ارتباط گفته شد می‌توان گفت که فرآیند کلی تکامل سوسیالیستی شیوه تولید درواقعیت مادی و اجتماعی، به لحاظ شکل شماتیک ساده‌شده‌اش، از مراحل نسبتاً زیاد و متعددی از تعییر و تحول اجتماعی و مادی تشکیل می‌شود که هر یک به طور صعودی (به طور شیبدار و نه قائم) از سطحی پایین‌تر به سطحی متكامل‌تر متصل می‌گردد و در عین حال هر یک از این مراحل کم و بیش دارای سطحی افقی است که در طول مدت‌زمانی کوتاه نسبتاً ثابت و بدون تعییر است. فی‌المثل مانند پله‌های داخل یک ساختمان در صورتی که این پله‌ها فرضاً به صورت مورب و شیبدار به یکدیگر وصل شوند و سطح افقی در هر پله حتی‌الامکان هر چه کوچکتر باشد و فاصله قائم بین پله‌ها هم‌اندازه و یکسان نباشد و غیره. هر یک سطح از سطوح افقی بر مدت زمان کوتاهی دلالت می‌دارد که تعییر و تحول بلافارسله قبلی مربوط بدان صورت گرفته و خاتمه‌یافته است ولی تعییر و تحول بلافارسله بعدی هنوز کم و بیش به صورت بالقوه مطرح بوده و شکل واقعاً بالفعل به خود نگرفته و واقعاً آغاز نگردیده است. این مدت زمان نسبتاً کوتاه کم و بیش از لحاظ شکل‌گیری اجتماعی و ذهنی طرح تعییر و تحول بلافارسله بعدی‌ای که باید صورت گیرد و شاید به لحاظ انجام برخی مقدمات آن به طور ناگزیر و ضرورتاً بوجود می‌آید. فواصل قائم بین سطوح افقی، که به صورت مورب و شیبدار به یکدیگر وصل می‌شوند، نمایانگر مراحل واقعی و بالفعل تحقق تعییر و تحول بوده و لذا بیانگر پیشرفت‌های مشخصی که واقعاً انجام گرفته است می‌باشند و غیره.

چنان که دیده می‌شود و البته طبیعی و بدیهی است که تعییر و تکامل سوسیالیستی شیوه تولید به مثابه یک روند مداوم و بالانقطاع مفهوم و مضمون معین و خاصی دارد که متفاوت از روند مداوم و پیوسته تولید محصولات مورد نیاز در این جامعه می‌باشد. پیوستگی و استمرار مداوم تولید محصول در مقیاس‌های زمانی کوچکتری و به گونه‌ای انجام می‌گیرد که فی‌المثل کم و بیش در تولید سرمایه‌داری کنونی نیز مشاهده می‌شود لیکن پیوستگی و تداوم روند تعییر

و تکامل شیوه تولید سوسیالیستی در مقیاس زمانی نسبتاً بزرگتر و طولانی‌تر و به گونه‌ای که فوقاً بیان گردید تحقق پیدا می‌کند. معذلک واضح است که سوسیالیسم به دست آمده یا سطح معین به دست آمده از سوسیالیسم نیز در همان مقیاس زمانی روند تولید و توزیع محصول - البته در عین حال به طور تکامل یابنده‌ای - همراه با این روند بازتولید می‌شود یعنی در جامعه سوسیالیستی هر پیشرفت معین و مشخصی که در فرآیند گذار از شیوه تولید سرمایه‌داری به کمونیسم حاصل می‌گردد طبعاً تأم با روند تولید و توزیع محصول در این جامعه بازتولید می‌شود. اما این تداوم حیات هر پیشرفت معین و تمام پیشرفت‌های به دست آمده، تا قبیل از ظهور مرحله و شرایط معینی در فرآیند حیات سوسیالیسم یعنی تا قبیل از فرارسیدن پیروزی قطعی و برگشت‌ناپذیر سوسیالیسم بر سرمایه‌داری، در عین حال وابسته به تداوم بعدی روند پیشرفت‌های مزبور است.

یک نکته در خور توجه در اینجا این است که اگر خصلت انقلابی این فرآیند مداوم و پیوسته تغییر و تکامل شیوه تولید را نیز در نظر گیریم، آن گاه بدین معنا این فرآیند، که ادامه انقلاب سوسیالیستی آغازین است، به صورت یک انقلاب اجتماعی و تکنیکی و علمی بالانقطاع و مداوم تجلی پیدا می‌کند که تا امحانه کامل شیوه تولید سرمایه‌داری و هر گونه مناسبات و شرایط طبقاتی جریان داشته و تداوم پیدا می‌کند. معذلک می‌توان تصور و قبول نمود که فرآیند تغییر و تکامل شیوه تولید در جامعه سوسیالیستی در پاره‌ای از موارد و مقاطع زمانی شاید به لحاظ وسعت و ابعاد تحول و حرکت اجتماعی‌ای که ایجاد می‌کند و به لحاظ سرعت این حرکت و دگرگونی به صورت یک انقلاب یا نیمه انقلاب همانند انقلاب سوسیالیستی آغازین متجلی شود.

روند تغییر و تحول مداوم شیوه تولید در راستای حصول به کمونیسم تا حدود وسیعی به وسیله فعالیت‌های نسبتاً مداوم عمومی و متعلق به عموم تحقق می‌پذیرد از قبیل تغییر و تکامل امر رهبری و هدایت تولید در جهت مشارکت هر چه بیشتر و متمکمال‌تر تمامی کارکنان در این امر، تا حدودی اصلاح ابزارهای کار و بهبود محصولات مصرفی و وسایل و تسهیلات زندگی و بالا بردن میزان بارآوری کار، از میان بردن مناسبات مبادله‌ای، حتی‌المقدور گذار از شیوه اجتماعی توزیع سوسیالیستی به شیوه توزیع کمونیستی، تغییر و تکامل در نحوه توزیع و میزان آموزش‌های عمومی و تخصصی و غیره. این تغییر و تحولات به وسیله حرکت‌ها و فعالیت‌ها، ابتکارات، آموزش‌ها و فراگیری‌ها، بحث‌ها و انتقادهایی صورت می‌گیرند که در همه جا و به طور نسبتاً مداوم توسط همه کارکنان و عموم مردم انجام می‌شوند و در هر زمان و

مکان مشخص برای رفع تضاد یا تضادهای ویژه‌ای، حل مسئله یا مسایل اجتماعی یا تکنیکی مشخصی، تحقق هدف یا اهداف خاصی، به انجام رساندن پیشرفت یا پیشرفت‌های مشخصی و... به عمل می‌آیند. اما تحقیقات و پژوهش‌های ویژه علمی و فنی در جهت دستیابی به شناختهای تئوریک و کاربردی نوین و ابداعات و اختراعات کم و بیش عمدۀ در زمینه وسائل کار و موادخام و مکانیسم فنی تولید - که به مثابه تحولات مادی و تکنیکی پایه‌ای تر و موثرتر در جهت بالا بردن نیروی بار‌اور کار و ایجاد امکان یا سهولت در امر استفاده از طبیعت و مواد طبیعی و ایجاد روابط مطلوب و انسانی با طبیعت مانند پایان دادن به ستم بر حیوانات و تخریب محیط طبیعی زیست و به منظور تلفیق کار فکری و کار جسمی و تحقق بخشیدن به امر رهبری تولید در سطح هر فرد به نحوی طبیعی و ارگانیک و پایان دادن به اسارت و انقیاد انسان توسط کار و وسیله کار و غیره انجام می‌پذیرند - کم و بیش به مثابه فعالیت‌های نسبتاً مداومی محسوب می‌شوند که نسبتاً به گروه‌های خاصی از افراد که در این زمینه تحصص پیدا می‌کنند و شاغل هستند تعلق دارند. این فعالیتها نیز کم و بیش بر طبق اهداف معین مورد نظر و نیازمندی‌های مشخص انجام می‌گیرند. البته و قطعاً متناسب با میزان تکامل تولید و جامعه سوسیالیستی این فعالیتها به طور هر چه بیشتر و اساسی‌تر از انحصار گروه‌های نسبتاً خاص و محدود بیرون می‌آید و در میان تعداد افراد بیشتر و بیشتری توزیع می‌گردد (امر توزیع فعالیت‌های مذکور در میان تمام افراد نیز یک مسئله اساسی را تشکیل می‌دهد که حل آن، بدون این که بخواهیم بررسی و تعمق درباره آن را در زمان کنونی نفی نمائیم، طبعاً نیازمند پرایتیک واقعی نیز می‌باشد).

تغییر و تحولات اقتصادی، اجتماعی و تکنیکی، طی پیشرفت روند تکامل سوسیالیسم، همچنان به طور مداوم به صورت مراحل جدیدتر و سطوح بالاتر و متكامل‌تر تحقق پیدا می‌کند و تا انتقال کامل تمامی اجزاء و بخش‌های اقتصاد اجتماعی به شیوه تولید کمونیستی تداوم می‌یابد و این روند مطابقاً و به همین‌سان در حیطه‌های معنوی و به لحاظ امحاء نهادهای سیاسی و دولت پرولتاریا پیش می‌رود. این فرآیند مداوم و مستمر تغییر و تکامل سوسیالیستی اقتصاد اجتماعی به لحاظ واقعی یعنی از حیث میزان آهنگ و شدت و دامنه تحقق و پیشرفت واقعی آن در هر زمان بوسیله تناسب قوae مشخص بین نیروهای اجتماعی و سیاسی و معنوی سوسیالیستی و بورژوازی و امکانات مشخص اقتصادی و ظرفیت‌های واقعی علمی و فنی در سطح جامعه و در سطوح جزئی و جزئی‌تر و همچنین بوسیله شرایط مشخص جهانی تعین پیدا می‌کند. (طبعاً چگونگی توالی بین اهداف به مثابه سلسله اهداف مشخص

مشکله فرآیند عام مزبور نیز بوسیله شرایط و عوامل معین و مشخص اقتصادی و اجتماعی تعیین می‌شود. هر چقدر شرایط و امکانات مذکور مساعدتر باشد بالطبع آهنگ و شدت و دامنه این روند افزایش می‌باید و میزان تداوم و پیوستگی آن فرونی می‌گیرد و غیره (البته صرفنظر از دوره‌های استثنایی که ممکن است رخ دهد و در آنها جامعه به طور ناگزیر و بالاجبار تمام نیرو و فعالیت خود را صرف تولید محصولات مورد نیاز و فعالیت‌های معین دیگری بکند و به هر حال فعالیت‌های متعلق به روند تغییر و تکامل شیوه تولید تماماً و به کلی متوقف گردد. اما این دوره‌های استثنایی چنانچه اتفاق افتد تا حدی که ما اکنون می‌توانیم تصویر کنیم فقط محدود به جنگ‌هایی است که تمام جامعه را به خود مشغول می‌دارد و آن قاعده‌ای می‌تواند برخی تعرضات نظامی بورژوازی کشورهای دیگر باشد؛ از هم گسیختگی‌های اقتصادی و یا جنگ‌هایی که ممکن است در طول انقلاب سوسیالیستی آغازین صورت گیرد نیز شاید در مواردی کم و بیش موجب پیدایش چنین دوره‌های استثنایی گردد). همچنین مقاومت نیروی عادت انسان‌ها در برابر این گونه تغییر و تحولات و ظرفیت و توانایی ذهنی و روحی و معنوی آنها برای پذیرش این روندها نیز در مواردی ممکن است محدودیتی ایجاد کند و مسئله قابل توجهی را تشکیل دهد.

همان گونه که قبلاً نیز بیان گردید، به طور کلی تا زمانی که و تا حدودی که جامعه هنوز سوسیالیستی بوده و به کمونیسم انتقال نیافته است، تا آن زمان و تا آن حدود طبعاً هنوز نیروهای بورژوازی در اشکال مختلف اجتماعی و سیاسی و معنوی به طور اختصار بدین شرح وجود دارند: بقایای تقسیم کار طبقاتی و جایگاه‌های اقتصادی و اجتماعی بورژوازی مربوط بدان و بقایای شیوه‌های طبقاتی توزیع و مبادله محصولات تولید و غیره و خواست‌ها و منافعی که در انطباق با این آثار و بقایای بورژوازی و طبقاتی به وجود می‌آیند، اشکال اجتماعی نیروهای بورژوازی را تشکیل می‌دهند. طرفداران مختلف بازگشت به سرمایه‌داری در نهادهای سیاسی در سطح جامعه و گرایشات و دیدگاه‌های بورژوازی و غیرسوسیالیستی و عقب‌مانده و غیره، اشکال سیاسی نیروهای مزبور محسوب می‌شوند. بقایای اعتقادات و ایده‌ها و شیوه‌های تفکر فلسفی و اجتماعی طبقاتی و متمایل به نظام سرمایه‌داری در حیطه‌های مختلف جامعه، اشکال فکری نیروهای بورژوازی و بقایای اخلاق و عواطف و تمایلات و ارزش‌ها و آداب و سنت و فرهنگ معنوی متمایل به جامعه سرمایه‌داری و مoid تمایزات و اختلافات طبقاتی و غیره، اشکال معنوی این نیروها را تشکیل می‌دهند. بورژوازی جوامع دیگر یعنی کشورهای

سرمایه‌داری جهان اشکال خاص و معینی از نیروهای بورژوازی و مخالف جامعه سوسياليستی محسوب می‌شوند.

وقوع برخی رویدادها و شرایط ویژه ممکن است به طور خاصی موجب تقویت یا تضعیف نیروهای بورژوازی و بنابراین موجب تغییر تناسب نیروها در جبهه مبارزه بین طرفداران و مخالفان سوسياليسم گردد لیکن به طور کلی نیروهای بورژوازی و مخالف سوسياليسم مناسب با میزان پیشرفت در روند تکامل جامعه سوسياليستی و مناسب با میزان گسترش و تکامل سوسياليسم در سطح جهانی، ضعیفتر گشته و به طور کامل‌تر و وسیع‌تری نابودی و زوال پیدامی کند.

البته و بدیهی است که منطقاً می‌توان و باید تصور و قبول نمود که، پس از رسیدن مرحله‌ای که در آن اقتصاد و جامعه سوسياليستی تا سطحی تکامل‌یافته که دیگر اشکال بازمانده‌های شیوه تولید و روساخت اجتماعی و فرهنگ معنوی متعلق به جامعه سرمایه‌داری پیشین به قدری تقلیل و املاه یافته باشند که به طور کاملاً قطعی و برگشت‌ناپذیر مهار گردیده و تحت تسلط روند تکامل سوسياليسم (به هر درجه‌ای که تکامل‌یافته و امکاناً به کمونیسم گذار کرده است) درآمده باشند و پس از رسیدن زمانی که در آن در سطح جهانی نیز سوسياليسم به طور کاملاً وسیعی گسترش یافته و بدین‌سان بر سرمایه‌داری غلبه یافته باشد، امکان رشد مجدد سرمایه و حاکمیت‌یافتن دوباره بورژوازی کاملاً از میان خواهد رفت. لیکن تا پیش از رسیدن به چنین مرحله از تکامل سوسياليسم و تحقق چنین شرایط مساعد در سطح جامعه و در سطح جهانی، به طور کلی و لزوماً نه در هر مورد، این امکان کمتر یا بیشتر وجود دارد و یا قویاً نمی‌توان این امکان را رد کردکه، در جریان اشکال مختلف مبارزات بین نیروهای متضاد طرفدار و مخالف سوسياليسم، نیروهای بورژوازی پیروز گردیده و دوباره روبه رشد گذارند و به حاکمیت اجتماعی سرمایه یا بهر حال یک نظام اجتماعی طبقاتی و ستم آمیز تحقق بخشنند.

تغییر و تحولات نسبتاً مداوم سوسياليستی در زمینه شیوه تولید و در سایر زمینه‌ها و بالنتیجه تداوم و استمرار مبارزه واقعاً سوسياليستی علیه بقایای شیوه تولید و جامعه سرمایه‌داری بالطبع مستلزم تداوم و زندگانگاهداشتن حداقل معینی از شور و شوق عمومی در تمام دوران سوسياليسم است. این شور و شوق مبارزاتی عمومی به طور ویژه و وسیعی در انقلاب سوسياليستی آغازین ظهور پیدا می‌کند و پس از آن، چنانکه تجربه انقلاب‌های مختلف نشان می‌دهد، رو به کاهش می‌گذارد. پس از هر انقلاب دیر یا زود به اصطلاح دوران آرامش و ثبات

فرا می‌رسد و متناظر با آن شور و شوق مبارزاتی و انقلابی فروکش کرده و از میان می‌رود. اما از آنجا که در جامعه سوسیالیستی، برخلاف تمام سایر جوامع طبقاتی، سیاست اجتماعی متعلق به پرولتاریاست و هدف تعیین‌کننده ویژه، که در تمام عرصه‌های حیات جامعه واقعاً جریان داشته و عموم انسان‌ها به طور مدام با آن درگیر هستند، عبارت از تداوم بخشیدن به محتواهای اجتماعی و مادی انقلاب سوسیالیستی آغازین یعنی ایجاد تغییر و تحول مستمر و بلانقطاع در شیوه تولید و سایر جیوه‌های جامعه تا حصول به جامعه کمونیستی است، لذا این شور و شوق به خودی خود و از طریق ترویج و تبلیغ معین فکری و معنوی و سیاسی به نحوی طبیعی و عادی در سطح حداقل معین ضروری در طول دوران سوسیالیسم باقی می‌ماند (البته نکته اساسی در این زمینه عبارت است از اشکال مشخص تداوم این شور و شوق و طرق مشخص ترویج و تبلیغ معنوی و فکری و سیاسی جهت حفظ و تداوم آن و این مطلبی است که اکنون نیز، بدون موافقه بودن با پراتیک واقعی سوسیالیستی و بدون در دست داشتن مدارک و داده‌های تجربی مربوطه، نیاز به بررسی و مطالعه دارد).

رونده امتحان بقایای شیوه تولید بورژوازی و تکامل شیوه تولید سوسیالیستی از یک سوی به مثابه روند تداوم مبارزه آگاهانه انسان‌ها، در مقام اعضاء جامعه سوسیالیستی، علیه بقایای تولید سرمایه‌داری و از سوی دیگر به مثابه یک پویش طبیعی تاریخی یعنی به مثابه یک فرآیند تاریخی که سیر طبیعی و خود به خودی ای را می‌گذراند متجلی می‌شود. با انجام انقلاب اجتماعی سوسیالیستی و از میان رفتن حاکمیت اجتماعی سرمایه، روند تکامل تاریخی انسان، که اساساً به صورت روند تکامل تولید سوسیالیستی هستی می‌باشد، دیگر با پیشرفت زمان و حذف هر چه بیشتر بقایای موجودیت سرمایه به طور هر چه بیشتر به نحوی طبیعی در مسیر حقیقی و واقعی خویش قرار می‌گیرد یعنی سیر تاریخی حقیقی و در عین حال طبیعی خود را طی می‌کند. این تکامل تاریخی، در حالی که روندی آگاهانه و نقشه‌مند است، در عین حال روندی طبیعی بوده و به طور هر چه بیشتر و کاملتر از هر گونه خصوصیات و زوائد غیرطبیعی و تصنیعی و تحمیلی زدوده می‌گردد. با از میان رفتن حاکمیت و تسلط سرمایه بر زندگی و سرنوشت اجتماعی انسان، شرایط تحقق روند تکامل حقیقی انسان که تکاملی طبیعی است فراهم می‌آید و شیوه تولید در طی پویش‌هایی طبیعی تاریخی به سوی شیوه تولید کمونیستی تکامل پیدا می‌کند. خصلت طبیعی این تکامل منطبق با سرنوشت اجتماعی و انسانی بشریت است که دیگر از زیر تسلط و حاکمیت سرمایه رهایی یافته و سرنوشت اجتماعی خویش را خود به دست گرفته و در راستای سیر تکامل حقیقی و واقعی خود قرار گرفته است و این خصلت

طبیعی این تکامل متناسب با میزان پیشرفت آن یعنی متناسب با میزان پیشرفت در روند پایان دادن به بقایای اقتصادی و اجتماعی جامعه سرمایه‌داری افزونت و کامل‌تر می‌گردد. تکامل نسبتاً مداوم نیروهای مولد و بالتبیجه مناسبات تولیدی از خصوصیت و استعداد ذاتی و طبیعی انسان است و این روند در جامعه سوسيالیستی دیگر از زیر سیطره و قید و بندهای سرمایه و اشکال دیگر مالکیت‌های طبقاتی رهای یافته و در مسیر هر چه بیشتر طبیعی و انسانی خود قرار می‌گیرد.

معذلک این روند حقیقی و طبیعی تکامل شیوه تولید انسان‌ها - که مرحله ویژه‌ای از روندهای حقیقی و واقعی تکامل شیوه تولید را تشکیل می‌دهد - از آنجا که در چنان بستر اجتماعی و تاریخی و تحت شرایطی انجام می‌پذیرد که هنوز آمیخته به آثار و بقایای شیوه تولید و جامعه طبقاتی سرمایه‌داری و امکاناً تحت احاطه جهان سرمایه‌داری است و از آنجا که مضمون آن مشتمل بر امحاء و نابودی این آثار و بقایا نیز هست طبعاً در عین حال به صورت مبارزه و تلاش آگاهانه معین انسان‌ها علیه این آمیختگی‌ها و آثار و بازمانده‌های بورژوازی و طبقاتی و به منظور امحاء کامل آنها متجلی می‌گردد. و این امر شور و شوق اجتماعی و مبارزاتی معینی را ایجاد می‌کند و این امر بیانگر تداوم مبارزه انسان‌ها علیه اشکال مختلف بقایای بورژوازی، به مثابه نیروی محرك اجتماعی روند تکامل شیوه تولید و جامعه سوسيالیستی است. پویش طبیعی و تاریخی تکوین کمونیسم روند طبیعی و تاریخی معینی است که در عین حال خصوصیات خاص خود را دارد و این خصوصیات خاص همان مبارزه و تلاش آگاهانه انسان‌های نابودی و امحاء کامل بازمانده‌های شیوه تولید و روساخته‌های سرمایه‌داری است.

در اینجا نامناسب نیست متذکر شویم که در این رابطه شاید چنین تصور یا نظری بوجود آید که، صرفاً و فقط با رفع حاکمیت اجتماعی سرمایه و استقرار سوسيالیسم، از آن پس دیگر شرایطی بوجود می‌آید که در آن شیوه تولید جامعه یعنی نیروهای مولد و روابط تولیدی قطعاً به طور خود به خودی و به خودی خود به سوی کمونیسم و تا سطح کمونیسم تکامل خواهد یافت و لذا ملحوظ داشتن جنبه اساسی دیگر موضوع مبنی بر اینکه روند تکامل سوسيالیسم در عین حال یک فرآیند تاریخی است که به طور آگاهانه و نقشه‌مندانه توسط انسان‌ها انجام می‌پذیرد و اشکال معینی از ادامه مبارزه پرلتاریا علیه بورژوازی در داخل جامعه و در سطح جهانی محسوب می‌شود چیزی زائد و بی‌معناست. بدینهی است بنا بر آنچه تا به حال بیان گردید چنین تصور یا نظری نادرست می‌باشد یعنی از یک لحظه اساسی با جریان‌های واقعی در

دوران سوسياليسم انطباق نداشته و آن را بيان و منعکس نمینماید. گذار از سرمایهداری به کمونیسم، که با انجام انقلاب سوسياليستی آغاز می‌شود، فرآیندی تاریخی و طبیعی است که در عین حال به صورت تلاش مدام و آگاهانه انسان‌ها و به مثابه ادامه مبارزه پرولتاریا عليه بورژوازی و اشکال مختلف بقایای آن تحقق و فرجام می‌پذیرد.

۷ - مسئله سو سیالیسم در اتحاد شوروی سابق

مسئله شکست سوسیالیسم در اتحاد شوروی سابق را به طور کلی و مختصر بدون پرداختن به جنبه‌های جزئی تر و جزئیات آن به شرح زیر - که بیانگر نظر ما در این زمینه است - مورد توجه قرار می دهیم*:

در اکتبر ۱۹۱۷ حکومت موقت بورژوازی که در پی انقلاب فوریه روی کار آمده بود توسط بلشویک‌ها سرنگون و قدرت سیاسی توسط اینها تصرف می‌گردد (بدون اینکه اینها قبل از آن و مقدمتاً برای مراجعته به آراء مستقیم و آزادانه مردم بمنظور تعیین رژیم سیاسی و نظام اجتماعی قطعی کشور تلاش واقعی و کافی بعمل آورند- امری که بتهائی و بخودی خود هنوز جای بحث و بررسی دارد). از حدود فوریه ۱۹۱۸ از مالکان بزرگ اراضی سلب مالکیت گردیده و زمین‌های آنها مصادره می‌شود و مالکیت خصوصی بر زمین الغاء گشته و زمین به صورت "ملی" یعنی تحت مالکیت دولت درمی‌آید و حق استفاده از آن به طور رایگان به دهقانان تعلق می‌یابد و دیگر هیچکس نمی‌تواند بیش از آنچه که خود به تهائی قادر به کشت آن

*: در زمینه مسئله سوسیالیسم در اتحاد شوروی سابق منابع مختلف و متعددی در طول سالهای متمادی به عنوان مدارک و فاکت‌های مورد نیاز مورد مطالعه واقع شده است ولی بیشتر از همه "مسائل لنینیسم" اثر خود استالین ("منتخب آثار استالین"، شامل دو جلد ترجمه شده به فارسی)، ترجمه فارسی "تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی"، دوره مختصر و بالاخره ترجمه فارسی "تاریخ اقتصادی شوروی" نوشته آلک نوو مورد مطالعه و بررسی و استناد قرار گرفته است. لازم به تذکر است که آلک نوو نویسنده "تاریخ اقتصادی شوروی" اگرچه کاملاً دیدگاهی غیر کمونیستی و بورژوازی دارد و ملاک و مبنای مقایسه و سنجش او در بررسی‌هایش در این کتاب اساساً یک نظام اقتصادی سرمایه‌داری است و به همین خاطر مثلاً بعضی مطالب بسیار مورد نیاز را خیلی کم مورد توجه قرار داده یا اصلًا مورد توجه قرار نمی‌دهد مدلک وی سعی دارد به طور مستند و عینی و با بی‌طرفی و دقت علمی به بحث و بررسی درباره مطالب پیرداد و لذا نسبتاً حقایق مختلف و متعدد موقتی را در باره اقتصاد اتحاد شوروی در دوره‌های مختلف (۱۹۱۷ - ۲۰) بیان می‌دارد.

بدیهی است که در این تحقیق و مطالعه منابع مختلف، نه صرف الفاظ و ظواهر و ادعاهای بلکه مضمون و محتوای واقعی اعمال و نظرات و اظهارات مورد توجه و استناد قرار گرفته است.

است زمین در اختیار داشته باشد. در نتیجه این تحولات ارضی، روستاییان بی‌زمین نیز مقداری زمین را در اختیار خود می‌گیرند معلمک در وضعیت جدید نیز، به علت اختلاف در توانایی مالی دهقانان، تقسیم طبقاتی آنها به سه قشر مختلف؛ دهقانان مرفه یا کولاک‌ها یا بورژوازی روستا، دهقانان میانه حال، و دهقانان فقیر، همراه با تغییراتی به نفع دهقانان فقیر، باقی می‌ماند.

در نوامبر ۱۹۱۷ طی فرمانی کنترل کارگری به صورت نظارت کمیته‌های کارخانه‌ها مشکل از نمایندگان کارگران بر جنبه‌های مختلف تولید و توزیع محصولات برقرار می‌گردد (جزئیات این امر برای ما روشن نیست).

از همان زمان پس از انقلاب اکثیر بلافضله سلب مالکیت از سرمایه‌داران و دولتی کردن کارخانه‌ها و موسسات تولیدی و تجاری و خدماتی شروع می‌گردد و تا اواسط ۱۹۱۸ تمام منابع زیرزمینی و روزمینی و بیشتر موسسات تولیدی و تجاری بزرگ تحت مالکیت «دولت پرولتاریا» قرار می‌گیرد و در طول چند سال بعد سایر موسسات تولیدی و غیره نیز به غیر از بخشی از کارگاه‌های کوچک به صورت مالکیت دولتی درمی‌آیند. باقی‌مانده کارگاه‌های کوچکی که دارای مالکیت‌های شخصی بودند بعدها در اواخر سال‌های ۱۹۲۰ و بعد از آن به تدریج از میان برداشته شده و تحت مالکیت دولت قرار می‌گیرند.

در طول سال‌های ۲۰ - ۱۹۱۸، که بالشویک‌ها شدیداً درگیر جنگ با نیروهای بورژوازی روسیه و بورژوازی برخی کشورهای امپریالیستی دیگر گشته بودند، به واسطه مقتضیات ویژه این دوره، سیاست اقتصادی "کمونیسم جنگی" در پیش گرفته شد که در نتیجه آن روابط اقتصادی کالایی به طور موقت و گذرا بسیار تقلیل پیدا نمود.

در زمان بلافضله پس از این جنگ داخلی، به علت اثرات و پیامدهای این جنگ و همچنین تا حدودی به علت تأثیرات ناشی از جنگ بین امپراطوری تزاری با آلمان در سال‌های ۱۷ - ۱۹۱۴، اقتصاد کشور کاملاً از هم گسیخته شده و در معرض فروپاشی کامل قرار گرفته بود به گونه‌ای که مقدم بر هر چیز و به طور شدیداً مبرمی سروسامان دادن به همان اقتصاد از هم پاشیده موجود ضرورت پیدا نمود و لذا در سال ۱۹۲۱ "نپ" یعنی "سیاست اقتصادی نوین" به متابه خط مشی‌ای موقت و گذرا برای پاسخگوئی به این ضرورت مبرم و ویژه اتخاذ گردید. در نتیجه اتخاذ این سیاست، اقتصاد جامعه در طول چندین سال متدرجاً به میزان حداقل ضروری سروسامان گرفته و احیاء گردید و در عین حال اقتصاد سرمایه‌داری خصوصی نیز تا حدودی و در اشکالی کم و بیش تحت کنترل دولت رو به توسعه گذاشت.

"کمونیسم جنگی" و "سیاست اقتصادی نوین" - که در باره آنها در منابع مختلفی سخن گفته شده است و برای بحث مفصل تر در مورد آنها شاید بتوان به "تاریخ حزب کمونیست بلشویک) اتحاد شوروی" (دوره مختصر) نیز رجوع نمود - بیانگر خط مشی های اقتصادی ویژه و بسیار موقتی ای بودند که بلشویکها پس از تصرف قدرت سیاسی در آن دوره های ویژه به طور ناگزیر و بالاجبار بدان متولّ شدند. این ها خط مشی ها و سیاست های اقتصادی ناگزیری بودند که شرایط ویژه و مشخص این دوره ها آن را اقتضاء و تحمل نمود ولذا تا اواسط دهه ۱۹۲۰ روی هم رفته و غیراز دولتی کردن موسسات تولیدی و اقتصادی اقدامات و تحولات دیگری برای برپائی سوسیالیسم صورت نگرفت و امر برقراری سوسیالیسم بحال تعليق درآمد (گذشته از اينکه انحرافات نظری و سیاسی خود بلشویک ها و لنين هم در اين زمينه نقش ايفاء نمود).

تا پيش از اواسط دهه ۱۹۲۰، غير از کار دولتی کردن موسسات تولیدی و اقتصادی، فرصت و مجال برای تحقق بخشیدن به سوسیالیسم معنای واقعی فراهم نشد. در سالهای ۱۹۱۷-۲۴ اوضاع و احوال چنان بود که برپائی سوسیالیسم را بحال تعليق درآورد و برقراری آنرا به آينده معوق نمود، اگرچه در اين اوضاع و شرایط در ضمن انحرافات و خطاهای نظری و سیاسی و عملی خود بلشویک ها و لنين - که میتوان آنها را تحت عنوان عدم درک بقدر کافی صحيح از مفهوم سوسیالیسم و عدم توجه واقعی به دموکراسی سوسیالیستی از سوی اینان خلاصه نمود - نیز در به تعليق درآمدن امر برپائی سوسیالیسم بسیار نقش ايفاء نمود؛ فقط از اواسط دهه ۱۹۲۰ به بعد بود که فرصت و مجال برای برقراری سوسیالیسم واقعاً دوباره بوجود آمد ولی در اين زمان، بجای اتخاذ يك خط مشی اقتصادي و اجتماعی سوسیالیستی و برقراری دموکراسی سوسیالیستی در زمينه های رهبری و مدیریت اقتصادی و سیاسی و فرهنگی، خط مشی ایجاد سرمایه داری دولتی تحت حکمرانی حزب بلشویک و شخص استالین بمثابه امر قطعی و نهايی در پيش گرفته شد.

در حدود سالهای ۲۵ - ۱۹۲۴، اهدافي که از "سیاست اقتصادی نوین" انتظار مى رفت نزديک به محقق شدن بود يعني اقتصاد جامعه سامان و انسجام یافته و مقادير توليد در بخش های مختلف یا به سطح سال ۱۹۱۳ يعني زمان قبل از آغاز جنگ جهانی اول که امپراطوری روسیه نیز در آن شرکت داشت رسیده بود و یا در حال رسیدن و نزدیک شدن به آن بود. تقریباً دیگر دوره "نپ" پایان یافته و مسئله ازسرگیری دوباره پیشرفت در روند برقراری سوسیالیسم مطرح گردید. و از اواسط دهه ۱۹۲۰ به بعد مباحثاتی در داخل حزب

بلشویک - و تا حدی که ما می‌دانیم بویژه در سطح رهبری آن - در اطراف "ساختمان سوسیالیسم" و چگونگی آن بوجود آمد. اما خط مشی اقتصادی قطعی و عمومی‌ای که در طی این مباحثات سرانجام توسط جریان استالین اتخاذ گردیده و به مورد اجرا گذاشته شد اساساً، به جای برقرار نمودن اقتصاد سوسیالیستی، مشتمل بر روند پیریزی و ایجاد یک نظام سرمایه‌داری دولتی بود:

"صنعتی کردن کشور" با تأکید بر صنایع سنگین (رشته‌های تولید وسایل تولید)، به مثابه امری فی‌نفسه و به خودی خود و به عنوان اساسی ترین خط مشی اقتصادی، آغاز گردید. واقعیت این است که این خط مشی اساساً و به طور عمده بر توسعه وسایل تولید و افزایش مقادیر و احجام تولید به خودی خود، بدون توجه اساسی بر مناسبات تولیدی‌ای که در طی آن در جامعه بوجود می‌آید و تکوین می‌یابد، تأکید داشت و بر اساس بهره‌کشی از تodeه‌های کارگر و همچنان پائین نگاهداشت میزان وسایل معاش و سطح زندگی آنها و بر اساس استثمار و سرمایه‌داری جدیدی رابرقرار و مستحکم ساخت. صنعتی کردن کشور درواقع مشتمل بر روند انباست سریع و وسیع سرمایه‌های صنعتی دولتی بود که برپایه استثمار و بهره‌کشی شدید از کارگران و دهقانان و کم و بیش به ازاء فقر و فلاکت و عقب‌ماندگی این تodeه‌ها متحقق گردید؛ یک سلسه مراتب شغلی طبقاتی و بورژوا - بوروکراتیک بر این نظام اقتصادی و صنعتی در حال توسعه حاکم گشته و پایه‌های مستحکمی پیدا نمود؛ و تodeه‌های کارگر از شرکت در رهبری و هدایت رشته‌های تولید برکنار گردیده و از نو و به طور قطع به کارگران واقعی مبدل گردیدند یعنی به افرادی تبدیل شدند که فروشنده نیروی کار خود به مثابه کالائی که اضافه ارزش تولید می‌کند هستند و این اضافه ارزش تا دوره‌هایی بویژه صرف توسعه و انباست سرمایه‌های صنعتی دولتی می‌گردید؛ و بدین گونه کارگران به طور قطع به افرادی مبدل گردیدند که در روندهای کار، به عنوان انجام‌دهنگان کارهای جسمی و یدی، دارای مشاغل اجتماعاً دونپایه می‌باشند و تحت رهبری و مدیریت کارمندان فنی و مدیران و بوروکرات‌ها قرار دارند و به وسیله ماشین و وسایل تولید فرسوده‌گشته و تحت انقیاد و اسارت این وسایل و شغل و حرفة خویش هستند و غیره.

در زمینه کشاورزی - که تا دوره‌هایی به لحاظ میزان جمعیت کم و بیش شامل اکثریت اهالی می‌گردید و از لحاظ میزان محصولاتی که تولیدمی کرد و نقشی که در مجموع اقتصاد جامعه ایفاء می‌نمود کم و بیش در درجه دوم یعنی پس از تولیدات صنعتی قرار می‌گرفت -

پس از ازمیان برداشتن کولاک‌ها ظاهراً اقدام سوسیالیستی و مناسبی به عنوان نخستین مرحله از روند تبدیل اقتصادهای خرد و منفرد دهقانی به اقتصاد عمومی سوسیالیستی انجام گرفت ولی درواقع این اقدامی بود که اقتصاد روستاها را به صورت واحدهای تولیدی جمعی یعنی به صورت "کلخوزها" تحت کنترل و تسلط دولت درآورده و طریق جمجمه‌واری و خرید محصولات کشاورزی توسط دولت و طریق استثمار و غارت روستائیان توسط سرمایه‌های دولتی را فراهم و تسهیل نمود. در این واحدهای تولیدی جمعی زمین و ماشین‌آلات در مالکیت دولت بود و دهقانان متناسب با میزان کار خود - که به وسیله مقدار تولید و مقدار کار مورد نیاز در این واحدها تعیین می‌شد - از مقدار محصول مشترکی که پس از کاستن هزینه‌ها و سهم دولت باقی می‌ماند به صورت جنسی و نقدي سهم دریافت می‌کردند. لیکن از آنجا که دهقانان در این واحدها ملزم و مجبور بودند بخش بزرگی از تولیدات خود را به قیمت بسیار ارزان یا در برابر خدمات ایستگاه‌های ماشین‌آلات کشاورزی به دولت واگذار کنند، از آنجا که سطح بهره‌دهی و میزان بارآوری کار در تولید کشاورزی بسیار عقب‌مانده و پایین بود و از آنجا که دهقانان به اشکال مختلف تحت ستم دولت و تحت کنترل و تسلط مدیران و بورکرات‌ها ی حزبی و دولتی بوده و در روند هدایت و رهبری تولید نقش واقعی نداشتند و دورنمای اجتماعی و مادی پیشرفت‌های در برابر خود نمی‌دیدند، لذا عموماً علاقه و انگیزه چندانی در کار و تولید در واحدهای جمعی مذکور نداشتند و میزان تولید و حاصل کار آنها نسبتاً پایین و کم بود و آنچه برای خود آنها در این واحدها باقی می‌ماند بسیار اندک بود به گونه‌ای که می‌توان گفت عایدی و درآمد آنها کم و بیش به طور عمدۀ از مزارع و دام‌هایی که آنها به عنوان مایملک خصوصی و شخصی در اختیار داشتند تأمین می‌گردید و به طور کلی آنها در فقر و محرومیت و عقب‌ماندگی بسیار می‌بردند. دهقانان دیگر در شکل خاصی از مناسبات سرمایه‌داری قرارگرفته و دورنمای و آینده اجتماعی و مادی پیشرفت‌های و بهتری، که بیانگر تحول و پیشرفت سوسیالیستی باشد، در پیش خود نداشتند.

با توجه به حرکت اساسی و عمومی اقتصاد جامعه و تحولات اقتصادی‌ای که در رابطه با روستاها انجام گرفت، ایجاد واحدهای اقتصادی جمعی کشاورزی - که عموماً شامل کلخوزها می‌گردید - درواقع نخستین مرحله از روند ایجاد کشاورزی سرمایه‌داری کاملاً دولتی را تشکیل می‌داد که ولی به هر حال حذف این واحدهای اشتراکی و از میان برداشتن مایملک خصوصی دهقانان به عنوان وسائل تولید و تبدیل آنان به کارگران کاملاً مزدی مانند کارگران

بخش صنایع در طول حیات اتحاد شوروی کم و بیش برای بورژوازی بوروکراتیک این کشور مقدور نگردید.

اما بطوربسیار خلاصه در صورتی اتحادشوروی به سوسیالیسم انتقال می یافت و راه تاریخی سوسیالیسم رادر پیش میگرفت که از اواسط دهه ۱۹۲۰ به بعد بنحوی مشخص و کنکرت فرآیندهای مختلف پایان دادن به بازمانده ها و بقایای شیوه تولید و نظام اجتماعی طبقاتی متعلق به گذشته تعیین گردیده و دنبال میگشت؛ البته از این مطلب که این فرآیندها در حالت عدم تحقق و توسعه انقلاب سوسیالیستی و سوسیالیسم در سطح جهانی تاچه زمانی و تا چه میزان میتوانست تداوم و پیشرفت نماید عجالتاً صرفظیر مینماییم.

جامعه اتحاد شوروی در صورتی به جامعه‌ای سوسیالیستی تبدیل می‌گردید و همانند یک جامعه واقعاً سوسیالیستی پیشرفت و تداوم حیات می‌یافتد که از اواسط ۱۹۲۰ به بعد، در ضمن برقراری واقعی دموکراسی سوسیالیستی بحای فرمانروائی حزب- دولت، قبل از همه، سه روند اقتصادی سوسیالیستی، به مثابه روندهای اساسی و تعیین‌کننده اقتصاد این جامعه، بدین شرح ظهور و تحقق و تداوم پیدا می‌کرد: ۱ - حتی‌المقدور تعیین هر چه کاملتر افق و دورنمای کلی روند پایان دادن به شیوه کار و تقسیم کار موجود در جامعه در راستای حصول به شیوه کار و تقسیم کار کمونیستی و آغاز نمودن و تداوم بخشیدن به پیشرفت در این راستا، یعنی حتی‌الامکان تعیین و پیش‌بینی مراحل مختلف و معین نابودی و امحاء کامل بازمانده های تقسیم طبقاتی کار و اقیاد و اسرار انسان توسط شغل و حرفه‌اش و توسط وسائل کار و شرایط مادی تولید و در پیش گرفتن خط مشی‌های مربوط به آن. ۲- الغاء هر چه بیشتر و فوری تر نظام کار مزدی در قلمروی شیوه توزیع ثروت‌های مادی بمثابه محصولات مصرفی و اشکال مختلف تجلی و تظاهر آن در شهر و روستا و برقراری واقعی شیوه توزیع سوسیالیستی به هرکس بر حسب کارش و حتی‌الامکان تعیین دور نما و مراحل کلی مختلف موردنیاز برای گذار به شیوه توزیع کمونیستی به هرکس بر حسب نیازش و تعقیب این دورنما و مراحل. ۳- اقدام به جمعی کردن اقتصادهای خرد و انفرادی دهقانان (پس از حذف کولاک‌ها) و ایجاد واحدهای تولیدی کشاورزی جمعی و مزارع اشتراکی به مثابه نخستین مرحله از روند درنظرگفته شده گذار این اقتصادها به اقتصاد عمومی سوسیالیستی، اما نه آن گونه که انجام گرفت بلکه از طریق نشان دادن و تحقق بخشیدن واقعی و حقیقی به رجحان و مزیت مزارع و واحدهای تولید اشتراکی بر اقتصاد انفرادی و اقتصاد عمومی سوسیالیستی بر واحدهای اشتراکی مذکور از لحاظ افزایش میزان بارآوری کار و حاصل بخشی تولید و افزایش سطح

زندگی واقعی دهقانان و از لحاظ بهبود و تکامل در شیوه فنی کار و مناسبات مختلف اجتماعی؛ و طبعاً تأم ساختن این حرکت واحدهای تولیدی کشاورزی و فرآیندهای بعدی تکامل سوسياليستی آنها با روند تکامل بخشیدن به شیوه کار و شیوه توزیع محصولات مصرفی در راستای حصول به کمونیسم.

چنانچه اگر اتحاد شوروی در راه سوسياليسم حرکت و پیشرفت می‌نمود، از اواسط دهه ۱۹۲۰ به بعد، به جای خط مشی‌های محوری و اساسی "صنعتی کردن کشور" و "سازماندهی کلخوزها" و قبل از چینی‌چیزهایی و مقدم بر آنها، به نحوی معین و مشخص خط مشی‌ها یا روندهای پایان دادن به شیوه کار طبقاتی و بورژوازی، امتحان هر چه بیشتر و فوری‌تر نظام کارمزدی و تکامل مدام در این راستا، و تبدیل دهقانان به کارکنانی همانند سایر کارکنان جامعه سوسياليستی از طریق تکامل مدام اقتصادهای انفرادی یا اشتراکی آنها به اقتصاد عمومی سوسياليستی در پیش گرفته می‌شد یعنی اتحاد شوروی در صورتی در راه سوسياليسم پیش می‌رفت که خط مشی‌های اقتصادی اساسی مورد نیاز قبل از همه در چینی اشکال و صورت‌هایی و یا در اشکال واقعاً مشابه‌ای مطرح گردیده و دنبال می‌گشت.

به عبارت دیگر و به بیانی کاملتر، در صورتی اتحاد شوروی واقعاً به سوسياليسم انتقال می‌یافتد و روند تاریخی سوسياليسم را در پیش می‌گرفت که، از اواسط دهه ۱۹۲۰ به بعد، به جای عمدۀ کردن سیاست صنعتی کردن کشور و بعضی سیاست‌های دست‌جمعی کردن کشاورزی و قبل از چینی‌چیزهای واقعاً مورد نیازی به طور معین و مشخص پایان دادن به بقایای تقسیم کار طبقاتی و بورژوازی و اسارت انسان توسط حرفة و کار و وسائل کار و بقایای شیوه بورژوازی در توزیع محصولات مصرفی و اشتراکی کردن تکامل‌یابنده سوسياليستی اقتصادهای انفرادی دهقانی و پایان دادن به سایر بازمانده های شیوه تولید سرمایه‌داری در زمینه‌های روابط بین انسان‌ها و روابط آنها با شرایط مادی تولید و با طبیعت و منجمله مناسبات انسان‌ها با حیوانات یعنی امر پایان دادن به سمت بر حیوانات عمدۀ می‌گردید و بدین گونه دورنما و مراحل مختلف کلی تحقق و تکامل این روندها حتی الامکان تعیین گشته و خط مشی‌های مشخص مبتنی بر آنها در پیش گرفته می‌شد و کلیت حرکت جامعه بر پایه این روندها - که تحت چنین عناوینی و با چنین عباراتی مشخص می‌گردید - قرار گرفته و حول محور این روندها متوجه می‌گردید. و چنانچه بدینسان در اتحاد شوروی واقعاً سوسياليسم بربرا و برقرار می‌شد، بطور طبیعی و ضروری از جمله دموکراسی سوسياليستی (دموکراسی واقعی و مستقیم) در تمامی حیطه‌های رهبری و مدیریت جامعه برقرار می‌گردید.

اما آنچه که واقعاً در اتحاد شوروی انجام گرفت عبارت بود از؛ تجدید حیات و تداوم نظام کارمزدی و استثمار و انقیاد کارگران و زحمتکشان روستا توسط بورژوازی دولتی نوین، تداوم و تکامل شیوه کار و تقسیم کار بورژوازی در انتباق با روند حیات و تکامل سرمایه‌داری دولتی نوین، و تداوم و توسعه اشکال مختلف نابرابری و اسارت اجتماعی و انقیاد سیاسی و فکری و فرهنگی توده‌های کارگر و دهقانان در انتباق با این نظام سرمایه‌داری.

رشد و استقرار مجدد و فوری حاکمیت سرمایه‌داری در شکل نوین دولتی در اتحاد شوروی نخستین پرایتیک و تجربه تاریخی‌ای بود که نشان داد و به اثبات رسانید که خلع مالکیت از سرمایه‌داران خصوصی و دولتی کردن مالکیت بر وسائل تولید و مبادله به تنها، چنانچه توأم با روندهای بعدی و تعیین‌کننده نابودی بازمانده‌های اقتصاد سرمایه‌داری به مثابه شیوه کار بورژوازی و نظام کارمزدی نباشد یعنی چنانچه به عنوان سرآغاز و آغاز بالاصله فرآیند مداوم و تاریخی پایان دادن به وجود بقایای سرمایه‌داری و طبقات اجتماعی هستی نیابد، چیزی جز تغییر صورتی در نظام سرمایه‌داری و تبدیل آن از سرمایه‌داری خصوصی به سرمایه‌داری دولتی نیست و نمی‌تواند باشد. دولتی کردن مالکیت بر وسائل تولید و مبادله بورژوازی، چنانچه در همین حد متوقف گردد و سرآغاز روند مداوم تغییر و تکامل سوسیالیستی شیوه کار و شیوه توزیع محصولات مصرفی نباشد، چیزی جز تحولی به منظور تبدیل سرمایه‌داری خصوصی به سرمایه‌داری دولتی نیست و نمی‌تواند باشد.

سوسیالیسم در اتحاد شوروی سابق سوسیالیسمی نبود که تا مرحلی پیشرفت و تحقق یافته باشد و آنگاه در مرحله‌ای از حیات خود، درواقع در جریان ادامه مبارزه بین پرولتاریا و بقایای بورژوازی در جامعه سوسیالیستی و بورژوازی سایر جوامع و بعلت عدم توسعه سوسیالیسم در جهان، شکست خورده و مغلوب شده باشد بلکه تقریباً در همان سرآغاز و در بدرو مرحله آغازین خود به مثابه انقلاب اقتصادی مقدماتی به طور قطع شکست خورد و از میان رفت. برای تکامل مراحل بالائی سوسیالیسم و انتقال به کمونیسم البته گسترش و تکامل سوسیالیسم در سطح کل جهان ضرورت میابد لیکن سوسیالیسم در اتحاد شوروی در همان بدو آغاز پیدایش خود شکست خورد و از بین رفت.

در اتحاد شوروی از همان اوخر دهه ۱۹۲۰ نظام کارمزدی، که قبل از آن ضربه‌ای خورده بود، دوباره به طور قطعی و نهایی رو به رشد و گسترش گذاشت و تحکیم گردید. طبعاً با انجام انقلاب اولیه اقتصادی سوسیالیستی یعنی در دوره‌های اولیه سوسیالیسم، تجلیات اقتصادی مختلف نظام کارمزدی از میان برداشته میشود و فقط موجودیت حق بورژوازی ذر برخورداری

افراد از ثروت‌های مادی به صورت شیوه سوسياليسنی توزیع محصولات مصرفی یعنی شیوه به هر کس برحسب میزان کارش آنهم به طور دائماً کاهش یابندهای در تمام دوران سوسياليسن تداوم میابد. اما در اتحاد شوروی از همان اوخر دهه ۱۹۲۰ در کارخانجات و موسسات صنعتی فروش نیروی کار به مثابه کالا و استثمار این نیرو دوباره به طور قطعی تجدید حیات و گسترش یافت و نظام کارمزدی با تمام تجلیات خود و تاحدودی بغیر از بیکاری رو به رشد و رونق گذاشت و لذا دوباره کارگران به صورت کسانی نگریسته می‌شدند که برای امرار معاش خود مجبور به فروش نیروی کارشان می‌باشند و این نیروی کار به صورت کالایی درآمد که اضافه ارزش تولید می‌کند و طبعاً به همین سان شیوه کار بورژوازی تجدید حیات و رشد پیدا کرد و دوباره کارگران به صورت کسانی درآمدند که از رهبری و هدایت تولید اجتماعی کنار گذاشته شده‌اند و فقط کارهای جسمی و یدی و به لحاظ اجتماعی دونپایه را نجام می‌دهند و در روند کار تحت تسلط و رهبری شاغلین کارهای فکری و بوروکرات‌ها قرار دارند... و بر این اساس دوباره کارگران در سایر جیوه‌های اجتماعی و در زمینه‌های فکری و فرهنگی و سیاسی تحت حاکمیت و انقیاد گروه‌های اجتماعی ممتاز یعنی بورژوازی دولتی نوین درآمدند. کنترل و رهبری جمعی کارگران بر روندهای تولید، که تا حدودی در سال‌های قبل از ۱۹۲۵ وجود پیدا کرد، در طول همان سال‌های ۱۹۱۸ - ۲۴ به تدریج از میان رفت و دیگر بازنگشت؛ نقش شوراهای کارگری و کمیته‌های کارگری در زمینه رهبری و هدایت تولید و اقتصاد اجتماعی به جای طی کردن روندی تکامل یابنده درواقع به بشویک‌ها و بعضی از بوروکرات‌های سابق و غیره منتقل گردید. میزان حقوق و عایدات مقامات و مدیران و متخصصان و دانشمندان و غیره نسبت به دستمزد کارگران از همان اوخر دهه ۱۹۲۰ رو به افزایش گذاشته و تفاوت‌های زیادی پیدا نمود و تا بیش از بیست برابر و بیشتر از آن می‌رسید (در حالی که در یک جامعه سوسياليسنی بر طبق اصل به هر کس بر حسب میزان کارش میزان عایدی افراد یعنی سهم آنها از محصولات مصرفی برای تمام رشته‌های کار اجتماعی چه فکری و چه جسمی به طور متوسط یکسان و برابر است یعنی مقدار دریافتی شاغلین در همه کارها و در همه رشته‌های مختلف کار اجتماعی - به مفهوم وسیع - برای زمان کار مساوی یکسان و برابر است و فقط میزان خاص سختی کار و شدت و مهارت فردی در کار مقدار دریافتی افراد را تا حدودی نسبتاً متفاوت می‌سازد؛ از آنجا که هزینه‌های آموزش و پرورش دارندگان کار فکری بمثابه کار مرکب که در واحد زمان ارزش بیشتری تولید می‌کند را

جامعه می پردازد، شاغلین کارهای فکری نسبت به دارندگان کار جسمی چیزی اضافه دریافت نمیدارند).

روستاها و مزارع اشتراکی کلخوزی، که در عین حال منبع تأمین نیروی کار کارگری فراینده صنایع و حمل و نقل و بازرگانی بودند، از اوایل دهه ۱۹۳۰ دیگر تحت سلطه و استثمار دولت به مثابه مالک زمین و ماشین‌آلات کشاورزی و به مثابه مالک سرمایه‌های صنعتی و غیره قرار گرفتند. بهره‌کشی از دهقانان، که بویژه از طریق اشکالی از معاملات تجاری یعنی از طریق تحويل و فروش اجباری بخشی از محصولات کشاورزی به دولت انجام می‌گرفت، در زمان استالین یکی از منابع نسبتاً عمده تأمین روند انباشت سریع و وسیع سرمایه‌های صنعتی دولتی را تشکیل می‌داد. دهقانان به اشکال مختلفی تحت سلطه بوروکراتیک حزب و دولت قرار داشتند؛ حزب و دولت کلخوزها و دهقانان را اساساً به صورت منبع تأمین غذا و مواد غذایی مورد نیاز اهالی شهرها و برخی مواد مورد نیاز رشته‌های صنایع و به صورت منبع تأمین بخش بزرگی از نیازهای مالی جهت سرمایه‌گذاری‌ها و توسعه سرمایه‌های صنعتی دولتی می‌نگریستند و بر این اساس با آنها برخورد می‌کرند و لذا به همین خاطر فقر و فلاکت و عقب‌ماندگی وسیعی بر آنها تحمیل می‌گردید. دولت و سرمایه‌های دولتی دیگر جانشین ملاکین و سرمایه‌داران خصوصی و کولاك‌ها گشته و انقیاد و استثمار توده‌های وسیع زحمتکش دهقانان را در شکل جدید در دست خود گرفتند.

سوسیالیسم، پس از تحول اقتصادی سوسیالیستی آغازین، بطور اختصار ماهیتاً مشتمل بر فرآیند مداوم و پیوسته تکامل شیوه کار و شیوه توزیع محصولات مصرفی یا به بیان دیگر اقتصاد سوسیالیستی ماهیتاً عبارت از روند بالانقطاع نابودی بقایای تقسیم طبقاتی کار و انقیاد و اسارت انسان توسط وسائل کار و توسط شغل و حرفة‌اش و نابودی بقایای حق بورژوازی در زمینه توزیع محصولات مصرفی است. و بنابراین به طور اساسی مشتمل بر روند تکوین و تکامل شیوه کار و شیوه توزیع کمونیستی است. اصولاً سوسیالیسم در طول مجموع روندهای تحقق این اهداف و در طول مجموع زمان تحقق این اهداف است که مفهوم و تجلی واقعی و کامل خود را به منصه ظهور می‌رساند و معلوم می‌سازد که جامعه در مرحله سوسیالیسم یعنی در مرحله‌ای قرار دارد که در طی آن نابودی کامل بقایای سرمایه‌داری و تحقق کامل جامعه بدون طبقات انجام می‌گیرد. اما در اتحاد شوروی از همان اواسط دهه ۱۹۲۰ به بعد و در تمام طول حیات آن هیچ گونه اثری از روند مداوم تکامل سوسیالیستی شیوه کار و شیوه توزیع دیده نمی‌شود و جامعه همچنان در راستای توسعه و بازتولید مداوم تقسیم طبقاتی کار و شیوه کار

بورژوازی و در راستای تداوم و بازتولید بهره‌کشی از نیروی کار و نابرابری سرمایه‌دارانه در زمینه توزیع محصولات مصرفی حرکت می‌نماید.

بر طبق اطلاعات و آمار و ارقام موثق مختلف، جامعه اتحاد شوروی از همان اوسط و اواخر دهه ۱۹۲۰ به بعد و در تمام مراحل حیات خود متشکل از گروه‌های اجتماعی ممتاز یعنی اقليتی کوچک مشتمل بر مقامات و بوروکراتها و مدیران و دانشمندان و متخصصان و غیره در مقابل اکثریت مادون و تحت سلطه یعنی توده‌های وسیع کارگران و دهقانان می‌باشد. این گروه‌های اجتماعی ممتاز یعنی بورژوازی دولتی، که پایه‌های اجتماعی قطعی و مستحکمی پیدا نموده و به طور مدام بازتولید می‌شوند، رهبری و هدایت تولید و کار اجتماعی را در سطوح و مقیاس‌های مختلف در دست خود داشته و بر کارگران و دهقانان برتری و رهبری و کنترل دارند؛ این بورژوازی دولتی (به عنوان کنترل کننده و در اختیاردارنده جمعی وسائل تولید و در مقام کل نmad شخصی سرمایه) تولید و اقتصاد اجتماعی را مطابق با خواست خود یعنی در جهت بازتولید و تداوم حیات نظام سرمایه‌داری دولتی هدایت می‌کند و اضافه ارزشی را که از حاصل کار کارگران و دهقانان تصالح می‌نماید جهت تأمین نیازها و منافع نظام سرمایه‌داری حاکم یعنی در جهت تحقق و تداوم حیات سیاست و حاکمیت و رهبری اجتماعی خود و تأمین زندگی ممتاز و مرفه خود به کار می‌گیرد. از اوسط دهه ۱۹۲۰ به بعد در تمام دوران حیات اتحاد شوروی شیوه اجتماعی توزیع به طور کلی بدین گونه است که مقامات بالا نسبتاً به طور وسیع و آزادانه‌ای از ثروت‌های اجتماعی به عنوان کالاهای خدمات مصرفی برخوردار می‌گردند و در مرتبه‌ای پایین‌تر مدیران و گروه‌هایی از کارکنان فکری و رهبران امور اقتصادی و اجتماعی و غیره از عایدات و حقوق‌های بالا یا نسبتاً بالایی برخوردارند و در مقابل آنها کارگران و توده‌های دهقانان قرار دارند که استثمار می‌شوند و در فقر و محرومیت زندگی می‌کنند.

در تمام مراحل حیات اتحاد شوروی هیچ گونه اثری از روند نابودی انقیاد و اسارت انسان توسط شغل و حرفة‌اش و توسط وسائل کار و مکانیسم فنی تولید دیده نمی‌شود و غیره. اقتصاد سوسیالیستی ماهیتاً و به لحاظ قانون اساسی خود یعنی به طور تعیین‌کننده مشتمل بر روند مداوم پایان دادن به بقایای اقتصادی سرمایه‌داری و طبقات اجتماعی است یعنی شامل روندهای مداوم پایان دادن به بقایای شیوه کار بورژوازی و شیوه توزیع بورژوازی است و لذا روند مداوم تکوین شیوه کار و شیوه توزیع کمونیستی است. اما در اتحاد شوروی آنچه که در زمان استالین "ساختمان سوسیالیسم" و "اقتصاد سوسیالیستی" نامیده شد فرآیند به کلی

دیگری مشتمل بر روند اباحت سرمایه‌های صنعتی وغیره به نمایندگی یک بورژوازی دولتی و روند تحقق بخشیدن به سلطه این بورژوازی بر اقتصاد کشاورزی بود. به بیان دیگر شامل روند بازسازی و توسعه و تحکیم سرمایه‌داری جامعه در شکل نوین دولتی می‌شد.* البته در عین حال، در چارچوب این جامعه سرمایه‌داری، اصلاحات اجتماعی معینی نیز به نفع کارگران و توده‌های زحمتکش انجام گرفت که بعداً به آن اشاره خواهد شد.

*: بنابر آنچه که در مباحث پیشین مورد بررسی قرار گرفت، ملاک عمومی درازیابی سوسیالیستی یا غیرسوسیالیستی بودن اقتصاد و بر این اساس کل جامعه عبارت از وجود یا فقدان روند مداوم و همه‌جانبه نابودی بقایای سرمایه‌داری و طبقات اجتماعی در قلمروی شیوه تولید (به مفهوم وسیع کلمه) است. اما در اتحاد شوروی سابق، از همان اوایل یعنی از زمان پس از دولتی کردن مالکیت بر وسائل و منابع تولید و بیویژه و به طور قطع از اواسط دهه ۱۹۲۰ به بعد، چنین روند پیوسته و عمومی کاملاً غایب است و بلکه ما با جامعه‌ای مواجه هستیم که در آن یک نوع اقتصاد سرمایه‌داری دولتی تکوین یافته و کاملاً گسترش و حاکمیت و تداوم حیات پیدا می‌کند و مطابق با آن یک بورژوازی دولتی سیاست و سلطه اجتماعی را در دست خود دارد.

شاید در اینجا گفته شود که ملاک اصلی و عمومی در ارزیابی سوسیالیستی بودن اقتصاد جامعه عبارت از وجود یا فقدان شیوه توزیع "به هر کس بر حسب میزان کارش" می‌باشد. در پاسخ باید گفت که این به عنوان ملاک اصلی و عمومی قطعاً کافی نیست و فقط به شیوه توزیع توجه داشتن ممکن است ناشی از نوعی سطحی نگری و یک جانبه نگری قوی و اساسی باشد. وجود روند مداوم و همه‌جانبه ایجاد شیوه تولید کمونیستی هم حاکی از وجود شیوه توزیع سوسیالیستی مذکور و هم شامل روند تکامل این شیوه توزیع به سوی شیوه توزیع کمونیستی است و هم حاکی از وجود شیوه کار سوسیالیستی و هم شامل روند تکامل این شیوه کار به سوی شیوه کار کمونیستی است؛ روند مذبور هم حاکی از روند تکامل سوسیالیسم موجود در راستای حصول به کمونیسم و هم شامل نیروی محرك و زنده نگاهدارنده و تداوم دهنده موجودیت خود این سوسیالیسم است و غیره. لذا به طور کلی تنها وجود یا فقدان روند مذبور است که به طور بنیادی و به طور کامل بر سوسیالیستی بودن یا نبودن اقتصاد جامعه دلالت دارد.

تأمین اشتغال به کار کافی برای همه افراد قادر به کار و استفاده همه آنها از ثروت اجتماعی به عنوان محصولات مصرفی فقط بر حسب میزان کارشان و تأمین حداقل رفاه کافی برای همه افراد و شرکت موثر همه آنان در هر سطح و با هر نوع شغل در امر هدایت تولید اجتماعی وجود رهبری و مدیریت واقعاً دموکراتیک در تمامی امور اجتماعی و غیره و غیره ارکان و اجزاء متشکله اولیه و مقدماتی و بدیهی و مسلم نظام اقتصادی سوسیالیستی را تشکیل می‌دهند لیکن همه اینها در جریان روندهای

البته استالین در سال ۱۹۵۲، بنا بر آنچه وی در اثر خود به نام "مسائل اقتصادی سوسیالیسم در اتحاد شوروی سوسیالیستی" (ترجمه فارسی از "نشر آذربایجان" صفحات ۱۰۹ - ۱۰۳) می‌نویسد، راجع به مسئله تدارک مقدمات اقتصادی مورد نیاز برای انتقال از "سوسیالیسم" به "کمونیسم" در اتحاد شوروی سخن می‌گوید. صرفنظر از میزان درستی و نادرستی اظهارات او درباره این تدارک و چنانچه آن را به طور فی‌نفسه و به خودی خود در نظر گیریم، موضوع بر سر این است که آنچه او در این زمان به عنوان فراهم ساختن مقدمات این گذار برای آینده اتحاد شوروی مطرح می‌کند درواقع بخشی از روند تحقیق و تداوم خود سوسیالیسم را تشکیل می‌دهد که می‌باشیست در همان اواسط دهه ۱۹۲۰ مطرح گردیده و از همان زمان به بعد به مثابه خط مشی اقتصادی سوسیالیستی دنبال می‌گردیده است. آنچه را که وی در سال ۱۹۵۲ می‌گوید (البته اگر آن را جدی بگیریم و عمدتاً درست بدانیم) نه روند یا مرحله تدارک گذار از سوسیالیسم به کمونیسم بلکه دوران سوسیالیسم یعنی دوران گذار از سرمایه‌داری دولتی ایجاد شده به سوی کمونیسم محسوب می‌شود! موضوع پرسش این است که در طول چند دهه قبل از این زمان (یعنی در سال‌ها ۵۲ - ۱۹۲۵) سرمایه‌داری جدیدی در اتحاد شوروی پی‌ریزی و ساخته شده بود و در تطابق با آن بورژوازی جدیدی به مثابه نماینده و مدافع این نظام سرمایه‌داری تشكیل اجتماعی یافته و بوجود آمده بود و نهادهای خاصی برای حفاظت از حاکمیت و منافع این طبقه و این نظام اجتماعی ایجاد شده بود و لذا تحول از نظام سرمایه‌داری جدید به سوسیالیسم، در راستای ایجاد کمونیسم، طبعاً تنها با یک انقلاب سوسیالیستی جدید که این سرمایه‌داری و بورژوازی نماینده و مدافع آن را سرنگون و متلاشی سازد آغازپذیر بود

موضوع خیلی ساده است و منطق ساده‌ای دارد: سوسیالیسم ماهیتاً عبارت از فرآیند دائماً پیشروندهٔ پایان دادن به بقایای سرمایه‌داری درجهٔ نیل به کمونیسم یا روند پیوسته و مدام

تحول و تکامل سوسیالیستی اشان و با تأکید گذاشتن بر این جریان، به صورت فرآیند مدام و همه‌جانبه نابودی بقایای شیوه تولید سرمایه‌داری و ایجاد شیوه تولید کمونیستی تجلی می‌بایند و به این صورت به عنوان ملاک عمومی و قطعی سوسیالیستی بودن یا نبودن اقتصاد جامعه مورد نظر محسوب می‌شوند. این تحقیق و تداوم پیوستهٔ روند بنیادی و اساسی نابودی بقایای شیوه تولید سرمایه‌داری و تکوین شیوه تولید کمونیستی است که سایر وجوده اقتصادی جامعه را خصوصیت سوسیالیستی می‌دهد و از جمله روند گسترش و افزایش ضروری میزان وسائل تولید را به صورت روندی سوسیالیستی و نه به صورت روند انباشت سرمایه تعین می‌بخشد.

امحاء کامل بقایای نظام طبقاتی و ستمگرانه کاپیتالیستی و ایجاد کمونیسم یعنی جامعه کمونیستی کاملاً بدون طبقات و آزاد از هرگونه ستم است و به صورت این روند آغاز و تداوم و تحقق پیدا می‌کند و نه به صورت روند ایجاد یک نظام سرمایه‌داری دولتی و یک بورژوازی نماینده و مدافع آن برای این که بعدها به کمونیسم گذار نماید! آنچه که "سوسیالیسم" نامیده می‌شود فقط در صورتی سوسیالیسم است که بنیاداً و به نحوی اساسی فرآیند مدام پایان دادن به بازمانده‌های سرمایه‌داری در راستای نیل به کمونیسم باشد و در غیر این صورت چیز کاملاً دیگری است و این چیز هم - به جز در دوره‌های ویژه و بسیار موقت و گذرا تاحدودی مانند دو دوره ۱۹۱۸ - ۲۰ و ۱۹۲۱ - ۲۵ در همان اتحاد شوروی سابق و گذشته از امکان وقوع برخی انحرافات نسبتاً جزئی و محدود در روند سوسیالیسم - فقط سرمایه‌داری یا شاید نظام طبقاتی و ستم آمیز دیگری است و جز اینها چیز دیگری نمی‌تواند باشد. یا سوسیالیسم یا سرمایه‌داری و نظام طبقاتی؛ نظام اجتماعی دیگر و شیوه تولید دیگری در این میان وجود ندارد.

در دوران استالین درواقع تمام برنامه‌ریزی‌ها و تمام کوشش‌ها و تلاش‌ها در راستای افزایش ظرفیت‌ها و امکانات تولیدی و افزایش مقادیر و احجام تولیدات و در درجه اول تولیدات صنعتی و صنایع سنگین به طور فنی‌نفسه و به خودی خود انجام می‌گرفت و مناسبات تولیدی و روند حرکت و تغییر آن و همچنین سطح زندگی و رفاه مردم درواقع امری فرعی و تحت الشاعع و تابع روند توسعه صنایع سنگین و روند افزایش مقادیر وسائل تولید و محصولات صنعتی و همچنین وسائل و تجهیزات جنگی بود. و این‌ها در کلیت خود چیزی جز روند تکوین و توسعه اقتصادی غیرسوسیالیستی یعنی نوعی اقتصاد سرمایه‌داری نبوده و نمی‌توانست باشد. و این‌ها در عین حال همچنین به مثابه روند "ساختمان سوسیالیسم" و مرحله "تکامل سوسیالیسم"، به عنوان مرحله‌ای مستقل و جدا از "کمونیسم" و "انتقال به کمونیسم"، تلقی و قلمداد می‌شند. از این گونه پنداشت‌هاو تلقیات، که در زمان استالین تا حدودی وجود داشت، و از گفته‌های فوق الذکر استالین در سال ۱۹۵۲ چنین نیز برمی‌آید که به زعم برخی از اعضاء و رهبران حزب روند ساختمان و توسعه سرمایه‌داری دولتی جدید و روند رشد نیروهای مولد و ظرفیت‌های تولیدی‌ای که در نتیجه آن صورت می‌گرفت در عین حال تاحدودی به مثابه پیش‌مرحله ضروری برای رشد اقتصاد و نیروهای مولد جامعه چهت گذار به سوسیالیسم (یا به زعم آنها چهت تدارک مقدمات انتقال به کمونیسم و نظائر آن) تصور می‌گشته است. چنین تصور و پنداشتی نیز به نحوی و تا حدودی وجود داشته است.

اتحاد شوروی در زمان استالین یعنی در طول چند دهه ۱۹۲۵ – ۵۳، به جای طی دوره‌هایی از سوسیالیسم و پیشرفت در راه اقتصاد و جامعه سوسیالیستی، به یک جامعه سرمایه‌داری دولتی مبدل گردیده و در این راه توسعه و تحکیم یافت و در عین حال به دومین ابرقدرت نظامی و اقتصادی جهان سرمایه‌داری تبدیل شد. پس از مرگ استالین در دوره موقت مالنکوف و سپس در زمان خروشچف، در چارچوب جامعه سرمایه‌داری ایجاد شده و بر پایه دستاوردهای زمان استالین در زمینه گسترش وسائل تولید و توسعه صنایع سنگین، اقدامات یا اصلاحاتی در جهت بهبود وضع مسکن و خدمات عمومی، افزایش تولید و عرضه کالاهای مصرفی، و در زمینه کشاورزی و رابطه دولت با روستاها و تقلیل استثمار دهقانان (که سپس با اقداماتی از قبیل واگذاری و فروش ایستگاه‌های ماشین‌آلات کشاورزی به کلخوزها وضع آنها دوباره بدتر گردید) و غیره انجام گرفت و از میزان تمرکز برنامه‌ریزی‌های اقتصادی کاسته شد و به اقشار میانی و پایینی بورژوازی دولتی ایجاد شده یعنی مدیران کارخانه‌ها و مقامات پایین محلی و غیره اختیارات بیشتری واگذار گردید و بعلاوه، تا حدی که ما می‌دانیم، آن تخلی مریبوط به باصطلاح "انتقال به کمونیسم" که ما قبل از آن صحبت کردیم و ظاهراً تا حدودی در زمان حاکمیت جریان استالین وجود داشت، دیگر در رهبری حزب به کلی و به طور آشکار کنار گذاشته شد.

در دوره‌های پس از مرگ استالین نیز توسعه صنایع سنگین و رشته‌های تولید وسائل تولید و صنایع نظامی و غیره با آهنگی به درجه‌ای کمتر همچنان ادامه پیدا کرد. نظام سرمایه‌داری دولتی در اتحاد شوروی سابق همچنان به حیات خود ادامه داد... تا این که در اواخر دهه ۱۹۸۰ در راستای توسعه سرمایه‌داری خصوصی رو به سقوط و تلاشی گذاشت، که البته بررسی این رویداد خارج از امکانات اثر حاضر است.

اما موضوع اساسی‌تر عبارت از این است که اتحاد شوروی، به علت عدم تکامل کافی روابط تولیدی و نیروهای مولده و ظرفیت‌های اقتصادی اش در زمان‌های قبل از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، اساساً نمی‌توانست به جامعه سوسیالیستی تحول یافته و در راه پیشرفت سوسیالیسم طی طریق نماید. جامعه اتحاد شوروی، قبل از همه و اساساً به واسطه عقب‌ماندگی سطح تکامل اقتصادی پیشین خود، به هنگام تحول به سوسیالیسم فوراً با شکست مواجه گردیده و دوباره از اواسط و اوخر دهه ۱۹۲۰ به طور قطعی در همان مسیر رشد و توسعه اقتصاد سرمایه‌داری قرار گرفته و در این راستا در شکلی جدید به حیات خود ادامه داد. سیاست "صنعتی کردن کشور" و پیشبرد ظرفیت‌های صنعتی و تولیدی جامعه به طور فی‌نفسه و به خودی خود یعنی درواقع به طور

سرمایه‌دارانه که به مثابه اساسی‌ترین و عمدترين خط مشی اقتصادی در اواسط و اواخر دهه ۱۹۲۰ اتخاذ گردیده و از این زمان به اجرا درآمد، تجلی این ضرورت عینی تاریخی اقتصادی جامعه علیرغم خواست و اراده و آگاهی مدافعان سوسیالیسم در حزب بلشویک بود. فشار ناشی از نیازها و کمبودها و نارسائی‌های اقتصادی و اجتماعی حاصل از عقب‌ماندگی و عدم تکامل کافی تاریخی اقتصادی اتحاد شوروی حزب بلشویک و رهبری آن را به طور ناگزیر و خواه ناخواه، به جای حرکت در مسیر سوسیالیسم، در جهت "صنعتی کردن کشور" و رشد بخشیدن به ظرفیت‌های تولیدی و فنی جامعه به شکلی سرمایه‌دارانه و در راستای توسعه سرمایه‌داری سوق داد و هدایت نمود. شرایط تاریخاً عقب‌مانده اقتصادی جامعه آنچنان نیازها و کمبودها و نارسائی‌های واقعی و آنچنان موانع و مشکلات و مسائل واقعی و عملی را ایجاد نموده* و در برابر حزب بلشویک قرار داد و بدین گونه آنچنان در تعین بخشیدن به ذهنیات و تئوری و خط

*: به عنوان مثال، که در عین حال نمونه و مثال بزرگی در این زمینه است، ذیلاً سطوری از "تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی، دوره مختصر" (فصل دهم، سال‌های ۱۹۲۶ - ۲۹، ترجمه فارسی در قطع کوچک، صفحات ۵۷ - ۴۵۴) را نقل می‌کنیم تا دیده شود که چگونه نیازها و کمبودها و مسائل واقعی و مشخص آن زمان جامعه اتحاد شوروی - که اساساً محصول عقب‌ماندگی و سطح نازل تکامل اقتصادی این جامعه بود - حزب بلشویک را در سال‌های اواسط و اواخر دهه ۱۹۲۰، به جای در پیش گرفتن روندها و خط مشی‌های عمومی و مشخص پایان دادن به بقایای بورژوازی و طبقاتی تقسیم کار و شیوه کار و شیوه توزیع محصولات مصرفی و تبدیل دهقانان به کارکنان اقتصاد عمومی سوسیالیستی و غیره و به جای بحث و بررسی مشخص در مورد این روندها و خط مشی‌ها، مجبور و وادر ساخت که خط مشی "صنعتی کردن کشور" یعنی خط مشی توسعه صنایع به شیوه سرمایه‌داری را در پیش گیرد، و آن را به طور قطعی و نهایی در این جهت سوق بخشید:

"حزب، پس از کنگره چهاردهم، (در دسامبر ۱۹۲۵)، برای اجرای دستور عمومی حکومت شوروی در امر صنعتی کردن سوسیالیستی کشور، مبارزه را توسعه داد." "وظیفه دوره ترمیم (دوره "نپ")، قبل از هر چیزی، این بود که کشاورزی احیاء شود، مواد خام و خواربار به دست آید و به کار افتاد و صنایع، کارخانه‌ها و فابریک‌ها ترمیم گردد".

"حکومت شوروی نسبتاً به آسانی از عهده این وظایف برآمد. ولی دوران ترمیم سه نقص بزرگ داشت."

"نخست این که سر و کار آن با کارخانه‌ها و فابریک‌های کهنه‌ای بود که دارای تکنیک کهنه و عقب‌مانده بوده و به زودی ممکن بود از کار بیافتند. می‌بایستی لوازم و احتیاجات فنی آنها را بر اساس تکنیک نوین تجدید کرد."

"دوم این که دوره ترمیم با صنایعی سر و کار داشت که زمینه آن بسیار محدود بود زیرا دهها و صدها کارخانه‌های ماشین‌سازی که کشور مطلقاً به آن احتیاج داشت لازم بود و بین کارخانه‌های موجود کشور ما چنین کارخانه‌هایی وجود نداشت. می‌بایستی این کارخانه‌ها را ساخت، زیرا صنایع بدون وجود آن نمی‌تواند تبدیل به صنایع حقیقی گردد. بنابراین از جمله وظایف آن زمان این بود که چنین کارخانه‌هایی تأسیس شود و با وسائل فنی معاصر تجهیز گردد."

"سوم این که دوره ترمیم بیشتر با صنایع سبک سرو کار داشت که آن را رشد داد و به راه انداخت. ولی بعدها خود رشد صنایع سبک هم مواجه با اشکال یعنی با سستی صنایع سنگین گردید. در عین حال کشور نیازمندی‌های دیگری هم داشت که تنها صنایع سنگین متفرقی می‌توانست آن را تأمین نماید. می‌بایستی اکنون به سوی صنایع سنگین عطف توجه شود."

"سیاست صنعتی کردن سوسیالیستی می‌بایستی تمام این وظائف مهم را انجام دهد."

"لازم می‌آمد که یک رشته از صنایع، که روسیه تزاری فاقد آن بود، از نو تأسیس گردد. می‌بایستی کارخانه‌های ماشین‌سازی، دستگاه‌سازی، اتومبیل‌سازی، شیمیابی، فلزسازی نوین ساخته شود، وسائل موتورسازی و تهییه لوازم فنی برای کارخانه‌های برق در داخل کشور فراهم آید، استخراج فلزات و ذغال سنگ افزایش یابد زیرا امر پیروزی سوسیالیسم در اتحاد شوروی آن را خواستار بود."

"لازم می‌آمد صنایع نوینی برای دفاع کشور بربا شود. کارخانه‌های توب‌سازی، گلوله‌سازی، کارخانه‌های هوایپیماسازی، تانک‌سازی و مسلسل‌سازی ساخته شود، زیرا منافع دفاع اتحاد شوروی در شرایط احتمالی از طرف کشورهای سرمایه‌داری این طور اقتضاء می‌نمود."

"لازم بود کارخانه‌های تراکتورسازی و کارخانه‌هایی به منظور فرآوردن ماشین‌های کشاورزی امروزه تأسیس کرد و از محصول آنها کشاورزی را تأمین نمود تا این که به میلیون‌ها اقتصاد انفرادی روسستانی امکان داد که از راه کشاورزی اشتراکی به تولید بزرگ مبادرت نماید (اما این "کشاورزی اشتراکی" یعنی کلخوزها گام یا مرحله‌ای در راه پیشرفت سوسیالیسم نبود و "تولید بزرگ" در کشاورزی به شیوه سرمایه‌داری خصوصی هم زیاد وجود دارد) زیرا منافع پیروزی سوسیالیسم (یعنی منافع سرمایه‌داری دولتی در روسنا) چنین ایجاب می‌کرد".

"همه این‌ها می‌بایستی در پرتو سیاست صنعتی کردن کشور به دست آیند، زیرا صنعتی کردن سوسیالیستی کشور عبارت از همین بود" (اما کجایش سوسیالیستی بود؟)

"مسلم است که چنین ساختمان اساسی بزرگ بدون صرف میلیاردها پول امکان‌پذیر نبود. به وام‌های خارجی نمی‌شد امید بست. زیرا کشورهای سرمایه‌داری از دادن وام امتناع کرده بودند. لازم می‌آمد بدون کمک خارجی با وسائل خودی اقدام به ساختمان نمود و حال آن که کشور مادر آن موقع هنوز غنی نبود".

"یکی از دشواری‌های عده اکنون عبارت از این بود".

مشی این حزب تأثیر گذاشت که آرمان خواهی و تفکر حقیقتاً سوسيالیستی آنها را- بهر اندازه وجود داشت- به شدت و قاطعانه تحت الشعاع ایده‌ها و خواسته‌های ناشی از ضرورت تکامل شرایط اقتصادی عقب‌مانده سرمایه‌داری موجود، به مثابه روند آماده گردیدن پیش مرحله ضروری برای گذار به سوسياليسیم، قرار داد. ضرورت عینی و واقعی تکامل مقدماتی اقتصاد موجود سرمایه‌داری جامعه، ذهنیت و ایده‌ها و خواسته‌های اعضاء حزب بلشویک را چه بسا

"کشورهای سرمایه‌داری معمولاً صنایع سنگین خود را به حساب وارد کردن سرمایه از خارج یعنی بوسیله غارت مستعمرات، به وسیله اخذ غرامات جنگی از ملل مغلوب و بوسیله وام‌های خارجی تاسیس می‌نمودند. کشور شوراهای اصولاً نمی‌توانست برای به دست آوردن وسائل صنعتی کردن کشور به این گونه منابع چرکین مانند غارت ممل مستعمره یا مغلوب متولی شود (ولی اتحاد شوروی در آن شرایط تاریخی فرصت و امکان استفاده از این راه یا منابع را نداشت و البته تا حدی که این گونه منابع در ابیشت و توسعه سرمایه‌ها می‌تواند نقش ایفاء نماید). و اما موضوع وام‌های خارجی، این منبع برای اتحاد شوروی بسته بود، زیرا که کشورهای سرمایه‌داری از اداد و ام به وی امتناع داشتند. می‌بایستی این وسائل را در درون کشور فراهم ساخت."

"این وسائل در اتحاد شوروی فراهم شد. در اتحاد شوروی چنان منابع متراکمی پیدا شد که در هیچ یک از کشورهای سرمایه‌داری نظری آن دیده نشده است. دولت شوروی همه فابریک‌ها و کارخانه‌ها و همه اراضی را که انقلاب سوسيالیستی اکتبر از دست سرمایه‌داران و ملاکین بیرون آورده بود و نیز وسائل حمل و نقل، بانک‌ها، بازرگانی خارجی و داخلی‌ها در اختیار خود گرفت (و به سرمایه‌دار دولتی تبدیل شد). منافع حاصله از فابریک‌ها و کارخانه‌های دولتی، وسائل حمل و نقل، بازرگانی و بانک‌ها (که چیزی جز حاصل بخشی از کار تولیدی جامعه یعنی چیزی جز مقادیری اضافه ارزش و تجسم استثمار کارگران و دهقانان نبود و نمی‌توانست باشد) اکنون دیگر به مصرف طبقه طفیلی سرمایه‌دار (خصوصی) تخصیص نداشت بلکه برای ادامه توسعه صنایع (تحت اختیار و مالکیت سرمایه‌داران دولتی) صرف می‌گردید."

"همه این سرچشمه‌های درآمد در اختیار دولت شوروی بود و برای برپاساختن صنایع سنگین ممکن بود صدها میلیون و یا میلیاردها میلیون از این منابع عاید شود. فقط می‌بایستی مانند صاحبکار دست به کار شد و در امر صرف بول نهایت صرفه‌جویی را رعایت نمود، امر تولید را بر روی اساس فنی صحیح بهبود بخشید، ارزش اصلی تولید را پایین آورد، هزینه‌های غیرلازم و غیره را از میان برد." (درست همانند سرمایه‌داران اروپایی غربی در قرن هیجدهم و قبل از آن یا همانند یک سرمایه‌دار، سوداگر و کاسپیکار خبره).

(مطلوب داخل پرانتزها از ماست)

بدون این که خود آنها آگاه باشند در جهت امر تحقق بخشیدن به این تکامل تغییر داده و سمت و سو بخشید.

عقب‌ماندگی و انحرافات و خطاهای تئوریک و نظری حزب بلشویک در زمینه مفهوم اقتصاد سوسیالیستی و سوسیالیسم و از جمله در زمینه چگونگی دموکراسی سوسیالیستی و مسئله رهبری و مدیریت امور نیز اگر چه ظاهراً مثابه عامل بلاواسطه و مستقیم لیکن در حقیقت به مثابه عامل درجه دوم در شکست انقلاب سوسیالیستی و تجدید حیات و استقرار دوباره و فوری حاکمیت سرمایه‌داری نقش ایقاء نمود. این عدم رشد و ناامادگی تئوریک و نظری بلشویک‌ها واژ جمله‌لین نتیجه آن بود که آنها در دوره حیات چند دهه‌الله خود تا قبل از آن زمان بامباحثات و مبارزات نظری مربوط به مسائل یک انقلاب سوسیالیستی و اقتصاد سوسیالیستی به طور اساسی و جدی درگیر و مواجه نشده بودند و با این وجود بیماری لینین و سپس مرگ او در ژانویه ۱۹۲۴ نیز در این زمینه تأثیر منفی زیادی داشت. لیکن به هر حال بلحاظ بنیادی این عقب‌ماندگی سطح تکامل اقتصاد سرمایه‌داری روسیه و سایر کشورهای امپراطوری تزاری بود که موجب شکست سوسیالیسم در همان مرحله آغازین و موجب رشد دوباره سرمایه‌داری در اتحاد شوروی گردید.*

قبل از همه نیازها و کمبودها و نارسانی‌هایی که این عقب‌ماندگی اقتصادی جامعه ایجاد نمود بلشویک‌ها را سرانجام به طور قطع (یعنی در اواسط و اواخر دهه ۱۹۲۰) در جهت تکامل بخشیدن به همان اقتصاد سرمایه‌داری، اما تحت نام و عنوان سوسیالیسم، سوق بخشید. درواقع چیزی که از آرمان و ایده‌های سوسیالیستی آنها باقی ماند همین صرف نام و عنوان

*: به یک معنا عقب‌ماندگی سطح تکامل اقتصادی جامعه عقب‌ماندگی و ناامادگی و انحرافات تئوریک و نظری بلشویک‌ها در زمینه اقتصاد و جامعه سوسیالیستی را نیز ایقاء و تقویت نمود. و اگر به فرض بلشویک‌ها از لحاظ نظری در این زمینه از قبل پیشرفت کافی کسب نموده و ناامادگی کافی می‌داشتند باز هم روند پیشرفت اقتصادی جامعه تغییر ماهوی و اساسی پیدا نمی‌کرد و با تفاوت‌هایی اساساً در همان مسیر توسعه سرمایه‌داری دولتی حرکت می‌نمود. یعنی عقب‌ماندگی تاریخی اقتصادی شوروی به قدری اساسی و زیاد بود که غلبه‌نایدیر بود. انقلاب اکتبر یعنی انقلابی که در اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه آغاز گردید، به عنوان انقلاب سوسیالیستی، به واسطه نداشتن شرایط مادی و اجتماعی مورد نیاز یعنی شرایط تاریخی اقتصادی مشخص مورد نیاز برای تحقق سوسیالیسم، محکوم به شکست بود و فقط قدری زمان لازم داشت تا این شکست و روند مشخص آن معلوم گردد.

"سوسیالیسم" و "ساختمان سوسیالیسم" بود که بر اقتصاد سرمایه‌داری دولتی - که خود اقدام به ایجاد و توسعه آن نمودند - اطلاق گردید و طبیعاً چنین شد و جریان جز این نمی‌توانست بشود.

همچنین می‌توان گفت که رویدادهای مربوط به جنگ داخلی ۲۰ - ۱۹۱۸ و جنگ امپراطوری تزاری با امپریالیسم آلمان در سال‌های قبل از آن و تأثیرات و پیامدهای مخرب و منفی این رویدادها بر اقتصاد اتحاد شوروی به خودی خود عامل مستقل و جداگانه دیگری در شکست انقلاب اقتصادی سوسیالیستی و سوسیالیسم در این کشور به حساب نمی‌آیند زیرا که چنین رویدادها و آثار و پیامدهای اقتصادی و اجتماعی منفی و مخرب آنها در هر انقلاب سوسیالیستی دیگری کم و بیش ممکن است رخدهند و لذا در زمرة مشکلات و موانعی محسوب می‌شوند که انقلاب ممکن است با آن مواجه گردد و بایستی بر آن فائق آید؛ بعلاوه و مهمتر از آن این که اثرات منفی و مخرب اقتصادی این رویدادها در اتحاد شوروی در نتیجه اتخاذ "سیاست اقتصادی نوین"، در اواسط دهه ۱۹۲۰، که آغاز دوره میاثکه برای تعیین خط مشی قطعی جهت تحول و ساختمان اقتصادی جامعه می‌باشد، دیگر از میان رفته بود و یا در شرف از میان رفتن کامل بود.

در سال‌های پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، بلشویک‌ها دیگر در وضعیتی مانند سابق، که فقط از موضع منافع و خواستها و نیازهای طبقه کارگر حرکت می‌کردند و روی این موضع می‌ایستادند، قرار نداشتند، بدین معنا که حالا بایستی تمام یک جامعه و تمام اقتصاد این جامعه را هدایت و رهبری نمایند و این نیازها و ضروریات اقتصاد تاریخاً عقب‌مانده سرمایه‌داری این جامعه بود یا این ضرورت تکامل اقتصاد سرمایه‌داری موجود عقب‌مانده این جامعه از لحاظ آماده گردیدن آن برای انتقال به سوسیالیسم بود که سرانجام و به طور قطع ذهنیت و تئوری و خط مشی واقعی بلشویک‌ها را تعیین نموده و آنها را برای تحقیق بخشیدن به روند تداوم پیشرفت و تکامل خود به خدمت خویش گرفت و شخصیت‌های مورد احتیاج خویش را از میان آنها انتخاب نموده و رشد و پرورش داد.

در روسیه و سایر کشورهای تشکیل‌دهنده سرزمین امپراطوری روسیه، که چند سال بعد از انقلاب اکتبر اتحاد شوروی نام گرفتند، در سال ۱۹۱۳ روی هم رفته حدود ۷۵ درصد مجموع اهالی در روستاهای زندگی می‌کردند. ساختار اقتصادی روستاهای ساختاری روی هم رفته و کم و بیش ماقبل سرمایه‌داری بود که عمدها در دوره‌های پس از الغاء نظام فئودالی - که در سال ۱۸۶۰ آغاز شد - بوجود آمده بود. توده اهالی روستاهای، که از دهقانان تهییدست و میانه حال

تشکیل می‌شدند و در برابر اقلیتی شامل مالکان بزرگ ارضی و کولاك‌ها قرارداشتند، عموماً و اساساً تولیدکنندگان منفرد و خردمندانه و خردمندانه مالکانی را تشکیل می‌داند که با اقتصادهای کم و بیش ماقبل سرمایه‌داری و عقب‌مانده زیست می‌نمودند. و اگرچه بخشی از توده اهالی روستاهای در عین حال تا حدودی از طریق فروش نیروی کار خود به مالکین و کولاك‌ها و سرمایه‌داران شهرها امراض معاش می‌کرند معلمک این بخش هنوز وابسته به یک اقتصاد خردمندانه است. و عقب‌مانده روزتائی بوده و امید و چشمداشت وی در عین حال دستیابی به زمین و تبدیل شدن به یک تولیدکننده کوچک و مستقل و با وضعیتی نسبتاً خوب و مرغه بود و به مثابه نیمه پرولتاریا مانند هر نیمه پرولتاریای دیگر این گونه متجلی و مشخص می‌گردید که فقط در انقلاب سوسیالیستی‌ای که نیروی اساسی و عمدتاً پرولتاریا باشد ممکن است، به عنوان نزدیکترین متحده طبقه کارگر، یک نیروی این انقلاب را تشکیل دهد. به طور کلی توده جمعیت روستاهای، یعنی اکثریت اهالی جامعه، قبل از همه و اساساً نماینده اقتصادهای خردمندانه سرمایه‌داری بوده و خواستار ایجاد شرایطی بودند که اقتصادهای خردمندانه انتقام از احتساب اعضاء خانواده کارگران، در حدود ۱۵ درصد مجموع اهالی را تشکیل می‌داد.

حجم تولیدات سرمایه‌داری (برحسب تولید سرانه) و میزان بارآوری کار در صنایع و کشاورزی در روسیه و در سایر کشورهای متعلق به امپراطوری تزاری در سال ۱۹۱۳ بسیار پایین‌تر از کشورهای سرمایه‌داری آن زمان چون انگلستان و آلمان و فرانسه بود. عقب‌ماندگی روسیه و امپراطوری تزاری نسبت به کشورهای سرمایه‌داری اروپا و آمریکا از لحاظ نیروی بارآوری کار بیانگر عقب‌ماندگی جامعه این امپراطوری به لحاظ تکنیک و تکنولوژی سرمایه‌داری بود. گذشته از این مطلب اساسی که روسیه آن زمان طبعاً فاقد پیشرفت‌های تکنیکی و علمی‌ای بود که تولید سرمایه‌داری بعدها و در دوران حاضر به دست آورده و یا در زمان‌های آینده به دست خواهد آورد، یعنی پیشرفت‌ها و دست‌آوردهایی که در تحقیق پختشیدن به سوسیالیسم و روند پیشرفت و تکامل موقوفیت‌آمیز آن تأثیر و نقشی بنیادی و تعیین‌کننده دارا می‌باشد. میزان تولیدات کشاورزی که در سرزمین‌های امپراطوری تزاری به شیوه‌های کم و بیش ماقبل سرمایه‌داری صورت می‌گرفت و به لحاظ میزان بارآوری کار و مقدار تولید محصول فوق العاده عقب‌مانده بود نسبت به تولیدات صنایع سرمایه‌داری این کشور (برحسب ارزش آنها به صورت "درآمد ملی") حدود یک و نیم برابر بود و غیره و غیره.

درست است که امپراطوری تزاری در آن زمان یک قدرت بزرگ استعمارگر و نظامی جهان بود لیکن این اقتدار جهانی این امپراطوری تا حدود زیادی همان میراث گذشته‌های آن به مثابه یک امپراطوری قدرتمند فعودالی بوده، از لحاظ سطح تکامل اقتصاد سرمایه‌داری یعنی نیروهای مولد و روابط تولیدی سرمایه‌داری، این کشور نسبت به کشورهایی چون انگلستان و ایالات متحده و آلمان آن زمان هم بسیار عقب‌مانده‌تر بود و در مقایسه با این جوامع کشوری عقب‌مانده بود. همان‌گونه که فوقاً بیان گردید روسیه و امپراطوری تزاری به لحاظ سطح تکامل تاریخی اقتصادی به خودی خود یک کشور کم و بیش نیمه‌سرمایه‌داری و عقب‌مانده بود.

میزان وسائل تولید ابناشت شده تا سال ۱۹۱۳ یعنی کارخانه‌ها و موسسات تولیدی کاپیتالیستی‌ای که تا این زمان در روسیه و سایر سرزمین‌های امپراطوری تزاری ایجاد شده بود و در تیجه مقادیر تولید این کارخانه‌ها و موسسات تولیدی نسبت به میزان جمعیت آن قدر کم و ناقص بود که اساساً نمی‌توانست احتیاجات مادی اهالی را به صورت وسائل تولید و وسائل معاش و زندگی در سطحی با حداقل معنی از رفاه یعنی در سطح یک جامعه سوسیالیستی آغاز شده - که داشتن فرصت و امکانات کافی برای تحقق بخشیدن به روند تکامل شیوه تولید و روند آموزش همه‌جانبه و هم سطح تمام افراد نیز جزئی مستر در آن است - را تأمین نماید. و سطح نیروی بارآوری کار در مقایس کل جامعه آن قدر پایین و کم بود که به همین سان اساساً نمی‌توانست پاسخ‌گویی احتیاجات اعضاء جامعه سوسیالیستی آغاز شده از لحاظ تأمین وسائل تولید و وسائل زندگی مورد نیاز آنها و از لحاظ تأمین فرصت و وقت کافی جهت تحقق بخشیدن به روندهای تکامل شیوه کار و آموزش هم‌سطح و همه‌جانبه افراد و از لحاظ روندهای افزایش کمیت و بهبود کیفیت محصولات مصرفی به منظور ارتقاء و تکامل شیوه اجتماعی توزیع این محصولات باشد. به گونه‌ای که سرانجام در اوخر دهه ۱۹۲۰ امر ایجاد و توسعه موسسات تولیدی و وسائل تولید و امر افزایش بخشیدن به نیروی بارآور کار یعنی تکامل بخشیدن به تکنولوژی تولید جامعه به خودی خود و به طور کاپیتالیستی و به صورت مقدمات نخستین و نخستین ضرورت مادی قبل از آغاز اقتصاد سوسیالیستی و به صورت آنچه که باید به طور مقدماتی قبل از سوسیالیسم انجام گیرد و اقتصاد جامعه را برای انتقال به سوسیالیسم آماده و مهیا نماید قویاً و قاطعانه اظهار وجود نموده و به طور تعیین‌کننده خود را تحمیل نمود. و این چنین بود که روند "صنعتی کردن کشور" به مثابه آنچه که باید به طور سرمایه‌دارانه قبل از آغاز واقعی سوسیالیسم انجام گیرد پا به عرصه وجود گذاشت و به عنوان

عمده‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین روند اقتصادی جامعه کاملاً غالب گشته و رو به پیشرفت گذاشت و این چنین بود که جامعه اتحاد شوروی باز در مسیر ایجاد و توسعه سرمایه‌داری قرار گرفت؛ و البته این روندهای توسعه و پیشرفت‌های سرمایه‌دارانه، از آنجا که در پی یک انقلاب به اصطلاح سوسياليستي انجام می‌گرفت و توسط بشويكها با آن سوابق سوسياليستي اشان هدایت و رهبری می‌شد، نام و عنوان "سوسياليسم" و "ساختمان سوسياليسم" نيز به خود گرفت.

درهم شکستن و نابودی نظام کارمزدی به وسیله انقلاب اقتصادی سوسياليستي و سپس روند امحاء شيوه به هر کس بر حسب ميزان کارش يا به بيان ديجر روند امحاء حق بورژوايی در شيوه توزيع مخصوصات مصرفی و لذا روند ایجاد شيوه توزيع کمونيستي به هر کس بر حسب نيازش مستلزم اين است که اولاً و مقدمتاً ميزان بارآوری کار و ميزان وسائل تولید و اماكنات اقتصادي در جامعه سرمایه‌داری پيشين به طور نسبتاً زياد و به قدر کافی رشد و افزایش يافته باشد تا بدین گونه پایه‌های مادی تأمین سطح حداقل معني از وسائل معاش و رفاه عمومی ایجاد شده باشد تا اين که شرایط واقعاً و عملاً برای تحقق برابری تمام افراد جامعه به لحاظ استفاده از ثروت‌های اجتماعی به عنوان مخصوصات مصرفی بر طبق شيوه سوسياليستي به هر کس بر حسب ميزان کارش آماده و فراهم شده باشد و گرنه چنانچه اين پيش‌شرط مادی حداقل تا اين زمان ایجاد و فراهم نگشته باشد بلحاظ بنیاد اقتصادي جامعه ممکن نیست که ميزان سهم افراد شاغل در کارهای مختلف فكري و رهبری امور را با ميزان سهم افراد شاغل در کارهای جسمی و يدي بر طبق شيوه سوسياليستي مزبور برابر ساخت يعني اين شيوه را عملی نمود (و برای همه گروه‌های اجتماعی مختلف فقر و محرومیت مادی مساوی و برابر برقرار نمود). در صورت فقدان اساسی اين پيش‌شرط مادی، شيوه سوسياليستي توزيع مخصوصات مصرفی نمی‌تواند تحقق يابد و ميزان عايدي و برداشت افراد شاغل در کارهای يدي و جسمی از ميزان عايدي و سهم افراد شاغل در فعالیت‌های فكري و رهبری اساساً به طور ناگزير كمتر گشته و به طور اساسی و زيادي فاصله پيدا می‌کند و به طور کلي ميزان سهم گروه‌های اجتماعی مختلف جامعه از مخصوصات مصرفی اجتماعی به طور ناگزير دچار اين چنین نابرابري غيرسوسياليستي می‌شود. لذا نتيجتاً گروه‌های نسبتاً اقلیت شاغل در کارهای فكري و رهبری امور از سطح رفاه و زندگی نسبتاً بالا و ممتاز و متفاوت از گروه‌های وسیع مردم برخوردار می‌گردند و اکثريت مردم نسبتاً در فقر و محرومیت باقی می‌مانند و اين نابرابري اجتماعی نه از آن جامعه سوسياليستي بلکه مختص نوعی جامعه سرمایه‌داری است و اين

جريان منجر به ایجاد دوباره جامعه سرمایه‌داری و حاکمیت بورژوازی می‌گردد. فقط در شرایط مادی تحقق حداقل معینی از سطح رفاه برای عموم و برای تمام جامعه است که پایه و اساسی وجود می‌آید که با اتکاء بر آن ممکن است سطح برخورداری گروه‌های شاغل در کارهای فکری و رهبری امور از وسائل و خدمات مصرفی را برابر و همطراز با سایر گروه‌های اجتماعی نمود و بدین گونه سوسیالیسم را در زمینه توزیع محصولات مصرفی - برای این گروه‌های اجتماعی مختلف و متمایز از یکدیگر که در آغاز دوران سوسیالیسم به مثالب بقایای طبقات جامعه سرمایه‌داری هنوز به طور عمیق و وسیعی وجود دارند - تحقق بخشدید. در این رابطه این را هم باید در نظر گرفت که همواره بخشی از حاصل تولید و کار افراد طبعاً صرف ترمیم و توسعه وسائل مختلف، کار می‌گردد و بخشی نیز برای هزینه‌های مربوط به روساخت سیاسی و ایدئولوژیک جامعه مصرف می‌گردد*.

در اینجاست که باز خوب روشن می‌شود که هر مناسبات تولیدی معین فی المثل وجود یا فقدان (یعنی روند موجودیت یا نابودی) نظام کارمزدی در تحلیل نهایی توسط سطح معینی از تکامل نیروهای مولده امکان پذیر می‌گردد یا به بیان دیگر این سطح تکامل پایه و اساسی را تشکیل می‌دهد که مناسبات تولیدی بر آن اتکاء داشته و به وسیله آن تعین می‌یابد.

*: به نظر می‌آید که ناچاریم در اینجا به این مطلب نیز بدین شرح اشاره نمائیم: طبعاً هم در جامعه سرمایه‌داری و هم در جامعه سوسیالیستی همواره در هر زمان بخشی از مجموع کار مولد (تولیدی) جامعه صرف توسعه تولید و وسائل تولید می‌گردد. منتهای، این توسعه در اولی به صورت کاربرد بخشی از مقادیر اضافه ارزش تولید شده (و عمدترین بخش آن) و به صورت انباشت سرمایه و گسترش مالکیت بورژوازی و حیطه اقتدار و سلطه اجتماعی وی و در دومی بدین صورت انجام می‌گیرد که افراد به طور آزادانه و از روی میل قسمتی از کار خود را برای افزایش ضروری تولید و وسائل تولید متعلق به خود آنها و تحت مالکیت خود آنها تخصیص می‌دهند. این امر، با تفاوت همانندی، در مورد هزینه‌های مربوط به روساخت اجتماعی حاکم صدق می‌نماید.

صرف‌نظر از این تفاوت ماهوی و اساسی، که اصل موضوع را تشکیل می‌دهد، از اینجا باز این واقعیت آشکار می‌شود که فقط در مرحله معین بالایی از تکامل نیروی بارآوری کار و توسعه وسائل تولید و امکانات اقتصادی در جامعه سرمایه‌داری است که امکان تحقق سطح زندگی نسبتاً مرتفع عمومی و امکان داشتن فراغت و فرصت کافی برای پرداختن به روند تکامل شیوه تولید سوسیالیستی یعنی امکاناتی که شرط مادی ضروری و لازمه مقدماتی مادی برای گذار به سوسیالیسم و آغاز واقعی اقتصاد سوسیالیستی است فراهم می‌گردد.

و ثانیاً تحقق شیوه کمونیستی توزیع مستلزم این است که روندهای بعدی رشد تکنیک و نیروی بارآوری کار و میزان وسائل تولید در دوران سوسیالیسم بتواند با چنان آهنگی تحقق و تداوم بایند که شرایط گذار به شیوه کمونیستی توزیع را از لحاظ ایجاد وفور مورد نیاز در مقادیر وسائل و خدمات مصرفی و ارتقاء کیفیت این وسائل و خدمات تأمین نمایند و چنین روند رشد تکنیک و نیروی بارآور کار در دوران سوسیالیسم طبعاً به نحوی اساسی و وسیع با میزان رشد قبلی آن در دوران سرمایه‌داری نیز بستگی دارد.

اما جامعه اتحاد شوروی در سال‌های اواسط و اواخر دهه ۱۹۲۰ به طور اساسی و وسیع فاقد همان شرط اول و مقدماتی مورد نیاز برای انتقال به اقتصاد سوسیالیستی بود و واضح‌با شرط یا مرحله دوم که دیگر به کلی روبرو و مواجه نگردید. لذا این جامعه، از نقطه نظر تأمین و تحقق این شرط مادی اول و مقدماتی، به طور ناگزیر باز در مسیر توسعه وسائل تولید و ارتقاء نیروی بارآوری کار به صورت کاپیتانیستی قرار گرفت یعنی به همان سیر پیشرفت سرمایه‌داری پیشین خود ادامه داد و غیره.

در هم‌شکستن شیوه کار بورژوازی و طبقاتی پیشین و روندهای مداوم بعدی نابودی بقایای این شیوه کار و بالتیجه تکوین شیوه کار کمونیستی - که به مثابه نحوه اجتماعی توزیع در شرایط تولید مادی یعنی در روندهای تولید محصولات، در عین حال پایه و بنیادی را تشکیل می‌دهد که نحوه اجتماعی توزیع محصولات مصرفی بر آن اتکاء و انطباق دارد - مستلزم این است که اولاً در زمان‌های پیش از آغاز سوسیالیسم یعنی در دوران سرمایه‌داری علم و تکنیک آن قدر تکامل یافته و به صورت وسائل تولید پیشرفته و به صورت ذخائر و ظرفیت‌های علمی و فنی آن قدر آماده و مهیا شده و در دسترس قرار گرفته باشد و نیروی بارآوری کار (به مثابه نتیجه تکامل تکنیک و علم) و میزان وسائل تولید آن قدر رشد و افزایش یافته باشد که پیش شرط مادی مورد نیاز برای آغاز و تداوم بخشیدن به روندهای از میان بردن تقابل بین کار فکری و کار جسمی و پایان دادن به تقسیم طبقاتی کار و اسارت و انقیاد انسان توسط شغل و حرفة‌اش و توسط وسائل کار واقعاً و عملاً فراهم شده باشد و ثانیاً رشد علوم و تکنیک و نیروی بارآوری کار و میزان وسائل تولید در دوران سوسیالیسم با آهنگ کافی و مورد نیاز در این راستا تحقق و تداوم پیدا کند. در غیر این صورت این فرآیند به طور کلی یا به طور درست و کافی نمی‌تواند تحقق یابد و پیشرفت نماید و در نتیجه شرایط به طور پایه‌ای برای تداوم تقسیم طبقاتی و شیوه طبقاتی کار و رشد مجدد بورژوازی و نظام سرمایه‌داری کم و بیش فراهم می‌گردد. اما در امپراطوری تزاری در سال ۱۹۱۳ یا در اتحاد شوروی در اواخر دهه

۱۹۲۰ - که خط مشی قطعی تحول و ساختمن اقتصادی جامعه اتخاذ و اجرای آن شروع گردید - اقتصاد جامعه از این جهات به نحوی اساسی و وسیع برای آغاز گردیدن سوسیالیسم آمده نشده بود و سوسیالیسم به مثابه تحقق و تداوم فرآیند نابودی شیوه کار گذشته و تکامل سوسیالیستی شیوه کار نمی‌توانست آغاز گردد و لذا جامعه راهی جز در پیش گرفتن سیر تکامل اقتصادی خود به همان شکل سرمایه‌داری قبلی در پیش نداشت.

البته در زمان‌های بعد، در جریان ایجاد و توسعه سرمایه‌داری دولتی و تداوم حیات آن، علوم و تکنولوژی با سرعت نسبتاً زیادی در اتحاد شوروی رشد و توسعه یافتند اما از لحاظ اجتماعی طبعاً به صورت کاپیتالیستی و بیشتر از همه در جهت تحقق پروژه‌های نظامی و فضائی و غیره پیشرفت نمودند. و بعلاوه سطح تکامل تکنولوژی و علوم در جهان سرمایه‌داری در دهه ۱۹۲۰ نسبت به آنچه اکنون در این زمینه‌ها بدست آمده و با توجه به پیشرفت‌هایی که در آینده - تا زمانی که سرمایه‌داری حاکمیت و وجود دارد - به دست خواهد آمد بسیار پایین و عقب‌مانده بود.

در اتحاد شوروی در سال‌های اواسط و اواخر دهه ۱۹۲۰ (به غیر از کولاک‌ها) نزدیک به ۷۵ درصد مجموع اهالی را دهقانانی با اقتصادهای خرد و انفرادی تشکیل می‌دادند که می‌باشند مقدمتاً در واحدهای تولیدی جمعی و اشتراکی معینی سازمان یابند تا سپس در مراحل بعدی به اقتصاد عمومی سوسیالیستی انتقال پیدا کنند. این‌ها توده‌های وسیع زحمتکشی بودند که پیش از آن نیز تحت سلطه و ستم مالکان بزرگ ارضی و سرمایه‌داران بوده و در انقلاب سوسیالیستی و دروههای بعد از آن کمرت یا بیشتر متحد طبقه کارگر محسوب می‌شدند و لذا می‌باشند مقدمتاً از طریق روشنگری و اقطاع آنها و پی بردن آنها به برتری و رجحان اقتصاد اشتراکی نسبت به اقتصاد انفرادی طی مراحلی به کارکنان عمومی جامعه سوسیالیستی همانند سایر کارکنان این جامعه تبدیل گردند. اما تحقق این روند به طور درست و موفقیت‌آمیز از لحاظ شرایط مادی مقدماتی مورد نیاز مستلزم آن است که اولاً این توده‌های زحمتکش غیر کارگر خیلی کوچکتر از طبقه کارگر بوده و نسبتاً شامل اقیانی باشد و نه اینکه اکثریت بزرگ اهالی را تشکیل دهد به طوری که خود طبقه کارگر در میان آنها کم و بیش غرق شود و اقتصادهای خرد و فردی متعلق به آنها و نقش و عملکرد اجتماعی این اقتصادها آنچنان وسیع و بزرگ نباشد که در اتحاد شوروی بود و ثانیاً نیروهای مولده جامعه به مثابه میزان وسائل تولید و امکانات اقتصادی و میزان نیروی بارآوری کار و ظرفیت‌ها و امکانات علمی و فنی واقعاً به قدری توسعه و تکامل یافته باشد که بتوان به طور واقعی و عملاً امتیاز و برتری اشتراکی

کردن و انتقال به اقتصاد عمومی سوسیالیستی را به دهقانان نشان داد یعنی روندهای تکامل یابنده اشتراکی کردن در حیطه‌های اقتصادی متعلق به آنها و در این رابطه کاربرد تکنیک‌های نوین در این حیطه‌ها بتواند واقعاً از طریق افزایش بخشیدن به نیروی بااروری کار و بالنتیجه ارتقاء سطح زندگی آنها و از طریق ایجاد بهبود و پیشرفت در شرایط اجتماعی و در زندگی مادی و معنوی آنها روحان و برتری خود را نشان دهد. در حالی که در اتحاد شوروی نه تنها در دوره اجتنابناپذیر «کمونیسم جنگی» بلکه روی هم رفته در تمام دوره‌های حکومت بلشویک‌ها (به جز در سال ۱۹۱۸ به هنگام تقسیم اراضی مجدد)، اساساً به همان علت عقب‌ماندگی‌های اقتصادی، بخش بزرگ و وسیعی از فشارهای اقتصادی و اجتماعی بر دوش این توده‌های دهقان تحمیل می‌گردید و سرانجام کم و بیش اشکال جدیدی از استثمار و تحمیل و فقر و عقب‌ماندگی برای آنها به ارمغان آوردہ شد؛ اقتصادهای اشتراکی و کلخوزی دهقانی به صورت منبع بزرگی برای تأمین درآمدهای مورد نیاز جهت پیشبرد روند انباشت سرمایه‌های صنعتی دولتی و صنعتی کردن کشور و سر و سامان دادن به اقتصاد سرمایه‌داری حاکم درآمد یعنی به صورت منبع بزرگی برای استثمار و چپاول دهقانان توسط دولت تبدیل گردید.

از اوائل دهه ۱۹۳۰ و بعد از آن دولت در روستاهای دیگر به طور قطعی جانشین سرمایه‌داران خصوصی و ملاکین و کولاک‌ها گردید و حاکمیت و تسلط بوروکراتیک دولتی بر کلخوزها و اشکال جدیدی از انقیاد و استثمار نیروی کار دهقانان توسط سرمایه‌های دولتی آغاز گشت. بلشویک‌ها در رابطه با روستاهای نیز به طور ناگزیر راه ایجاد مجدد سرمایه‌داری در شکلی جدید را در پیش گرفتند.

بلشویک‌ها، به مثابه جریانی که رهبری کل جامعه را در دست خود گرفته، اجباراً و عملاً عهده‌دار سازماندهی و هدایت اقتصاد روستاهای روند تغییر و تحولات آن گردیدند، اقتصادی که اکثریت اهالی مجموع جامعه را دربر می‌گرفت و مشتمل بر تولیدات خرد و انفرادی و مالکیت‌های بسیار خرد دهقانی بود و مواد خوراکی و غذای مورد نیاز اهالی شهرها و بسیاری از محصولات مورد نیاز کارخانه‌ها و موسسات صنعتی را تأمین می‌کرد. بلشویک‌ها در جریان این درگیری‌ها و هدایت و سازماندهی اقتصادهای روستایی، به نظر ما، خواه ناخواه و به اشکال و طرق مختلف و به طور مستقیم و غیرمستقیم، تحت تأثیر افکار و تمایلات و خواستهای خرد بورژوازی دهقانان قرار می‌گرفتند و این افکار و خواستهای این جریان هدایت اقتصادهای مزبور فشار و نیروی عظیمی را بوجود می‌آورد که به طور ناگزیر تاحدی کمتر یا بیشتر ذهنیت

و نظرات و خط مشی آنها را در راستایی غیرسوسیالیستی شکل داده و سمت و سوئی بورژوازی و سرمایه‌دارانه می‌بخشد. ایده‌ها و افکار و تمایلات این چنین گروههای وسیع و گسترده دهقانی و خرد بورژوازی که سراسر جامعه را دربرگرفته بود توأم با مشکلات و موانع و مسائل واقعی و عملی که، در آن سطح تکامل و شرایط عمومی اقتصادی جامعه، در جریان درگیری و برخورد با این اقتصادهای خرد و انفرادی ایجاد می‌گردید طبعاً بر نظرات و خط مشی اقتصادی بلشویک‌ها در جهتی غیر سوسیالیستی و در تحلیل نهایی کاپیتالیستی تأثیر زیادی می‌گذاشت. اما اگر بهفرض این توده‌های دهقانی و غیر کارگر به جای آن اکثریت بزرگ اقیلت کوچکی را تشکیل می‌داد و لذا اگر به فرض آن اقتصادهای خرد و انفرادی روستایی بخشی نسبتاً کوچک و غیر تعیین‌کننده از اقتصاد جامعه را تشکیل می‌داد و جامعه به لحاظ مواد غذائی و محصولات کشاورزی مورد نیاز صنایع آنچنان وابسته به این اقتصادها نبود، در آن صورت نیروی حاصل از افکار و خواسته‌های دهقانی و فشار حاصل از نیازهای واقعی جریان هدایت و تغییر و تحول این اقتصادهای خرد آن قدر نبودند که بتوانند رهبری پرولتری جامعه را آنچنان تحت تأثیر قرار دهند که ذهنیت و نظرات و خط مشی وی را کمتر یا بیشتر در راستایی کاپیتالیستی تعیین نمایند و این فشار و نیرو به طور قطع غلبه‌پذیر بود. به همین سان می‌توان در رابطه با سایر موارد فوق الذکر "اگر به فرض"‌های دیگری را مورد توجه قرار داد.

به طور اختصار، اساساً و قبل از همه این عقب‌ماندگی سطح تکامل نیروهای مولد و روابط تولیدی سرمایه‌داری پیشین در روسیه و سایر سرزمین‌های امپراتوری تزاری بود که سرانجام حزب بلشویک را، روی هم رفته علیرغم نیت و باطن اولیه‌اش و چه بسا بدون این که خود وی واقعاً آگاه باشد، در جهت رشد دادن دوباره به همان سرمایه‌داری پیشین جامعه سوق داد و هدایت نمود و ذهنیت و تئوری و خط مشی این حزب را به طور قطع در این راستا تعیین بخشد. و بدین گونه شرایط معین مادی جامعه اثرات خود را بر اراده و آگاهی بلشویک‌ها تحمیل کرد و بر سیر تغییر و تکامل بعدی جامعه و روند حیات آن اعمال نمود. معلمک و طبعاً این حزب نیز، به عنوان عامل سیاسی و ذهنی و روبنائی، تأثیر خاص خود را بر شکل این تکامل سرمایه‌داری اعمال کرد و در نتیجه آن را به صورت سرمایه‌داری دولتی همراه با بعضی اصلاحات اقتصادی اجتماعی به نفع توده‌های مردم (رفع تدریجی بیکاری، برقراری حداقلی از بیمه‌های اجتماعی برای عموم کارگران، ایجاد نوعی تعديل به لحاظ اختلاف در عایدات و ثروت‌های شخصی و خصوصی افراد، از میان بردن بیسواندی برای عموم، تا حدودی رفع نابرابری اجتماعی در مورد زنان...) شکل داد و بالاخره اتحاد شوروی را به یک ابرقدرت

سرمایه‌داری در سطح جهانی تبدیل کرد. این تأثیرگذاری خاص حزب بشویک بر جریان تکامل و تجدید حیات سرمایه‌داری در اتحاد شوروی از یک سوی محصول آرمان و ایده‌های سوسیالیستی این حزب بود که تا مرحله خلع ید از سرمایه‌داران خصوصی و برقراری مالکیت دولتی بر وسائل تولید - که چون این روند در همین حد متوقف گردید منجر با ایجاد سرمایه‌داری دولتی شد - و انجام اصلاحاتی اقتصادی و اجتماعی در چارچوب جامعه بورژوازی جدید به نفع توده‌های مردم تحقق پیدا کرد و از سوی دیگر محصول توانایی بشویک‌ها در استفاده از بقایای شور و شوق انقلابی و معنوی توده‌ها و محصول کارآیی تشکیلاتی و اداری آنها در زمینه‌های پیشبرد سریع و موثر امر ساختمان اقتصادی و سایر امور جامعه بود.

به نظر ما تنها این چنین توضیح و تبیین شکست سوسیالیسم در اتحاد شوروی سابق حقیقتاً درست بوده و با درک صحیح و عمیق از تئوری علمی ماتریالیسم تاریخی انتباطک و مطابقت دارد. تطابق ضروری بین نیروهای مولد و روابط تولیدی برای آغازگردن سوسیالیسم به طور مشخص بدین صورت ظهرور و تحقق می‌باید که نیروهای مولد کاپیتالیستی در جامعه‌ای که در آن انقلاب سوسیالیستی برپا شده و روابط تولیدی سوسیالیستی می‌خواهد آغازگردد باید تا سطح معینی به طور کافی تکامل و توسعه یافته باشد؛ این تکامل و توسعه معین نیروهای مولد عوموماً خود حاکی از میزان معین ضروری تکامل و توسعه روابط تولیدی سرمایه‌داری در جامعه مزبور نیز است (البته تحت شرایط معینی ممکن است کمبود تکامل نیروهای مولد و روابط تولیدی کاپیتالیستی در جامعه مزبور به وسیله عملکرد و تأثیر جوامع معین دیگری که در آنها این نیروها به قدر کافی تکامل و توسعه یافته و در آنها انقلاب سوسیالیستی انجام پذیرفته جبران گردد). اما این که این سطح معین ضروری تکامل شیوه تولید سرمایه‌داری برای گذار پیروزمندانه به سوسیالیسم به طور مشخص و معلوم و نسبتاً دقیق چقدر باید باشد امری است که نیازمند بررسی و تحقیق خاصی در این زمینه است.

درست است که مبارزه طبقاتی در حدود معینی جریان تغییر و تکامل شیوه تولید را تعین می‌بخشد، اما اساساً این تغییر و تحول نیروهای مولد و روابط تولیدی است که طبقات اجتماعی را بوجود می‌آورد و بدین گونه نوع طبقات و مبارزه طبقاتی را تعیین می‌کند و فقط پس از قبول واقعی این شرط بنیادی و اساسی است و فقط در انتباطک با سطح تکامل معین نیروهای مولد و روابط تولیدی به عنوان پایه و زمینه است که مبارزه طبقاتی به مثابه نیروی محرک تاریخ و عامل تغییر و تحولات اجتماعی تجلی و هستی پیدا می‌کند و می‌تواند به طور پیروزمندانه تحقق و پیشرفت نماید. مبارزه طبقاتی در محدوده‌ای که شرایط و سطح تکامل معین اقتصادی

ممکن می‌سازد و اجازه می‌دهد می‌تواند به طور موقفيت‌آمیز پيشرفت کرده و پيروز گردد. هر مبارزه معين طبقاتي پرولتاريا به لحاظ شرياط مادي تنها در سطح معينی از تکامل اقتصادي یا در محدوده معينی که اين تکامل آن را ممکن و ميسر می‌سازد می‌تواند پيروز گشته و هدف خود را متحقق سازد و ثمرات خود را به بار آورد و اين قانون در مراحل مختلف دوران سرمایه‌داری و در مرحله انتقال از سرمایه‌داری به سوسياليسم و در مراحل مختلف دوران سوسياليسم و طبعاً به طور معين و مشخصی صدق می‌نماید.*

*: اين قانون اگر چه به لحاظ انساني قانون بي‌رحمانه‌اي است ليكن قانون ساده و واضح و كاملاً علمي و اجتنابناپذير بوده و مستقل از صرف آرزو و تمایل يا تخيل افراد و نتيجه‌گيري‌های سياسي و اجتماعي حاصل از آنها، حقیقت عیني و واضح و آشکاراي را بيان می‌نماید. تمامی واقعیات عیني يك‌صد و پنجاه سال اخیر در سطح جهانی چه در رابطه با دستاوردها يا شکست‌های جنبش طبقه کارگر و چه در زمينه اثرات و نتایج اجتماعي تغيير و تحولات اقتصادي و تكنولوجیک، چنانچه در اين ارتباط به طور علمي مورد توجه قرار گيرند، بيانگر و مويد اين قانون هستند.

مبازه طبقاتي پرولتاريا از يك سوي به لحاظ سياسي و شرياط ذهنی با مسئله تحقیق‌بخشیدن به رشد و پيشرفت آن مواجه می‌باشد و از سوي ديگر به لحاظ دستاوردها يا اهداف اجتماعي و اقتصادي خود، در صورتی که رشد و پيشرفت نماید، با محدودیت‌های مربوط به شرياط و سطح تکامل معين نیروهای مولده مواجه می‌گردد. در حالی که رشد‌بخشیدن به مبارزه طبقه کارگر تا احرار داکثر دستاوردهای ممکن را می‌توان يا باید هدف قرارداد در عین حال اين دستاوردها و بالتيجه ميزان پيشرفت اين مبارزه توسط شرياط معين نیروهای مولده تعين و مشروط می‌گردد. همچنين ديده می‌شود که نه تنها شرياط سياسي و ذهنی بلکه شرياط مادي يعني سطح تکامل اقتصادي نيز، از طریق تعیين اهداف اقتصادي و اجتماعي مبارزه پرولتاريا، سیر رشد و پيشرفت اين مبارزه را تعیين می‌بخشد.

معذلك اين قانون بدیهی توسط ماركس و انگلس در مجموع به طور درست و کافی روشن نگردیده است و لینین آن را نادیده گرفت يا نتوانست به طور درست آن را در نظر گيردو اگر واقعاً تا حدودی بیشتر يا کمتر توسط کسان ديگري بيان گردیده و مورد تایید قرارگرفته است ما از آن اطلاعی نداريم و به هر حال اکتون پس از گذشت زمان و رویداد هایی که در طول اين زمان به وقوع پيوسته است وجود آن به طور قطعی روشن و اثبات می‌گردد. البته اين گفته شاید به زعم برخی کسان به نوعی ناجور يا ناخوشایند باشد ولی به هر حال بيانگر حقیقت مهمی است. اگر پيدزيريم که تئوري ماركسيسم در عین حال يك تئوري علمي است پس باید واقعاً قبول کيم که اين تئوري مانند هر علم و هر رشته ديگر از علوم به طور کلي با پيشرفت زمان تکامل پيدا می‌کند و بنابراین باید واقعاً پيدزيريم که طبعاً مطالب اساسی زيادي توسط ماركس و انگلس و لينين و... روشن يا بيان نگردیده‌اند و فقط به وسیله پراتيك

در ارتباط با اتحاد شوروی سابق، همچنانکه قبل از بیان گردید، به یک معنا و به نحوی اساسی این ضرورت بالافصله و مبرم تکامل بیشتر سرمایه‌داری جامعه برای انتقال به سوسياليسم بود که موجب گردید که جناح استالین راه توسعه وسائل تولید و صنایع بنحوی کاپیتالیستی و ساختمان سرمایه‌داری با برنامه و مالکیت دولتی را در پیش‌گیرند و در عین حال آن را "ساختمان سوسياليسم" و "سوسياليسم" بپندازند و آن را به مثابه مرحله‌ای مستقل و فوری و ضروری تصور کنند که برای مرحله بعدی یعنی به اصطلاح فراهم‌ساختن تدارکات "انتقال به کمونیسم" لازم می‌باشد. و این جریان همچنین حاکی از این مطلب است که آنها در خواب و خیال و در مخیله خویش یک چنین تلقی و پنداشت نادرست و غیرسوسياليستی و مهملی از مفهوم سوسياليسم داشتند.

طبعاً کارهای دیگر جریان استالین از قبیل استبداد سیاسی آن رژیم و دیکتاتوری فردی استالین، تصفیه‌های حزبی، اعدام اعضاء حزب و دیگران، ایجاد اردوگاه‌های کار اجباری و غیره - که بررسی آنها بسیار مهم و ضروری است - مطالبی خارج از موضوعات مورد بررسی ما در اینجا هستند. همچنین همان گونه که در آغاز اشاره نمودیم برای ما در اینجا مقدور نیست که

های بعدی مبارزاتی پرولتاریا و در سیر پیشرفت‌ها و تحولات اقتصادی و اجتماعی بعدی و در اثر پیشرفت‌های بعدی در زمینه علوم می‌توانند به طور صحیح یا به طور کامل وقطعی معلوم گرددند و یا معلوم می‌گرددند.

گذار به سوسياليسم از لحاظ اجتماعی و مادی قبل از همه نیازمند دو پیش‌شرط اساسی و بنیادی است: خواست و تمایل به تحقق سوسياليسم یعنی وجود آرمان سوسياليسم به طور اساسی و وسیع، که اصولاً و به طور عمده در وجود طبقه کارگر تبلور و هستی پیدا می‌کند؛ و امکان و وسیله مادی تحقق‌بخشیدن به سوسياليسم که به صورت وسایل تولید پیشرفت‌ه و کافی و داشت‌های پیشرفت‌ه بشری در زمینه تولید مادی وجود می‌یابد. اما به طور مشخص این دو شرط اساسی در سطح معین بالایی از تکامل اقتصاد سرمایه‌داری یعنی در مرحله معین بالایی از رشد جمعیت طبقه کارگر، به مثابه انسان‌های حامل این خواست و تمایل یا این نیاز یا این آرمان و هدف، و در مرحله معین بالایی از رشد و تکامل نیروهای مولده، به مثابه امکانات و وسایل مادی تحقق‌بخشیدن به این خواست و هدف، فراهم می‌گردد. درست است که این شیوه تولید سرمایه‌داری است که پیش شرط‌های انسانی و مادی ظهرور و تحقق سوسياليسم را بوجود می‌آورد اما، به لحاظ واقعی و از لحاظ آغاز واقعی سوسياليسم، فقط در مرحله معین پیشرفت‌ه از تکامل شیوه تولید سرمایه‌داری و در نتیجه در سطح معین بالایی از تکامل تمدن و مدنیت دوران حاکمیت کاپیتالیسم و از آن زمان به بعد است که شرایط مذکور واقعاً فراهم و حاصل می‌گردد.

وارد جزئیات شده و نظراتی که استالین به طور مشخص راجع به امضاء سرمایه‌داری، امضاء طبقات و بورژوازی، نابودی تولید کالایی، از میان رفتن تضاد بین کار فکری و جسمی و تضاد بین شهر و روستا و غیره در اتحاد شوروی آن زمان اظهار داشته است را مورد توجه قرار دهیم و نادرستی بسیاری از این نظرات و برخی چرندیات مستتر در آن را نشان دهیم. علاوه واضحاً مسئله وابستگی روند تکامل سوسیالیسم در یک کشور با روند تحقق و پیشرفت سوسیالیسم در جوامع دیگر جهان از لحاظ ایجاد جامعه کمونیستی چیزی نیست که به طور مشخص در رابطه با اتحاد شوروی سابق در اینجا مطرح باشد چون که در اتحاد شوروی سوسیالیسم در همان بدو مرحله آغازین خود متوقف گردیده و از میان رفت.

در اینجا این نکته نیز لازم به ذکر است که در اواسط و اواخر دهه ۱۹۲۰ در جریان مباحثاتی که در پیرامون اتخاذ خط مشی قطعی اقتصادی کشور درگرفته بود، جناح‌های دیگری از حزب بلشویک شامل جناح‌های تروتسکی، زینوفیف، بوخارین و غیره بودند که با جناح استالین - که عموماً اکثریت قاطع آراء اعضاء کنگره‌ها را با خود داشت - اختلافاتی داشتند و شاید برخی از آنها به ناکافی بودن سطح تکامل اقتصادی جامعه برای اتخاذ و تحقق موقفيت‌آمیز یک خط مشی اقتصادی سوسیالیستی و غیره معتقد بودند لیکن، تا حدودی که ما می‌دانیم و اطلاع داریم، هیچ یک از این جناح‌های مشهور و شناخته شده حزب بلشویک در این زمان در جریان این مباحثات یک نظریه یا خط مشی اقتصادی حقیقتاً سوسیالیستی ارائه ننموده است و اختلافات بین همه آنها بر سر نوع کاپیتالیسم و خط مشی خاص ساختمان و بازارسازی این سرمایه‌داری و مسایل مربوط بدان بوده است. از آنجا که انتقال به سوسیالیسم و پیشرفت در راه سوسیالیسم به لحاظ شرایط مادی اساساً انجام‌ناپذیر بوده است، جریان قاعدهاً و بیشتر باید همین طور بوده باشد و جز این نمی‌توانسته است باشد.

به نظر ما، اگر چه لنین و بلشویک‌ها به این مطلب بی توجه بودند که برای انجام انقلاب سوسیالیستی و ایجاد جامعه سوسیالیستی، جامعه سرمایه‌داری بایستی از لحاظ اقتصادی به قدر کافی رشد و تکامل یافته باشد معذلک آنها این مطلب را به طور درست و کافی درنظر نمی‌گرفتند و به قدر کافی به آن بهاء نمی‌دادند و طبعاً این امر در مبادرت آنها به انجام «انقلاب سوسیالیستی» اکتبر ۱۹۱۷ قویاً موثر بود؛ ولی به هر صورت عدم توجه درست و کافی آنها به ضرورت تکامل کافی اقتصاد سرمایه‌داری برای گذار به سوسیالیسم و اقدام قاطعانه و بدون تردید آنها به انجام انقلاب سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷ حاکی از نوعی انحراف ذهن‌گرایی و اراده‌گرایی قوی است (به نظر ما مهمترین ایراد و اشکال ایدئولوژیک و تئوریک لنین و

بلشویک‌های واقعاً هم‌فکر او نوعی ذهن‌گرایی و اراده‌گرایی است؛ و به این نکته هم اشاره کنیم که بعلاوه تعداد نسبتاً زیادی از نظرات لینین درباره سوسیالیسم در سالهای ۱۹۲۴-۱۹۱۷ بویژه در ارتباط با اتحاد شوروی نظراتی غیر سوسیالیستی و ناصحیح هستند و متأسفانه نقل این نظرات در اینجا برای ما مقدور نیست و در مورد آنها فی المثل میتوان به کتاب «کمیته‌های کارخانه در انقلاب روسیه»، صفحات ۲۸۴-۲۵۹ و «کتاب پژوهش کارگری» شماره ۴، صفحات ۱۶۱-۱۵۶ رجوع نمود. اما اینکه این ذهن‌گرایی و اراده‌گرایی چقدر ناشی از عدم آگاهی و شناخت تئوریک آنها در زمینه مذکور بوده و چقدر ریشه طبقاتی غیر کارگری داشته است مطلب مورد بحث ما در اینجا نیست. آنچه ما باید در زمینه مورد بحث بر روی آن تاکید کنیم این است که تا حدی که ما اطلاع داریم موضوع از لحاظ تئوریک تا آن زمان به طور درست و قطعی روشن نشده بود و به هر حال پیش از آن یک انقلاب اقتصادی سوسیالیستی به مثابه یک پراتیک و تجربه واقعی تاریخی با هر فرجام و پایان مشخصی رخ نداده بود و آزمایش نشده بود تا با اثرات و نتایج واقعی خود و آموزش‌های تئوریک حاصل از آن امکاناً در جلوگیری از انجام انقلاب سوسیالیستی در کشور دیگری که به لحاظ اقتصادی عقب‌مانده و به قدر کافی رشد نیافته است موثر واقع گردد. معذلک باید خاطرنشان کنیم که انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ هر چه که بود، بعضی نظرات کم و بیش عامی که لینین با توجه به پراتیک این انقلاب و در رابطه با این پراتیک مشخص درباره اقتصاد سوسیالیستی و سوسیالیسم بیان داشته است (و ما نیز تعدادی از این نظرات را قبلاً در جاهایی نقل نموده‌ایم) با اعتباری کم و بیش عام درست و صحیح هستند زیرا که وی در این زمینه برخی وجوده مشترک روند تحقیق‌بخشیدن به اقتصاد و جامعه سوسیالیستی را در اتحاد شوروی آن زمان و هر جامعه دیگری به طور اعم در نظر گرفته و مورد توجه قرار می‌دهد.

سرمایه‌داری با برنامه و مالکیت دولتی، که در زمان استالین در اتحاد شوروی پی‌ریزی و ایجاد شد، پس از جنگ جهانی دوم در سایر کشورهای اروپای شرقی، که رژیم‌های آنها با کمک نیروهای نظامی شوروی در جریان جنگ جهانی دوم روی کار آمدند و تحت نفوذ این کشور قرار گرفتند، به عنوان مدل اقتصادی به اصطلاح "ساختمان سوسیالیسم" ایجاد و مستقر گردید تا این که در این کشورها نیز همزمان با اتحاد شوروی در سال‌های آخر دهه ۱۹۸۰ در جهت توسعه و استقرار حاکمیت سرمایه‌داری خصوصی رو به سقوط و تلاشی گذاشت.

جوامع دیگری چون چین، ویتنام، آلبانی و غیره، که در آنها انقلاب‌هایی تحت رهبری احزاب کمونیست انجام گرفته بود، پس از گذشتن از مرحله انقلاب دموکراتیک، کم و بیش نوع نظام سرمایه‌داری دولتی ایجاد شده در اتحاد شوروی را به عنوان الگو و مدل اقتصادی در پیش گرفتند و بدین گونه به اصطلاح به مرحله "سوسیالیسم" انتقال یافتند. به عنوان مثال جامعه چین را که بخش نسبتاً بزرگی از جمعیت جهان را نیز دربرمی‌گیرد در نظر بگیریم: کشور چین در آغاز مرحله انقلاب دموکراتیک، که به رهبری حزب کمونیست چین انجام گرفت، جامعه‌ای تقریباً به طور کامل با ساختار اقتصادی ماقبل سرمایه‌داری و نیمه فئودالی و فئودالی بود؛ حدود نود و چند درصد مجموع اهالی شامل دهقانانی بود که در روستاهای زندگی می‌کردند و در اقتصادهای ماقبل سرمایه‌داری اشتغال داشتند و از طریق این اقتصادها زیست و گذران می‌کردند؛ طبقه کارگر بخش نسبتاً ناچیز و بسیار کوچکی از جمعیت را تشکیل می‌داد و تولید واقعاً سرمایه‌داری بخش کوچکی از کل تولید جامعه را در بر می‌گرفت (ضمناً در این زمان‌ها اکثریت قاطع کشورهای جهان به لحاظ ساختار اقتصادی خود عمدتاً در مراحلی ما قبل سرمایه‌داری قرار داشتند و اکثریت عظیم جمعیت جهان در همین اقتصادهای کم و بیش ماقبل سرمایه‌داری اشتغال داشته و با این نوع اقتصادها زیست و زندگی می‌کردند).

در طول دوره انقلاب دموکراتیک چین (سال‌های ۱۹۴۹ - ۱۹۷۸) در تمام روستاهای، در نتیجه اصلاحات ارضی انقلابی، فنودال‌ها و مالکان بزرگ ارضی از میان برداشته شدند و زمین بین دهقانان تقسیم شد و در نتیجه اقتصادهای خرد و منفرد دهقانی - که اگرچه مقدمه توکوین و توسعه اقتصاد سرمایه‌داری به شمار می‌رود ولی به خودی خود نوعی اقتصاد ماقبل سرمایه‌داری است - توسعه و گسترش یافت. درواقع عمدترین هدف انقلاب دموکراتیک چین همین اصلاحات ارضی بود؛ این انقلاب دموکراتیک همچنین به استعمار و انتیاد جامعه چین توسط قدرت‌های امپریالیستی - که اثرات زیانباری برای مردم و جامعه چین داشت - پایان داد. تا اینجا روند از میان بردن فئودالیسم و گذار به سوی سرمایه‌داری به نحوی انقلابی و دموکراتیک و مطابق با منافع و خواست توده‌های وسیع زحمتکش روستاهای انجام گرفت. آنطور که بنظر ما می‌اید، تا اینجا یعنی این انقلاب دموکراتیک، در مجموع خود و صرفنظر از برخی جزئیات، آلترناتیو پرولتاریا یا راه حل جنبش طبقه کارگر، البته تحت نمایندگی حزب کمونیست، در پاسخگویی به تحولات اقتصادی و اجتماعی مورد نیاز کل جامعه معین و مشخص عقب‌مانده و روی هم رفته ماقبل سرمایه‌داری چین بود (همانگونه که طبقه کارگر در مراحل و موارد مختلف برای متحقق ساختن و پاسخ‌گویی به خواستها و نیازهای اقتصادی و اجتماعی

خاص خویش یا کل جامعه مبارزه می‌کند فیالمثل در اینجا برای تغییر و تحول انقلابی کل جامعه مبارزه کرد و راه حل خود را ارائه داد و اجرای آن را رهبری کرد.

اما از سال ۱۹۵۰ - که هنوز نزدیک به ۹۰ درصد مجموع اهالی با اقتصادهای خرد و منفرد دهقانی در روستاهای زندگی می‌کردند - روند توسعه و تحکیم سیستم اقتصادی دولتی، حذف بورژوازی خصوصی (که البته بعدها پس از مرگ مائوتسه دون دویاره سرمایه‌داران خصوصی رشد یافتند و اکنون بخشی از تولید و اقتصاد چین را در دست خود دارند) و ایجاد و توسعه کمونهای کشاورزی و مزارع اشتراکی تحت کنترل و تسلط دولت ، ولی تحت نام و عنوان "انتقال به سوسیالیسم" ، آغاز گردید و در طی نزدیک به ده سال به سرانجام رسید. آنچه که به نام «سوسیالیسم» و «انتقال به سوسیالیسم» در چین انجام گرفت اساساً برپائی اقتصاد سوسیالیستی و سوسیالیسم نبود و طبعاً با توجه به سطح معین تکامل اقتصادی جامعه چین در دهه ۱۹۵۰ ، سوسیالیسم نمی‌توانست در این کشور برپا گردد بلکه در طی این جریان اقتصاد جامعه به یک سیستم اقتصادی دولتی موقتی و گذرا مدل گردید که در حال تبدیل قطعی به سرمایه داری بود. در آن‌مان تاحدودی یک گرایش سوسیالیستی مبنی بر ایجاد برابری مانند شرکت کارگران در امر مدیریت وغیره نیز وجودداشت لیکن این گرایش محدود حاکی از تلاشهایی زود گذر و محکوم به شکست بود و زیر سلطه روند عمومی حرکت گریز ناپذیر بسوی سرمایه داری قرارداشت و لذا پس از مرگ مائوتسه دون بطورقطعی از میان رفت و سرمایه داری بویژه در شکل دولتی بطورقطعی بر جامعه حاکم گردید.

بديهي است که فیالمثل حزب کمونيست و کمونيست های چين - صرفنظر از اينکه درک آنها از سوسیالیسم و کمونيسم تا چه اندازه درست یا نادرست بود - در آن زمانها روی هم رفته اين هدف را در برابر خویش قرار داده بودند که پس از انجام انقلاب دموکراتيك به سوسیالیسم گذار نمایند و تصور می‌کردند که اين امكان تاریخی اقتصادي وجود داشته و می‌توان به طور موفقیت‌آمیزی این گذار را به سرانجام رسانید و در راه حصول به کمونيسم پیشرفت نمود. و اگر اين پرسش مطرح گردد که چنانچه آنها به عدم امكان تاریخی تحقق سوسیالیسم در شرایط جامعه چين آگاهی داشته و آن را قبول می‌کردند پس در اين صورت بعد از انجام انقلاب دموکراتيك چه کاري می‌بايستي انجام می‌دادند، در پاسخ می‌توان گفت که اولاً سير واقعی تاریخ فیالمثل در آن زمان در جامعه چين به گونه‌ای پيش رفت که اعتقاد حزب کمونيست چين به تحقیق پذیری سوسیالیسم پس از انقلاب دموکراتيك نيز در آن تاثير خود را گذاشته بود یعنی اين اعتقاد و پراتيك حاصل از آن نيز در تكوين سير واقعی تاریخ مذبور اثر

نموده و به سهم خود آن را به همان گونه‌ای که واقعاً بوجود آمد تعین بخشید و ثانیاً اگر به فرض (چنانچه بتوان چنین فرض نمود که اگر) این اعتقاد در حزب کمونیست چین و سایر احزاب کمونیست مشابه در آن زمان‌ها وجود نمی‌داشت و آنها قبول می‌داشتند که به لحاظ تاریخی اقتصادی امکان تحقق سوسیالیسم فی‌المثل در چین وجود ندارد، طبعاً در این صورت سیر تحولات تاریخ فی‌المثل در چین به گونه دیگری پیش می‌رفت و مبارزات طبقه کارگر و دهقانان و انقلاب دموکراتیک چین و مراحل بعدی آن کمتر یا بیشتر شکل دیگری می‌یافتد و در مسیر دیگری قرار می‌گرفت.

در این رابطه یک نکته قابل ذکر است و آن این که سیر تحول و تکامل اقتصادی سرمایه‌داری به صورت دولتی به گونه‌ای که تحت رهبری احزاب کمونیست در کشورهای اتحاد شوروی، چین، آلبانی، ویتنام و... انجام گرفت اگر چه از رنج و مشقاتی که این تحول و تکامل برای توده‌های مردم ایجاد می‌کرد حتی‌المقدور کاست و اگر چه در عین حال تجربیات و آموزش‌های سودمندی را برای مبارزه طبقاتی پرولتاپیا برجای گذاشت لیکن از سوی دیگر لطمات و زیان‌های تاریخاً بزرگ و درازمدتی را از لحاظ اعتبار مارکسیسم و کمونیسم در افکار عمومی و از لحاظ ایجاد برخی انحرافات و سودگمی‌های تئوریک و ایدئولوژیک و به لحاظ مبارزات بعدی طبقه کارگر و پیشرفت جنبش پرولتاپیا به بار آورد.

در اینجا این نکته را نیز باید خاطرنشان نمود که احتمالاً در آن زمان‌ها جریان‌هایی (کم و بیش جدا از احزاب مزبور) وجود داشته‌اند که برپایی سوسیالیسم فی‌المثل در اتحاد شوروی یا چین را به علت عدم رشد و تکامل کافی اقتصاد سرمایه‌داری در این جوامع ناممکن می‌دانسته‌اند و البته چنین جریان‌هایی در این رابطه در اقلیت قرار گرفته و مغلوب گشته‌اند لیکن به هر حال معلوم نیست و شاید نمی‌توان گفت که همگی آنها یکسان و فاقد گرایشات بورژوازی بوده و بر اساس بررسی و تحلیل علمی از اقتصاد حقیقتاً سوسیالیستی و پیش شرط اقتصادی تحقق آن به چنان نتیجه‌های رسیده بودند.

علاوه‌ه، تحت تاثیر اقتصاد سرمایه‌داری با برنامه و مالکیت دولتی که در اتحاد شوروی ایجاد گردید، در بسیاری دیگر از کشورهای عقب‌مانده و کم و بیش ماقبل سرمایه‌داری در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین بویژه در چند دهه ۱۹۵۰ - ۷۰ اقتصاد سرمایه‌داری دولتی کمتر یا بیشتر به عنوان الگو و مدل توسعه اقتصادی اتخاذ گردید. و بدین گونه بود که طبقات بورژوازی در این کشورها اشکالی از سرمایه‌داری‌های کم و بیش دولتی یا نیمه‌دولتی را، هم به

تأثر از مدل اقتصاد دولتی اتحاد شوروی و هم در تطابق با شرایط خاص این جوامع و مقتضیات و منافع خاص خودشان، برقرار نمودند.

به طور اختصار، اقتصاد سرمایه‌داری با برنامه و مالکیت دولتی که در اتحاد شوروی بوجود آمد و سپس در بسیاری از کشورهای عقب‌مانده دیگر کم و بیش توسعه پیدا کرد به یک معنا طریق خاصی از روند توسعه و تکامل سرمایه‌داری در دورانی در کشورهای عقب‌مانده و نیمه‌سرمایه‌داری بود، طریقی که شرایط تاریخی و جهانی معین و خاص سال‌های حدود ۱۹۲۰-۷۰ موجب رشد و تکوین آن گردید (البته این بدان معنا نیست که امکان رشد و توسعه دوباره سرمایه‌داری دولتی در جهان دیگر کاملاً از میان رفته است). این طریق خاص رشد و تداوم حیات سرمایه‌داری، که به صورت اقتصاد دولتی همراه با برخی اصلاحات اجتماعی و اقتصادی به نفع مردم انجام گرفت، با مقتضیات و شرایط تاریخی ویژه کشورهای کم و بیش عقب‌مانده در دوران مذکور انطباق داشت. به بیان دیگر توسعه و تکامل سرمایه‌داری دولتی در دوره‌های مذکور در قرن بیستم میلادی در جهان ریشه و منشاء در نارس بودن سطح تکامل اقتصادی کشورهایی داشت که در آنها انقلاب سوسیالیستی انجام گرفت ولی سوسیالیسم در آنها به علت همان نارسی تاریخی اقتصادی تحقق نیافت و با شکست مواجه گردید و به سرمایه‌داری دولتی تبدیل شد و متعاقباً این شکل از سرمایه‌داری کمتر یا بیشتر الگوی توسعه اقتصادی و اجتماعی درتعادل از کشورهای عقب‌مانده و درحال گذار به سرمایه‌داری یا سرمایه‌داری بقدر کافی تکامل نیافته قرار گرفت و غیره.

اما بالاخره به این پرسش که وضع جهان سرمایه‌داری و جوامع مختلف آن در زمان حاضر از لحاظ پیش شرط مادی و اجتماعی مورد نیاز برای گذار به اقتصاد سوسیالیستی چگونه است طبعاً فقط با یک بررسی علمی و مشخص و واقعاً کافی از میزان تکامل اقتصادی این جوامع و ظرفیت‌های تولیدی و فنی و علمی آن‌ها و با در نظر گرفتن روند اقتصاد حقیقتاً سوسیالیستی و نیازها و مقتضیات این اقتصاد، می‌توان پاسخ گفت و به نظر می‌رسد که این بررسی و تحقیق از جهاتی کار بسیار دشواری است (دراینجا باید متذکر گردیم که ما در این زمینه در طول نیمه اول سال ۲۰۰۳ و قبل از آن یک پژوهش نسبتاً کوتاه بعمل آورده و سپس آنرا تحت عنوان «پژوهشی در باره پیش شرط مادی و اجتماعی گذار به سوسیالیسم در کشورهای کنونی جهان» منتشر نموده ایم). و این بررسی و تحقیق در عین حال نخستین و اساسی‌ترین گام تئوریک در زمینه تعیین قطعی وجود یا فقدان شرایط مادی و اجتماعی مورد نیاز برای گذار به

سوسیالیسم در جوامع مختلف کنونی سرمایه‌داری و تعیین قطعی خط مشی کلی مبارزاتی جنبش پرولتاریا در ارتباط با انجام انقلاب سوسیالیستی به شمار می‌رود.

مقدمه ای بر تئوری اقتصاد سوسياليستي حميد پويا چاپ سوم

مقدمه ای بر تئوری اقتصاد سوسياليستي حميد پويا چاپ سوم

مقدمه ای بر تئوری اقتصاد سوسياليستي حميد پويا چاپ سوم